



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



منبع: KHAMENEI.IR



■ طرحی از عاشورا

عید
۱۳۷۰/۰۴/۲۵
رهبر معظم انقلاب اسلامی

حادثه‌ی عاشورا، در انقلاب و جنگ به صورت درخشان و نمایان اثربخش بوده. اگر هشت سال جنگ مان را با آن هشت، نه ساعت عاشورای امام حسین (ع) مقایسه کنیم، طرحی از آن یا نمی‌از آن یم است.

صاحب امتیاز:



وزارت فرهنگ و ارث ملی
و هنر ایران



ماهنامه فرهنگی هنری

سال پنجم

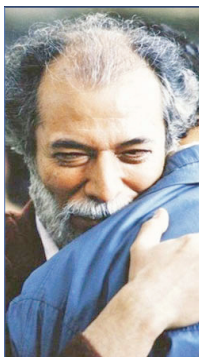
شماره ۴۲

مرداد ۱۴۰۱

ماهنامه تخصصی حوزه انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت

- مدیر مسئول و سردبیر: علی اصغر جعفری
- جانشین مدیر مسئول: علیرضا عسگری
- مدیر تحریریه: مصطفی عمانیان
- مدیر هنری: حمید خان محمدی
- مدیر اجرایی: نوید منتظر

دیدهبان



- ۴۰ | تاریخ رامی توان دراماتیزه کرد اما تحریف نه
- ۴۵ | یوسف گم گشته
- ۴۹ | عزای تو حماسه است ...
- ۵۳ | عاشورا! هویت بخش ایران زمین

راویان



- ۱۸ | زبان آمریکازبان تحقیر است
- ۲۳ | فرجام شوم
- ۲۸ | جنایت علیه مردم
- ۳۳ | آزادی در اسارت

یادمان

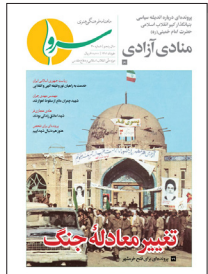


- ۹ | بر آستانه عشق
- ۱۰ | سنگر جهاد
- ۱۲ | بنای مشروطه

ماهنامه ای فرهنگی هنری
برای ترویج فرهنگ مقاومت
و تبیین ارزش های انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس



شماره ۳۴ / اردیبهشت ۱۴۰۱



شماره ۴۰ / خرداد ۱۴۰۱



شماره ۴۱ / تیر ۱۴۰۱

حج خونین - ۹ مرداد ۱۳۶۶
کشتار حجاج در شهر مکه
توسط نیروهای آل سعود



■ شورای تحریریه:

فتح‌اله جعفری، یعقوب زهدی
محمد جعفر محمدزاده، بیژن مقدم
رسول شادمانی، محمود اکرامی فر
حسین ولی‌وند، محمد رضا سوغندی
محمد ابراهیم محمدی

■ باهمراهی:

محمد مهدی رجبی، جواد چهاردولی، غزاله افتخاری، مجتبی عبادی فتح، محمود ملکی، زهرا احمدی
ابوالفضل طاووسی، نرگس سوری، عزیزالله محمدی، مجید ترابی، نجمه رجب، فرشته صائمی
محمد حسین خوشبینان، زهرا صلواتی، محسن محمدی، شهرزاد محمدی، عفت جامه شورانی
محمد حسن جعفری، سمانه پرهام مظفر نامدار، لیلا کریمی، داود صلاحی، مهرداد صالحی
کبری سنگوری زاده، ریحانه جعفری، محمد حسن جعفری، مجتبی یوسفی، مجتبی آذرشب

چهره‌ها

۱۸

عباس
سلیمی نمین



۲۰

محمد رضا
ورزی



۷۲

قاسم
تبریزی



۸۵

رضا
صادقی



۹۵

حسن
رستگاریناه

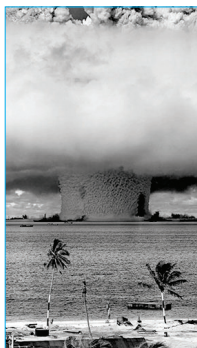


۱۱۳

امین محمد
حطیط



ترجمان



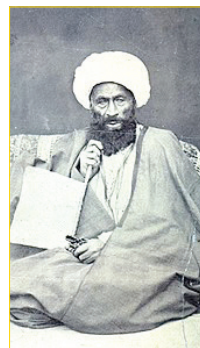
۱۵۲ | تصویر یک انقلاب
۱۱۰ | فرهنگ در عصر بمب
اتمی
۱۱۳ | نابودی رویای نامشروع

پرسمان



۸۰ | غائلهٔ کردستان
۸۵ | ۷ مرحله مذاکره برای
حل بحران
۹۰ | آشوب در غرب کشور
۹۵ | مردم، کردستان
رانجات دادند

گفتمان



۵۸ | ارتجاع ترقی
۶۲ | مشروطه؛ الهام بخش
جنبش‌های عدالتخواه
۶۹ | در ترازوی خدمت
و خیانت
۷۲ | ۱۵۰ سال روشنفکری
در ایران

■ همراه شوید:

سرواز همراهی پژوهشگران، هنرمندان
واهایی قلم استقبال می‌کند.
مطالب ارسالی می‌بایست بین
۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه بوده و در فایل word
به آدرس الکترونیکی
sarvmag.ir@gmail.com
ارسال شوند.

■ نشانی:

تهران، میدان ونک
بزرگراه شهید حقانی، خیابان سرو
موزه ملی انقلاب اسلامی
و دفاع مقدس

■ تلفن:

۸۸۶۵۷۰۲۶ - داخلی ۸۸۳

انقلاب عاشورایی



علی اصغر جعفری

مدیرمسئول و سردبیر



«باید باور کرد که جریان مرموز و نیرومندی میان این پیروان [امام خمینی] که ۱۵ سال در تبعید است و ملتی که او را صدا می‌زند وجود دارد.» (فوکو، میشل، ۱۳۷۷)*

استناد به سخنان متفکران و اندیشمندان غربی درباره آنچه ملت بزرگ ایران از دریچه‌ی شهود آن رادک و تجربه کرده است، از سرانفعال یا جاهت بخشیدن به بیگانگان نیست، چه اینکه اگر در این دیار تمثالی آنچه خود داشته ایم از بیگانه مقبول عام و خاص بود هرگز در دوران ابهت ظاهری جهان غرب و پیشرفت‌های آنان در علوم و صنایع اتفاقی همچون انقلاب اسلامی به وقوع نمی‌پیوست؛ انقلاب اسلامی اتمام حجتی است برای عرض اندام عقل فعال ایران اسلامی در مقابل انفعال غرب‌زدگان.

شاهد مثال آوردن از آنچه غرب درباره این انقلاب می‌پندارد، تنها زمینه‌ی پرده برداشتن از حقیقتی است که از شدت ظهور، چشم‌های آنان را نیز به خود خیره کرده و معنایی را که نتیجه‌ی زیستن و فهمیدن است را در میان متفکران آنان ظاهر ساخته است، گرچه باهمه‌ی این تفاسیر آنان از کُنه حقیقتی که در این سرزمین در جریان است غافلند و ارتباط وثیق میان امام و امت را با تعبیر «جریانی مرموز و نیرومند» توصیف می‌کنند. اگر بنیاد ساختارهای اجتماعی غیراسلامی و قوام ارتباط میان دولت و ملت بر آب است، در نظام ساخت‌یافته‌ی شیعی همه چیز با درک مساله‌ی «امام و ماموم (امت)»

جلوه می‌کند، که در چشم اغیار جریانی رازآلود و پر قدرت است. نقطه‌ی عطف و تمام و تمام آن نیز در مدینه‌النبی (ص) و عاشورا است.

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» در مدینه‌النبی (ص) هیچ تعارضی با «هَؤُلَاءِ دَرِيَّةُ الْمُصْطَفَى، يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا» در عاشورا ندارد، که اوج و نزول در این جریان تاریخی، زمینه‌ای است تا جوهر ولایت در قلوب مومنان رنگ دهد و برای بیگانگان همچنان اسرارآمیز و همراه با خوف باشد.

انقلاب اسلامی ایران جلوه‌ای از عاشورا است؛ امام (ره) با سخن از اسلام و عاشورا حرکتش را آغاز کرد و در معرکه‌ی جنگ تحمیلی، از مقاتل خاک خورده‌ای که تنها با اشک‌ها و حسرت‌ها پیوند داشتند، صفحاتی ساخت برای بازنویسی حماسه‌های تاریخی در میدان مبارزه. برای ملتی که با چشم و جان و دل خود شاهد «تعزیه‌ی جهاد و مقاومت» بوده است، دیگر سخن گفتن از پیوند و عُلقه‌ی حرکتشان به رهبری امام راحل (ره) با عاشورا تکرار مکررات است، مردم خوب می‌دانند که انقلاب اسلامی در بدایت از کدام چشمه آب می‌خورد و در غایت خود به کدام مقصد متصل خواهد شد؛ که این سرنوشت هر شی‌ای است که در پیوند با عاشورا ی سیدالشهدا (ع) باشد، «والعاقبة للمتقين».

* ایرانی‌ها چه روایی در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی، هرمس، تهران

یادمان



۱۰
سنگر جهاد



۹
برآستانه عشق



۱۴
بنای مشروطه



تقابل حق و باطل در موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

بر آستانه عشق

تالارهای هشت‌گانه موزه ملی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس در پنجمین مدخل خود عنوان «شهادت» را بر تابلوی معرف خود حک کرده و این به معنای ورود به جهانی از معنا است که آسمانی را در خود پنهان دارد. تالارهای هشت‌گانه با وجود نمادهای متعدد هنری و روایی و تجسمی، تصویری مختصر از شکل‌گیری انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس را به نمایش گذاشته که پیوندی است میان گذشته و آینده این سرزمین، یعنی روایت و گزارشی از آنچه که به وقوع پیوسته؛ سه نماد موجود در این تالارها را می‌توانیم از افعال ماضی همه وقایع جدا کرده و آنها را تعمیم به حال و حتی آینده با مفهوم استمرار بدهیم.



عزیزا... محمدی

اما مهم‌تر و شاخص‌تر و متمایز از دو اثر موزه ای ماقبل که اشاره شد، بخش موجود در تالار پنجم و تالار شهادت است که همواره بطور ارادی یا غیر ارادی توقفگاه همه کسانی است که از این تالارها بازدید می‌کنند.

تالار شهادت که با پل مفهومی شهادت آغاز می‌شود و جایگاه ستاره وار شهدا در آسمان را به نمایش می‌گذارد، مسیری را با زمینه خط سرخ شهادت معرفی می‌کند که مسیر رسیدن به آرمان بشری است و آن را به نام آزادی خواهی و استبدادستیزی می‌شناسیم. مسیر سرخی که استمرار و مقاومت و حضور در آن با استناد به همه گزارش‌ها و وقایع تاریخی و منطق درک انسانی، قطعا سعادت را به همراه دارد و شهادت در فرایند مبارزه گوارتر از غسل برای جان‌های مشتاق است.

سرسلسله این مکتب به نام شخصی می‌رسد که جان‌ها همه پروانه اوست. او حسین بن علی (ع) است که نامش چه در سرسرای کربلا معلی و چه در جایگاه نمادین تالار پنجم موزه هر گام پرشتابی را به توقف و درنگ می‌رساند و وادار می‌کند اگر چه هزار بار هم عبور کرده باشی باز لختی بایستی و باز از خود بپرسی که من کیستم؟ چگونه زیستم؟ و به کجا خواهیم رفت؟

پاسخ به این سه پرسش، جهانی از جهان بینی به گونه ای متحولانه را پیش رو می‌گذارد که انسان دوباره زیستن را آرزو می‌کند. دوباره زیستن همراه با درک و فهم و عشق به حسین بن علی (ع). دوباره زیستن که در آن خالی از هر تعلقی جز عشق به حسین (ع) باشد و زیستن بر روی زمینی که در آن نهایت آرزو، با همه دغدغه های اقتصادی و معیشتی و بشری رسیدن به کربلا باشد.

و تالار پنجم بعد از عبور از سرایشی پل شهادت، توقفگاه هر کسی است که پا به این تالارها می‌گذارد؛ چه آنکه حتی از جنس چشم آبی‌ها و موبولندها باشد و چه آنکه از شرق و ماچین جهان کسی گذرش به موزه افتاده باشد. سرازیری پل شهادت به سمت ادامه مسیر تالارها را گویا در

در انتهای تالار دوم نشان سازمان ملل که به شکلی هنری و مفهومی و با اشاره به نوع و کم و کیف نقش آفرینی آن تقسیم برد و قسمت غیر مساوی شده، مضاف بر بیان تاریخ سیاه این نهاد به اصطلاح بین المللی گویای آن است که هنوز در جریانات سیاسی و نظامی همان نوع و کم و کیف پا برجا است و هنوز که هنوز است سازمان ملل و شورای امنیت با بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها و سوگیری‌ها رفتار دوگانه خود را ادامه می‌دهد، استمرار این نگرش به نفع جریان استعمار و استبداد و صهیونیسم امری است که در کالبد و شریان وجودی سازمان ملل ریشه دوانیده که در نتیجه امیدی جهت احقاق حق به این سازمان نیست. نماد دوم نمایشگر رسانه‌ای در ابتدای تالار سوم است که اشاره به جنگ و بمب باران رسانه‌ای جبهه استعمار در طول دوران دفاع مقدس و دفاع و مقاومت هوشمندانه مردم ایران در طول این دوران را دارد که اکثریت رسانه‌های غالب جهان بطور واحد و همصدا با هدایت امپراطوری این عرصه در این تقابل، همواره اخبار جنگ ایران و عراق را با دو هدف تضعیف جبهه ایران و تقویت روحیه نیروهای صدام، انعکاس می‌دادند و عملا جنگ رسانه‌ای بخشی از مبارزات در طول دوران دفاع مقدس بود که در فرایند تقابل نظامی و میدانی و اجتماعی نیز تاثیر بسزایی داشت. با تغییر ماهیت و حرفه‌ای شدن و گسترده‌تر شدن رسانه‌ها این جنگ ابعاد جدی‌تری به خود گرفته و بطور پیوسته علاوه بر آنچه در گذشته این نوع جنگ تحت عنوان جنگ رسانه‌ای یا عملیات روانی وجود داشت؛ اکنون نیز تحت عنوان عملیات‌های روانی با شیوه‌های متنوع و جذاب ادامه دارد و با وسعت گسترده‌تر و عمیق‌تر تاثیرگذاری رو به آینده به پیش می‌رود، که علی‌رغم بیشتر نمادها و آثار تالارهای هشتگانه موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس که به گذشته می‌پردازند، این بخش نیز تعمیم به تاریخ اکنون و آینده دارد و ما به این مهم نیز در درنگی دیگر بطور شایسته توجه خواهیم کرد.



یا ابا عبدالله الحسین (ع).

آهسته آهسته و نرم نرم گام برمی داری به سمت ضریح و دست بر شبکه های ضریح می بری و خیره می مانی بر داخل پنجره های که تو را به عاشورای ۶۱ هجری قمری می برد ولی هنوز جهان هستی و جهان تضاد منافع و جهان تضاد اخلاق و جهان تضاد قدرت و جهان تضاد بشری و تقابل خیر و شر و تقابل نیک و بد و تقابل آزادی و بند، پابرجا هست و برای آزادی و آزادی جز شعار کل یوم عاشور و کل ارض کربلا نمی تواند کارساز باشد.

و این یعنی حتی بخش ضریح نیز به شرط درنگ و توقف و تفکر زنده است و مسیر سرخ شهادت و مکتب عاشورا آنچنانی که شهدا رفتند ادامه دارد. تفاوت دامنه دار بودن مفاهیم دو بخش مورد اشاره ماقبل یعنی نشان سازمان ملل و بخش بمب باران رسانه ای با بخش نمادین ضریح امام حسین (ع) دقیقاً تفاوت و تقابل دو دیدگاه حاکم بر جهان حاضر است که در یک سو جهانی با تمام قدرت تجهیزات و تسلیحاتی و رسانه ای قرار دارد و در سوی دیگر مکتبی که با قرار گرفتن در مسیر سرخ شهادت رسیدن به کربلا و زیارت امام حسین (ع) و گشته شدن در راه خدا را ایصال الی المطلوب می داند.

خواب باید دیده باشی؛ چون به باور نمی آید که نگاهت به یکباره با نقش ضریح شش گوشه مواجه شود؛ آن هم بانوای عاشورایی پیچیده در تالار و تجسم دو ضریحی که روبروی هم نشان از بین الحرمین دارند.

در گوشه ای تجسم و عنیت ضریح امام حسین (ع) و پیش روی آن، باورپذیری ضریحی با قامت بلند به نام ضریح حضرت ابوالفضل العباس (ع) است که قدم را به سمت ناخود آگاه روضه می برد. ادب متجلی می شود و سکوت وجود را در بر می گیرد و بهت بر جان خسته مستولی فائق می آید. قصه هزار توی زندگی در آنی پرده های نمایش خود را در سکون قلب به ضریحی مشبک پیوند می زند و نفس در پی هردم و بازدمی شمارش ضربان قلب را از ضریب پرشتاب باز می گیرد و نسبت جهان ماوراء دروای چشمان پرولع می رسد به شرح ارجعی الی ریک راضیه مرضیه...

شرح عاطفه و احساس به چشم و پلک می رسد و در ایستگاه حاضر در سکون قدم ها، پلک برهم می افتد و اشک همراه لحظه های می شود که نمی دانی آیا حاجت بخواهی یا نه؟ آیا گریه کنی یا نه؟ اما هر چه هست نا خود آگاه دست بر سینه می بری و می گویی السلام علیک





رییس موزه «شهید رئیسی علی دلواری» در سالروز قیام تنگستانی ها از این موزه می گوید؛

موزه «شهید رئیسی علی دلواری» چون دُر سفیدی در کرانه آبی خلیج فارس، جنوب شرقی شهر دلواری بوشهر می درخشد. عمارتی به مساحت ۳۷۵۰ مترمربع با دو برج و بارو، ۲۳ اتاق تودرتو با ظاهری سفید، نقوشی از گچ بری، شیشه های رنگی بر روی شمشه ها و سقف های از جنس چوب، معماری خانه های عصر قاجار را در هاله ای از تاریخ معاصر ایران در دلواری مردان تنگستانی مقابل استعمار انگلیس به نمایش در آورده است. خانه رئیسی علی دلواری میزبان موزه ی تاریخی سیاسی عصر قاجار است که به بهانه روز ملی مبارزه با استعمار انگلیس - سالروز شهادت رئیسی علی دلواری - با رییس موزه پرویز توانایی از نتیجه های بزرگ مرد تنگستانی گفت وگو کرده ایم که در ادامه از نظرمی گذرانید.



نرجس عسگری

حاکم بروشهر و راهبری جنگ و جبهه مقاومت علیه انگلیسی‌ها، برگزاری جلسات با عالمان مجتهد، روحانیون و متنفذین مناطق و خوانین جهت تامین نیرو که همه این موارد بیانگرویزیگی و روح اصیل ساختار فرهنگی اجتماعی و سیاسی این موزه و بنای تاریخی است. همچنین موزه شهید رئیسه‌لی دلواری هم به عنوان منزل (اندرونی) و هم به عنوان پایگاه (بیرونی) نیروهای مقاومت دلبران تنگستان مورد استفاده قرار گرفته است.

کاربری خانه شهید رئیسه‌لی دلواری در سه دوره متوالی اما متفاوت توسط نوه شهید، حاجیه خانم گل اندام شهیدی که مادر بنده است دوباره احیا شد.

دوره اول از بعد اجتماعی، رئیسه‌لی به عنوان کدخدای منطقه محسوب می‌شد. خانه‌ی او محل تردد مردم برای رفع مشکلات و دیگر کارها بوده است که در سال‌های نه چندان دور هم، با شروع جنگ تحمیلی و ورود آوارگان جنگ از خرمشهر به بوشهر هر کدام از اتاق‌های این بنا در اختیار یک خانواده قرار گرفته است، تا اینکه بعد از مدتی به زادگاهشان عزیزت می‌کردند. همچنین این عمارت تاریخی در زمینه فرهنگی نیز فعالیت‌هایی داشته است. به علت کمبود مدرسه جهت تحصیل و آموزش و همچنین عدم امکانات آموزشی در اختیار آموزش و پرورش به مدت چند سال قرار گرفت که پس از ساخت مدرسه این بنا از منظر سیاسی در اختیار پایگاه مقاومت بسیج قرار گرفت. فعالیت‌های اعزام نیرو به جبهه، یخت نان، تهیه و کمک‌های مورد نیاز برای پشت جبهه، راهپیمایی‌های مختلف روز جهانی قدس، سخنرانی‌های افراد سیاسی و مذهبی در جهت روشنگری مردم در برابر دسیسه‌ها و اهداف پلید جبهه استکبار و استعمار، برگزاری رزمایش‌ها در راستای فعالیت‌های سیاسی در این بنا صورت می‌گرفت.

فضای داخلی و خارجی موزه دارای چه عناصر تاریخی و سیاسی است؟

در دی ماه سال ۱۳۷۰ با تشریف‌فرمایی رهبر فرزانه انقلاب به این مکان و سخنرانی پیرامون شخصیت شهید دلواری و اوضاع سیاسی حاکم بر کشور و دیدار با خانواده شهید رئیسه‌لی دلواری مادر این مکان را به حضرت آقا اهدا نمودند و همزمان با دستور رهبری این بنا به عنوان موزه در سه دوره تاریخی طراحی شد. ورودی موزه

اوضاع سیاسی - اجتماعی عصر دلاور مرد تنگستانی و شرایط حاکم بر قیام «شهید رئیسه‌لی دلواری» چگونه است؟

قیام مردان تنگستان پدیده‌ی مهم سیاسی - اجتماعی دوران قاجار است. شهید رئیسه‌لی دلواری یکی از قهرمانان مبارزه در نبرد با امپریالیسم انگلیس در تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود که نقش او در سازماندهی نبرد علیه قوای متجاوز انگلیس بسیار ارزشمند و والا است. با شروع نهضت مشروطیت و خیزش سیاسی در جنوب ایران با هدایت آیت‌الله سید مرتضی مجتهد اهرمی، ملقب به علم الهدی، رئیسه‌لی با همزمان تنگستانی برای دفاع از آزادی، عدالت و مبارزه با استبداد مطلق پادشاهی قاجار و سرنگون کردن حکومت جبارانه محمدعلی شاه قاجار دست به قیام زد و به انقلابیون و مشروطه‌خواهان بوشهری پیوست. در همین راستا برای آزدسازی بوشهر از لوث وجود مستبدان و استعمارگران انگلیسی، رئیسه‌لی دلواری به همراه ۲۰۰ نفر از یارت‌های تحت فرمانش در یک یورش غافلگیرانه، شبانه گمرک شهر بوشهر را که نبض حیاتی و اقتصادی امپریالیسم انگلیس بود در اختیار گرفت. این حرکت قهرمانانه و آزادی‌خواهانه خشم دیپلمات‌های انگلیس مقیم بوشهر را برانگیخت و آنان را به مبارزه و مخالفت با رئیسه‌لی دلواری و آیت‌الله علم الهدی اهرمی واداشت. بخشی از عملیات انقلابی رئیسه‌لی علیه انگلیسی‌ها و مستبدان ایرانی در دوران انقلاب مشروطیت بوشهر در کتاب آبی وزارت خارجه بریتانیا منعکس شده است. رئیسه‌لی با تکیه بر مکتب اسلام و حس وطن‌پرستی به همراه همزمانش آغازگر حرکت انقلابی و آزادی‌خواهانه جنوب کشور بر ضد امپریالیسم انگلیس بود.

خانه شهید رئیسه‌لی دلواری که حالا تبدیل به موزه شده چه دوره‌هایی را طی کرده است؟

سه دوره متوالی فعالیت این موزه به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را باید بدین گونه شرح دهیم: در دوران حیات شهید بزرگوار مراسم‌های مذهبی و آیین‌های سنتی از جمله عید باستانی نوروز، جشن عید فطر، جشن ختم قرآن، مراسم ویژه ماه محرم و صفر، مراسم ماه مبارک رمضان، شونشینی‌ها، جلسات جهت رفع مشکلات مردمی، ایجاد صلح و صفایین طوایف و قبایل برگزار می‌شد، و نیز برگزاری جلسات ویژه در راستای اوضاع سیاسی

با کتیبه شعرا جنس چوب با قدمتی تاریخی تزئین شده است. حال و هوای فضای داخلی عمارت با ۲۳ اتاق تو در تو گنجینه‌ای از اسناد و اشیای تاریخی را در خود جای داده است. ساختمانی ساده و سفید رنگ که با سقفی چوبی مسقف شده است. گچ‌برها و شیشه‌های رنگی بر روی شمشه‌ها و تزییناتی کوچک بر روی درب آن، زیبایی موزه را دوچندان کرده است. اولین اتاق بازسازی شده عمارت به صحنه جلسات جنگ شهید دلواری با علما و هم‌زمانش اختصاص دارد. فضای دیگر موزه با اشیاء و لوازمی به جامانده از دست‌اندرکاران فیلم دلیران تنگستان از جمله دست‌نویس‌ها، حلقه‌های فیلم و فیلم‌نامه آراسته شده است. در بخشی دیگر از عمارت اسلحه‌ها و مهمات مربوط به دوران قاجار و قیام مشروطه نگهداری می‌شود. اتاقی دیگر نیز به نمایش اسناد تاریخی مربوط به دوران هجوم انگلیسی‌ها به بوشهر از جمله نامه دستور حمله به بوشهر توسط هاب هوس و پالمرستون صدر اعظم و عضو کابینه انگلیس با تصویر جلسه اختصاص دارد. در موزه ماکت نقشه حمله نیروهای انگلیسی به بوشهر و دلوار و اسناد تاریخی از نامه شهید دلواری به علما، سوگندنامه و وصیت‌نامه رئیس‌علی دلواری در دفاع از خاک، دین و ناموس را مشاهده می‌کنید، و نیز تصویری از فتوای آیت‌الله آخوند خراسانی به شهید رئیس‌علی دلواری و در آخر البسه و اشیاء متعلق به اولین شهید مدافع حرم استان که دو قرن مقاومت مردمان بوشهر و



مجسمه شهید دلواری در نزدیکی موزه

تداوم مقاومت را روایت می‌کند. از زیبایی‌های تاریخی بنا، جای گلوله‌ها بر درب ورودی عمارت گویای شیخون انگلیسی‌ها به شهر است که پس از گذر از در، حیاط بزرگی با نخل‌هایی به قدمت ۱۰۰ سال و چندین توپ جنگی، چشم هر گردشگری را به خود خیره می‌کند. در فضای خارجی سرسبز موزه علاوه بر محلی برای استراحت بازدیدکنندگان، غرفه عکسی از بازدیدکنندگان با لباس‌های محلی دلیران تنگستان، نمایش توپ‌های غنیمتی ارتش متجاوز انگلیس، غرفه‌های صنایع دستی استان بوشهر، نمایشگاه عکس از مناطق گردشگری، ابنیه‌های تاریخی اماکن مذهبی و شخصیت‌های دوران معاصر و تأثیرگذار در بدنه اجتماعی سیاسی و فرهنگی جانمایی شده است.

معماری موزه دارای چه قدمت و خصوصیات زیبایی‌شناسانه‌ای است؟

عمارت شهید رئیس‌علی دلواری در سال ۱۳۸۶ در دوره قاجار ساخته شد که مساحت آن به ۳۷۵۰ مترمربع می‌رسد. ۱۳۵ سال از قدمت و معماری بنای موزه با دو برج و بارو و ۲۳ اتاق نمایشگاهی، آشپزخانه، کتابخانه، انباری می‌گذرد. عمارت موزه از لحاظ زیبایی‌شناسی دارای پنجره‌های مشبک با شیشه‌های رنگی، گچ‌بری دیوارهای داخلی، طاقچه‌های قوسی است. جهت خنک نگه داشتن اتاق‌ها، بنا به صورت راهروی طولانی که هر کدام از اتاق‌ها را به هم متصل نموده است. بافت بنا تقریباً مذهبی، به شکل کوچه‌های بنی هاشمی تودرتو با سردرب ورودی طاق دار و دارای نشیمن‌گاه طراحی شده است.

روایت‌پردازی در این موزه برای مخاطبان چگونه صورت می‌گیرد؟
موزه شهید رئیس‌علی دلواری با روایت



گذشته‌ای نه چندان دور میزبان گردشگران دور و نزدیک کشورمان است. در جایگاه روایتگری یکی از اقوام رئیسعلی بالباسی مختص به دوران قاجار حوادث آن دوران و چند و چون ماجراها را برای گردشگران روایت می‌کند. همچنین در موزه به برگزاری تئاتر، برگزاری کنگره، چاپ مقالات، شروه خوانی، برگزاری شب شعر، استقرار اکیپ سیار صدا و سیما و شبکه رادیویی همزمان و پخش برنامه ویژه ۱۲ شهریور در عمارت موزه و اجرای مانور دریایی پایگاه‌های نظامی به صورت مشترک، پخش سریال دلبران تنگستان، چاپ گاهنامه و گاهشمار می‌پردازیم.

با توجه به پاندای کرونا، شعار سال ۲۰۲۱ ایکوم تحت عنوان «آینده موزه‌ها؛ بازیابی و بازاندیشی» انتخاب شد. کارکرد این شعار در خصوص این موزه چگونه بود؟

در این راستا با همیاری و همکاری تمامی نهادها از جمله دهیاری‌ها، شورا و شهرداری‌ها به عنوان بازوان پرتوان موزه‌ها در بحث ایجاد زیرساخت‌ها و رضایت‌مندی گردشگران در قالب توسعه فضای موجود و زیرساخت آنها، بازآفرینی و زنده کردن فرهنگ قدیم، صنایع دست صنعتگران قدیمی و اقدام به ایجاد موزه مجازی و موزه‌های فیزیکی در حد توان آن منطقه با تمامی ظرفیت‌های موجود آن کارهایی صورت گرفته است. آینده موزه‌ها با فناوری روز دنیا برای جذب بیشتر گردشگران خارجی و آگاهی بخشی نسل آینده ایران نسبت به فرهنگ و آیین‌های مختلف کشور به سمت دیجیتال شدن پیش می‌رود. مهمترین مولفه‌های گردشگری ماندگار، وجود گردشگران پایدار یک منطقه است که موجب رشد اقتصادی آن می‌شوند و برای تحقق این مهم باید رضایت‌مندی گردشگران را یک اصل بدانیم و در جهت روزآمدی گوشا باشیم. موزه‌ها نقش بسیار والایی در رشد اقتصادی و شکوفایی یک منطقه دارند و بازاندیشی بایی موزه‌ها در رفع مشکل اشتغال اقتصادی مناطق پیرامونی خود در فاصله زمانی بسیار کم موثر است.

در سال ۲۰۲۲ شورای بین المللی موزه‌ها (ایکوم) شعار قدرت موزه‌ها را با سه محور قدرت نوآوری در دیجیتال شدن، قدرت پایداری و قدرت جامعه‌سازی از طریق آموزش را انتخاب کرده است؛ برنامه این موزه در ایجاد ظرفیت‌های جدید با تکیه بر

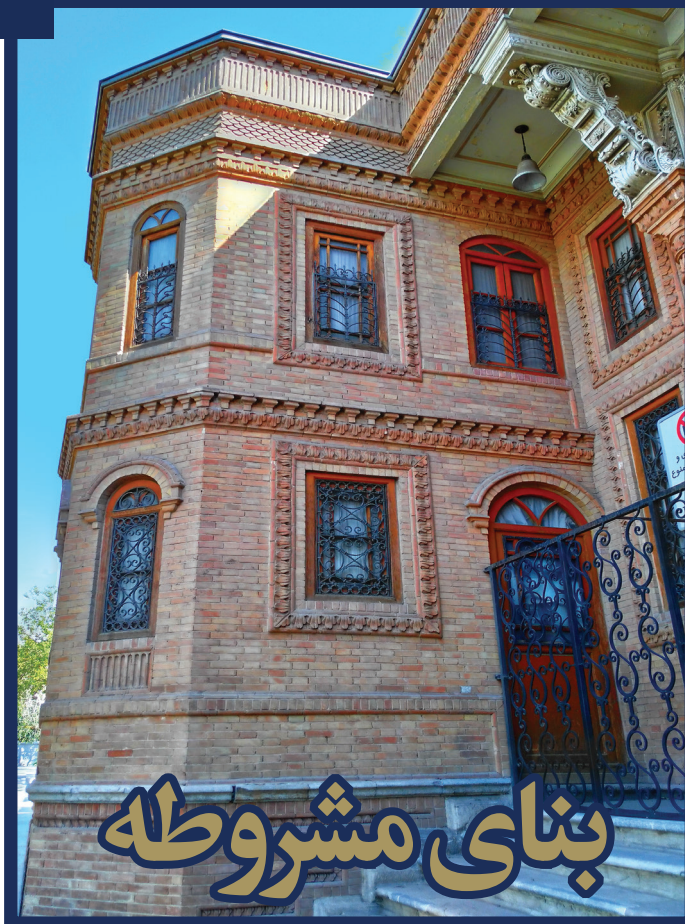
این شعار چگونه باز تعریف می‌شود؟

ایجاد ظرفیت‌های جدید با تکیه بر این شعار، ایجاد نمایشگاه عکس از جاذبه‌ها و مناطق گردشگری جشنواره غذاهای محلی، معرفی محصولات صنایع دستی از طریق ایجاد نمایش، برگزاری ورزش‌های محلی و باستانی، آشنایی با گویش‌های محلی، برگزاری آموزش‌های صنایع دستی و زنده نگه داشتن صنعت قدیمی و باستانی، برگزاری کلاس‌های آموزشی ویژه گردشگران که به نوعی با طبیعت در ارتباط هستند.

در عصر حاضر با تغییر ذائقه مخاطب، موزه‌ها از حالت شی‌محور به سمت رسانه محوری پیش رفته‌اند. موزه شهید رئیسعلی دلواری چه تدابیری اتخاذ کرده است؟

تهیه بروشورهای تبلیغاتی از صنایع و جاذبه‌ها، تهیه نقشه راه‌های گردشگری، ایجاد وب سایت، چاپ بنر، تشکیل گروه‌های فضای مجازی با توجه به امکانات موجود، معرفی اشیاء به صورت عکس و توضیح پیرامون آنها به صورت ویدیو کلیپ، نمایشگاه عکس مجازی، حضور خبرنگاران جوان و تهیه گزارش از فعالیت‌های موزه و انعکاس آن به صدا و سیما و در نهایت پخش از شبکه استانی و دیگر شبکه‌ها است.





عمارت ۱۵۰ ساله مجلس شورای ملی در فراز و فرودهای تاریخ معاصر

اگر هنگام جدول حل کردن با سؤالی درباره بزرگ مردی که توسط یکی از شاهان قاجار مسموم شد اما از او این‌پیه مهمی به یادگار مانده است، سوال شود، احتمالاً بدون مکث پاسخ خواهید داد: «امیرکبیر». اما تاریخ قاجاریه مسموم شدگان دیگری هم دارد که اگرچه خدمات آنها با امیرکبیر قابل مقایسه نیست، اما از این نظر که این‌پیه میراثی از آنها به یادگار باقی مانده است، با صدراعظم شهید ایران وجه شبه دارند. یکی از این مقتولان سلطنت قاجار، میرزا حسین خان سپهسالار بوده است. او نیز همچون امیرکبیر یکی از صدراعظم‌های ناصرالدین شاه قاجار بود که نامش در تاریخ به واسطه باقی ماندن بنای «مجلس شورای ملی» در بهارستان از او زنده مانده است.



نجمه رجب

به عنوان سردر مجلس شورای ملی در بهارستان مشاهده می‌شود نیز در فروردین ۱۳۱۳ هجری شمسی نصب شده است. دو سال بعد هم نمای شمالی ساختمان تعبیه شد. طی دوره پهلوی دوم یک ساختمان جدید در این محوطه و در ضلع شمال بنای قدیمی ساخته و تغییراتی هم در ساختمان قدیمی اعمال شد تا اینکه با وقوع انقلاب اسلامی و پس از یک دوره متروک ماندن ساختمان تحت تأثیر شرایط حاکم بر کشور و فاقد اولویت بودن پرداختن به موضوعات میراثی در آن برهه، سرانجام ساختمان مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی واگذار شد. با این حال بمباران موشکی عراق در سال‌های جنگ تحمیلی و نیز حریق ناخواسته دیگری که در سال‌های بعد رخ داد، باز هم به این ساختمان آسیب زد. سرانجام حدود ۲۴ سال قبل یعنی در سال ۱۳۷۴ مرمت حرفه‌ای و تمام عیار این ساختمان آغاز و کاربری‌هایی مانند ایجاد فضا برای نمایشگاه، پذیرایی از بازدیدکنندگان و میهمانان رسمی رئیس مجلس، برپایی اجتماعات و بخش اداری برای نظارت بر این فعالیت‌ها در دل مجموعه بنای میراثی مجلس شورای ملی تدارک دیده شد.

از زمان صدور فرمان مشروطه در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی تا وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، ساختمان مشروطه شاهد برپایی بیست و چهار دوره مجالس قانون‌گذاری بوده است. موزه مجلس در عمارت قدیمی بهارستان، در ضلع جنوب شرقی میدان بهارستان واقع شده و دارای مجموعه آثاری از نقاشی‌های استادان زبردست و صاحب‌نام کشور و اسنادی از تاریخ معاصر است. این ساختمان که از زمان قاجار، رویدادهای متعددی مانند به توپ بسته شدن به دستور محمدعلی شاه قاجار، آتش سوزی و بمباران موشکی در زمان جنگ ایران و عراق راپشت سر گذاشته، بارها بازسازی شده و در فراز و فرود حوادث تاریخ معاصر کشور، همچنان پا برجا مانده است.

تالارهای این موزه با اسناد، تصاویر، اشیاء و تندیس شخصیت‌های تاریخی، در قالب نمایش خانه، تالار رویدادها و تحولات تاریخی، تالار شخصیت‌ها و رجال، تالار هدایا و آثار هنری، تالارهای قانون‌گذاری و صحن پارلمان آماده شده

ساختمان تاریخ ساز مجلس شورای ملی واقع در میدان بهارستان که این روزها کارکرد موزه دارد، در واقع کاخ میرزا حسین خان سپهسالار بوده که قدمتی حدود ۱۵۰ سال دارد. این ساختمان توسط یک معمار به نام ایرانی به نام میرزا مهدی خان شقاقی ملقب به ممتحن الدوله به دستور شخص سپهسالار طراحی و ساخته شد. صدراعظم میرزا حسین خان سپهسالار نیز به سرنوشت امیرکبیر دچار و پس از تبعید به مشهد در نهایت مسموم شد. دربار قاجار نیز بلافاصله این عمارت را به تصرف دولت درآورد.

این عمارت زیبا در بدنه شرقی میدان بهارستان و در امتداد خیابان بهارستان واقع شده است اما همان طور که گفته شد، از ابتدا به نیت استقرار مجلس طراحی نشد. سپهسالار بخشی از آن را به سکونت اختصاص داد و در بخش دیگری از این زمین مسجد و مدرسه بنا کرد. اما پس از مسمومیت و مرگ وی، ساختمانی که امروزه به عنوان موزه مجلس مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد، چند دوره را سپری کرد. مجموعه باغ و عمارت سپهسالار به جهت معماری جذاب در مدتی که به تصرف دربار درآمده بود، به عنوان محلی برای پذیرایی از میهمانان خارجی مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. اما پس از انقلاب مشروطه و صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه که به تشکیل مجلس شورای ملی منجر شد، این ساختمان به مجلس اختصاص یافت. شاید مهمترین رخداد تاریخی که به ساختمان مجلس شورای ملی آسیب زد، ماجرای به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه قاجار بود. در دهه اول از سده جاری هجری شمسی نیز این ساختمان دچار حریق شد. در آن زمان ساختمان جدیدی به فراخور نیاز مجلس توسط معمار دیگری بنا شد. معماری جدید بنا ردپایی از تقلید از بلاد اروپا به ویژه ساختمان مجلس فرانسه را هم با خود داشت. به این ترتیب بنایی آجری با تزئینات مفصل در این اراضی ساخته شد که هنوز هم سرپاست.

این ساختمان در سال‌های بعدی هم‌زمان با دوره حکومت پهلوی اول نیز دستخوش تغییراتی شد؛ تغییراتی از قبیل نمای سرسرای ورودی که منجر به ایجاد ستون‌هایی به تقلید از معماری دوره هخامنشی منجر شد. آنچه که اکنون



عمارت مجلس شورای ملی
پس از بمباران توسط لیاخوف
در ایام مشروطه



جهان نیز در این تالار وجود دارد که در دیدارهای گوناگون میان شخصیت‌های مجالس ایران و جهان، اهدا شده است. در این موزه همچنین کلیپ‌های نمایشی با موضوعاتی از قبیل نهضت تحریم و مبارزات ضد استبدادی، شاهان قاجار و مشروطه، مشروطه تهران، مشروطه آذربایجان و گیلان، نهضت ملی شدن صنعت نفت، مجلس در دوره پهلوی، شهید مدرس، مشروطه اصفهان و فارس و انقلاب اسلامی تولید شده و برای بازدیدکنندگان به نمایش در می‌آید تا تصویری گویا از بخشی از رخدادهای مهم تاریخی در طول کمتر از دو سده اخیر در کشور را منعکس کند.

بازدید از موزه مجلس شورای اسلامی برای عموم علاقه‌مندان آزاد و رایگان است و امکان بازدید از این مکان در روزهای شنبه تا چهارشنبه از ۸ تا ۱۵:۲۰ و در روزهای پنج‌شنبه تا ساعت ۱۲ به صورت انفرادی یا در قالب گروه‌های حداکثر ۴۰ نفره وجود دارد.

است. در تالار ورودی این موزه، تصاویری حاکی از تکاپوی ایرانیان برای بدست آوردن استقلال و آزادی در طول ۱۵۰ سال اخیر، به نمایش درآمده است. در تالار رجال و آثار تاریخی با برخی اطلاعات و اسنادی درباره شخصیت‌های مؤثر در رخداد مشروطه به نمایش گذاشته شده است.

در این بخش مجسمه‌هایی از شخصیت‌های سیاسی و تاریخی معاصر به نمایش درآمده‌اند. مجسمه‌های شخصیت‌هایی مانند میرزای شیرازی، سید کاظم یزدی، آخوند خراسانی، جمال‌الدین اسدآبادی، مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه قاجار، میرزای نائینی، شیخ فضل‌الله نوری، عین‌الدوله، سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، ستارخان، باقرخان و سید حسن مدرس در این مجموعه بازسازی شده‌اند. تالار هدایا و آثار هنری موزه مجلس نیز آثار نفیسی از نقاشان بزرگ ایرانی نظیر کمال‌الملک، محمود اولیا و اسماعیل آشتیانی را در خود جای داده است. همچنین هدایای زیبا از مجالس

راویان



۲۳

فرجام شوم



۱۸

زبان آمریکا زبان تحقیر است



۳۳

آزادگی در اسارت



۲۸

جنایت علیه مردم

عباس سلیمی نمین، در گفت و گو با سرو:

زبان آمریکا زبان تحقیر است



یکی از ذهنیت‌های منفی جامعه ایرانی مربوط به آمریکا است، کشوری که برخلاف شعار آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشتشان، به واسطه انجام کودتای ۲۸ مرداد تلاش کرد مستقیماً در امور ملت ایران دخالت کند، اما در نهایت نتیجه‌ای غیر از «مرگ بر آمریکا» برایش به جا نماند. اما چرا این ذهنیت منفی از آمریکا در حافظه تاریخی ایران ماندگار شد؟ بسیاری از پژوهشگران بر این باور هستند که علت این نفرت انگیزی علیه آمریکا تنها به دلیل دخالت مستقیم این کشور در کودتای ۲۸ مرداد نیست، بلکه مواردی نظیر کاپیتولاسیون که آمریکا از طریق آن تلاش کرد، هویت ایرانی را تحقیر کند، در حافظه تاریخی بسیار موثر است. برای تحلیل تاریخی این مسئله گفت و گویی داشته‌ایم با عباس سلیمی نمین، مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران که در ادامه می‌آید.



فرشته صائمی

غربی‌ها اقشار مردم را از مردم خارج کنند و به انفعال بکشاند. نکته قابل توجه این است که ما باید جذب حداکثری داشته باشیم. برخی در مواجهه با یک ضعف دفع می‌شوند، در حالی که همه انسان‌ها دارای ایراداتی هستند، لذا در مواجهه با ضعف‌ها باید این نکته را مدنظر قرار دهیم که وحدت را تضعیف نکنیم و هم از عامل وحدت که اعتقادات هستند، مراقبت کنیم و هم افرادی را حفظ کنیم که در عرصه میدانی نقش آفرینی می‌کنند. خوشبختانه امروزه دلیل شکل‌گیری قدرت ملی، آمریکایی‌ها نمی‌توانند در ایران کودتایی را شکل بدهند کم‌اینکه در حال حاضر پایگاه آنها یعنی سفارت آمریکا که با محوریت آن کودتای ۲۸ مرداد و کودتایی که در روزهای اول بعد از انقلاب تدارک دیده بودند، تبدیل به موزه شده است.

نقش سفارت آمریکا در ضربه زدن به ملت ایران چگونه بوده است؟
واقعیت امر این است که اسناد به دست آمده توسط دانشجوین پیرو خط امام نشان می‌دهد، سفارت آمریکا بعد از پیروزی انقلاب با همه توان خود مشغول برنامه‌ریزی برای یک کودتا و هماهنگ‌کننده همه تحرکاتی بود که برای کودتا در حال شکل‌گیری بود، البته به دلیل اینکه سفارت اسرائیل هم بسته شده بود، در این تحرکات نقش داشت، علاوه بر این اسناد دیگر هم نشان‌دهنده این است که این نقشه‌ها از طریق اسرائیلی‌ها دنبال می‌شد، کم‌اینکه خاطرات شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ موید این موضوع است، او بین سپهبد آریانا و تل‌آویو در رفت و آمد بود، بین این دو کار اطلاع‌رسانی انجام می‌داد و در تحرکات ۲ هزار نیرو که در مرز مشترک ایران و ترکیه مستقر بودند، نقش آفرینی می‌کرد.

همه این موارد براساس اسنادی که از سفارت آمریکا به دست آمده، مطرح می‌شود البته در خاطرات نیروهای وابسته به شاه به این قضیه صراحتاً تاکید شده که آنها ضمن رابطه با اسرائیل و آمریکا در صدد اجرایی کردن یک کودتا بودند. خوشبختانه امروزه راحتی می‌توانیم بگوییم آمریکایی‌ها آن ابزارهای لازم برای برپایی کودتا را در داخل کشور ندارند، نه تنها در داخل کشور از این ابزارها محروم هستند حتی در منطقه و کشورهای

باتوجه به اینکه کودتای ۲۸ مرداد از جمله وقایعی است که با دخالت مستقیم کشورهای بیگانه نظیر آمریکا اتفاق افتاد، چه پیام مهمی را به همراه خود داشت؟

کودتای ۲۸ مرداد اوج دخالت ۳ کشور در یک کشور دیگر و زمینه‌ای برای دخالت آنها در ایران است. در حقیقت این کودتا در واکنش به مطالبه به حق ملت ایران اتفاق افتاد. آمریکایی‌ها قبل وقوع کودتای ۲۸ مرداد مرتب در گفتگو با نمایندگان دولت ملی اعلام می‌کردند که حقوق مردم ایران را در مورد نفت به رسمیت می‌شناسیم، اما متأسفانه برخلاف آنچه که در جلسات و مذاکرات با دولت ایران مطرح می‌کردند، در همان زمان در تدارک کودتا بودند. آن زمان سفارت آمریکا با استفاده از عوامل سیاتعداد دیپلمات‌های خود را چند برابر کرد و از این طریق زمینه کودتا را فراهم کرد. به این جهت گفته می‌شود زمینه کودتا را فراهم می‌کردند که بعدها اسناد نشان دادند که آمریکایی‌ها از هر اقدامی نظیر ایجاد اختلاف، انتشار مطالب، دادن نسبت‌های ناروا به ارکان ملی شدن صنعت نفت برای انجام کودتا استفاده کردند.

به عنوان مثال در قیبرس مقالاتی تهیه می‌شد، به داخل کشور می‌آمد و از طریق مسئولان سیاه به مطبوعات وابسته داده می‌شد. در این مقالات دکتر مصدق بهایی خوانده می‌شد و یا نسبت‌هایی به فداییان اسلام و یا آیت‌الله کاشانی داده می‌شد، که از این طریق میان رهبران نهضت ملی نفت اختلاف افکنی کند. در حقیقت به این ترتیب نبود که آمریکا و انگلیس بتوانند به راحتی کودتا را اجرا کنند چرا که در جریان ملی شدن صنعت نفت سه رکن اساسی جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق، فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی و رکن مردمی به رهبری آیت‌الله کاشانی به یکدیگر پیوند خورده بودند و قدرتی تشکیل داده بودند که ایجاد شکاف میان آنها اقدام آسانی نبود. از این رو آمریکا در یک روند تدریجی توانست میان این سه رکن اختلاف ایجاد کند و ضمن دور کردن توده‌های مردم از صحنه کودتا کند.

لذا پیامی که از این اقدام بسیار تلخ که موجب شد بیگانگان در ربع قرن بر کشور ماحکم شوند، این است که باید وحدت را لحاظ کنیم. وحدت عامل تشکیل دهنده قدرت ملی است و اقشار باید پیوند خود را در دفاع از استقلال کشور حفظ کنند و اجازه ندهیم

در این میان حضور افرادی مانند شعبان جعفری و ارتباط او با آمریکا و اسرائیل در وقوع کودتای ۲۸ مرداد بیشتر موثر بود و یا اختلاف میان رهبران نهضت ملی نفت؟

تأثیرات هر کدام از این عوامل باید به صورت مستقل بررسی شود. نیروهایی که پایبند منافع ملی بودند اعم از دکتر مصدق، آیت الله کاشانی و فداییان اسلام، خطاهایی داشتند که دشمن هم از خطای آنها سواستفاده کرد که در نهایت منجر به دلسردی مردم شد. اما اصل جریانی که توانست کودتا را به سرانجام برساند، جریان وابسته به بیگانه بود که منظور سلطنت طلب ها و نیروهایی هستند که وابسته به بیگانه بودند. لذا ابتدا نیروهای مذکور نقش اصلی را در کودتای ۲۸ مرداد ایفا کردند، البته از ضعف های سران نهضت ملی سواستفاده کردند اما آنها بودند که ارتش را برای کودتا ساماندهی کردند و حتی زاهدی را هم در سفارت آمریکا مخفی کرده بودند. بسیاری می دانستند که زاهدی عامل اجرایی کودتا است و به دنبال دستگیری او بودند اما سفارت آمریکا او را پنهان کرده بود تا زمان کودتا فرا برسد و زاهدی بتواند نقش خود را ایفا کند. لذا نباید در این زمینه غفلت کنیم که عامل سلطنت طلب و دربار نقش اصلی را در کودتا ایفا کردند، درست است که انگلیس و آمریکا طراح اصلی کودتا بودند اما نیروهای اجرایی کودتا از میان ارتش و دربار بودند، چنانچه اشرف، خواهر شاه، میان عوامل ایرانی خارج از کشور و برادرش، مدام پیام می برد و می آورد. اشرف در شرایطی این اقدام را انجام می داد که مصدق او را اخراج کرده بود چرا که اشرف و مادرش همه توان خود را برای شکست نهضت ملی به کار گرفته بودند. لذا عوامل بیگانه در داخل پیاده نظام آمریکایی ها و انگلیسی ها بودند.

مواردی نظیر کاپیتولاسیون از جمله مواردی هستند که نشان می دهد ملت ایران بابت دخالت بیگانگان تا چه اندازه هزینه پرداخت کرده است، این قبیل هزینه ها چه پیامدهایی را برای ایران به همراه داشته است؟

مردم ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد هزینه کلانی را پرداخت کردند، به این ترتیب که کشور استقلال خود را از دست داد و به تدریج آمریکایی ها از طریق اقداماتی نظیر تشکیل ساواک هم

همجوار که مسائل امنیتی مشترک با ایران دارند هم به دلیل قدرت کشور ما، نمی توانند برنامه ای برای کودتا داشته باشند. کما اینکه آمریکا تلاش کرد در عراق یک فرمانده نظامی آمریکایی بگذارد که با حضور ایران این طرح منجر به شکست شد و عراق در مسیر دموکراسی قرار گرفت، اما با این وجود آمریکا باز هم تلاش می کند این دموکراسی منحرف شود تا آنها بتوانند عوامل خود را به قدرت برسانند، که خوشبختانه تاکنون موفق به رسیدن در این هدف نشده اند. آمریکا در سوریه هم نتوانست از طریق داعش رژیم دلخواه خود را حاکم کند کما اینکه سیاست آنها در لبنان هم به شکست منتهی شد. بنابراین باید تحولی که براساس قدرت ملی در ایران رخ داده را حفظ کرد و اجازه ندهیم افراد از طریق تندروی یا کج فهمی این قدرت ملی را تضعیف کنند، چرا که اگر تضعیف شود بیگانه می تواند وارد اختلافات ما شود و از این طریق قدرت ملی را تضعیف کند و در نهایت ضربه مورد نظر خود را به ایران وارد کند.

۶۶

اسناد به دست آمده توسط دانشجویان پیرو خط امام نشان می دهد، سفارت آمریکا بعد از پیروزی انقلاب با همه توان خود مشغول برنامه ریزی برای یک کودتا و هماهنگ کننده همه تحرکاتی بود که برای کودتا در حال شکل گیری بود.

۹۹



توان اداره خود را ندارند و بیگانگان باید در مورد امور جاری برای مردم ایران تصمیم بگیرند. البته آثار مخرب کاپیتولاسیون هنوز در میان برخی وجود دارد و می‌گویند ما نمی‌توانیم مسائل خود را حل و فصل کنیم و باید مدیران کشور دیگری وارد کنیم. در زمان پهلوی افرادی مانند رزم‌آرا در مجلس می‌گوید که ما توانایی ساخت یک آفتابه را هم نداریم و بر همین مبنا نتیجه می‌گیرد که نمی‌توانیم صنعت نفت را بدون حضور بیگانگان اداره کنیم. رزم‌آرا به دلیل وابستگی به بیگانه به دنبال ارتقای فرهنگ وابستگی بود اما امروز هم متأسفانه در جامعه ما کسانی هستند که همین فرهنگ را به جامعه تزریق می‌کنند.

آیا کاپیتولاسیون به جز خط و نشان کشیدن آمریکا در زمینه سیاسی اهداف دیگری هم داشت؟

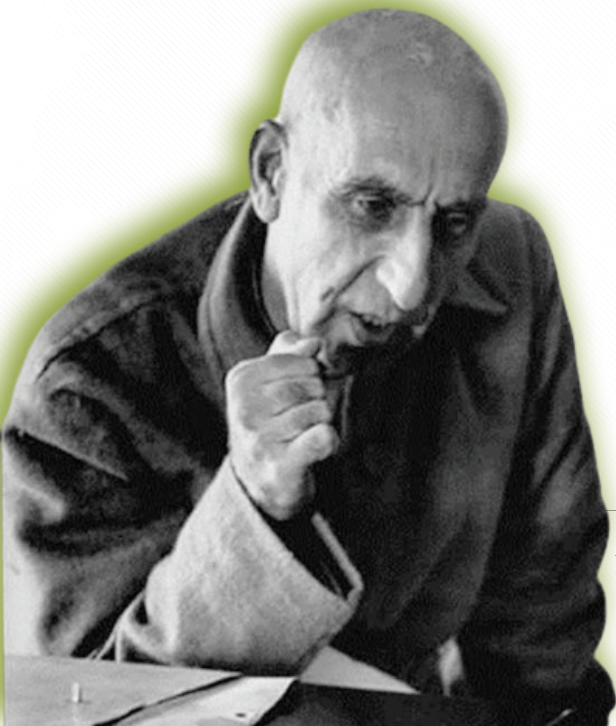
علاوه بر مسئله تحقیر ملت ایران که بُعد روانی دارد. یکی دیگر از

استبداد را تقویت کردند و هم مستشاران بسیار زیادی را راهی ایران کردند، که تقریباً می‌شود گفت از ابتدای دهه چهل، ۵۰ هزار مستشار در حوزه‌های مختلف وارد ایران کردند، چه از این طریق در حقیقت هویت و شأن ایرانی‌ها مخدوش می‌شد. به عبارت دیگر مستشاران خارجی در همه امور تصمیم می‌گرفتند و کارشناسی ایرانی‌ها مورد توجه قرار نمی‌گرفت و در حقیقت مستشاران خارجی تصمیم می‌گرفتند که با پول مردم ایران چه وسایلی خریداری شود.

حتی برنامه‌ریزی‌های اصلی کشور را انجام می‌دادند. این روند منجر به تحقیر ملت ایران می‌شد و بر همین اساس یکی از دلایلی که منجر به پیوستن همه جامعه ایران به انقلاب شد، این نکته بود که همه اقشار تحقیر می‌شدند حتی اقشار مرفه هم احساس حقارت می‌کردند و صاحب اختیار در امور خود نبودند. در حقیقت حضور این حجم از مستشاران به معنی این بود که مردم ایران

به نظر شما چگونه می‌توان این عبرت‌های تاریخی را برای مردم بازگو کرد؟

متأسفانه ملت ایران از تاریخ اطلاع ندارند و وقتی اطلاع ندارند چگونه می‌توانند از این تجربیات درس عبرت بگیرند. در این زمینه کم‌کاری جدی صورت گرفته است. درست است که وقتی آمریکا بسیاری از اسناد را از کشور خارج کرد اما براساس اسناد باقی مانده می‌توانیم بسیاری از تجربیات را به جوانان منتقل شود. برای نمونه در دوران دکتر مصدق دربار شاه‌ی طی نامه‌ای به مصدق می‌نویسد که انگلیسی‌ها علاوه بر چپاول نفت ایران به صورت رسمی، نفت ایران را به صورت پنهانی به عراق می‌فرستند و از آنجا بارگیری می‌کنند. نکته قابل توجه این است که سیاستمداران هم باید از تاریخ مطلع باشند، اگر ندانند آن هم می‌تواند تحت تأثیر اظهارات فریبکارانه قرار بگیرد، این گونه نیست که سیاستمدار نیاز به تغذیه نداشته باشد، بلکه او هم باید از تاریخ درس بگیرد، البته سیاستمداران ما وقتی بسیار کمی دارند و اشتغالات اجرایی دارند و در نتیجه کمتر مطالعه می‌کنند. در حالی که اگر قرار است یک در سیاستمدار در میدان عمل تحت تأثیر قرار نگیرد، باید او را تغذیه کرد و با مشاهده اسناد و مدارک و کوله باری از تجربیات گذشته بهتر عمل کند.



ابعاد حضور بیگانگان چپاول ملت ایران است. در دوران تسلط آمریکا همه ثروت ملت ایران چپاول می‌شد کما اینکه در زمان پهلوی اول این چپاول در بالاترین سطح صورت می‌گرفت. در دوران پهلوی دوم با وجود اینکه قیمت نفت جهشی بالا می‌رود اما هیچ زیرساختی حتی در تهران وجود نداشت به صورتی که در زمینه حمل و نقل مترو و مواردی از این قبیل وجود نداشت، تنها چند اتوبوس دو طبقه وجود داشت که آن هم بعد از جنگ دوم جهانی خریداری شده بود، قضیه خرید آنها هم به این ترتیب بود که رضاخان پول در بانک‌های انگلیسی داشت، انگلیسی‌ها این پول را به رضاخان ندادند و گفتند به ازای این پول کالا بخر. لذا تعدادی اتوبوس‌های دو طبقه خرید که آنها هم تا پایان دوره پهلوی دوم در تهران دود می‌کردند. لذا هیچ زیرساختی وجود نداشت.

بعد از انقلاب مترو ساخته شد و سیستم حمل و نقل سرو سامان گرفت. در زمان پهلوی حتی در پایتخت لوله‌کشی گاز وجود نداشت که بعد از انقلاب این اتفاق صورت گرفت. در حقیقت سلطه بیگانه منجر به عقب نگه داشتن کشور شده بود، وقتی بیگانه به کشور می‌آید در همه زمینه‌ها تاراج را دنبال می‌کند به این معنی که می‌داند تسلط و غارت دائمی نیست از این رو تلاش می‌کند در آن زمان حداکثر استفاده را از فرصت پیش آمده ببرد و منابع را غارت کند. کما اینکه نزدیک به دودهم قبل از انقلاب اسلامی، ایران در راستای لوله‌کشی قراردادی با اسرائیل منعقد کرد اما هیچ لوله‌کشی صورت نگرفت یعنی اسرائیل به مدت ۱۹ سال از ایران پول گرفت اما هیچ اقدامی نکرد.

البته غارت در این زمینه‌ها فاجعه است کما اینکه قراردادهای متعدد نظامی با ایران بسته شد اما در نهایت سیستم دفاعی اسرائیل با پول ایران شکل گرفت، چنانچه قراردادهای موشکی با اسرائیل منعقد شد و قرار شد این قراردادها هم در ایران و هم در اسرائیل نتیجه بخش باشد اما این اتفاق نیفتاد، هم چنان که بعد از پیروزی انقلاب ایران اصلاً موشک نداشت، در حالی که پول آن پرداخت شده بود و موشک در ایران آزمایش شده بود اما یک عدد موشک هم در ایران باقی نگذاشتند، لذا غارت بعد از کودتا به بالاترین شکل ممکن صورت گرفت.



به بهانه ۶ مرداد سالروز فرار ابوالحسن بنی صدر و مسعود رجوی از ایران؛

فرجام شوم

غروب سه شنبه ششم مرداد سال ۱۳۶۰ کاماروی زرد رنگی که حامل مسافری ویژه بود وارد باند شرق فرودگاه مهرآباد شد. سرنشین این اتومبیل مدل بالا ابوالحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران در پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود. چند دقیقه بعد همسفر بنی صدر به او ملحق شد؛ مسعود رجوی سرکرده سازمان مجاهدین خلق (منافقین) هم آمده بود تا رئیس جمهور مخلوع را در سفرش به پاریس همراهی کند. چند روز قبل، طرح دوفوریتی سلب کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده و به دنبال آن، حکم عزل او از ریاست جمهوری توسط بنیانگذار جمهوری اسلامی صادر شده بود.



محسن محمدی



امام خمینی (ره) چند روز قبل ترش به تاریخ ۲۰ خرداد، بنی صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کرده بود. اولین رییس جمهور ایران که بر باد نخوت سوار بود و خود را در بالای ابرهای دید حالا به دنبال مغری می گشت تا جانش را بردارد و از مهلکه دادگاه، پاسخگویی و مجازات بگیرد.

از آن سو، مسعود رجوی که باتر به عاریت گرفته شده جامعه بی طبقه توحیدی اش و وام گیری (توبخوان سوء استفاده) از چهره موجه و انقلابی موسسان سازمانش، خود را صاحب انقلاب می دانست و مردم را میرید و شیدای خویش، در روز ۳۰ خرداد میلشیا و هوادارانش را مسلحانه به خیابان ها آورده بود تا با عملیات نظامی، رژیم به زعم او غیرمردمی جمهوری اسلامی را در چشم برهم زنی سرنگون کنند اما تمام محاسبات و خام اندیشی هایش مثل همیشه نقش بر آب شده بود و حالا می خواست قبل از آن که به دست نیروهای اطلاعاتی و امنیتی انقلاب بیفتد به دامن غرب پناه برد.

منافقین تیم های حفاظت، آتش و پشتیبانی را برای بنی صدر و رجوی پیش بینی کرده بودند تا در صورت لورفتن عملیات و ایجاد درگیری بتوانند آن ها را فراری دهند. اعضای سازمان ملیس به لباس پاسداران، پرسنل یک هواپیمای بوئینگ ۷۰۷ را به گروگان گرفتند و بنی صدر و رجوی را به داخل سرویس بهداشتی هواپیما منتقل کردند. حوالی ساعت ۱۱ شب هواپیما با اعلام یک مأموریت عادی به پرواز درآمد. از شوخی های تلخ و عبرت آموز روزگار این که هدایت هواپیما را سرهنگ بهزاد

معزی برعهده داشت. همان که خلبان آخرین پرواز محمدرضا پهلوی در ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ بود. گویی در تقدیر معزی نوشته بودند که خلبان شاهان و روسای جمهور مخلوع ایران باشد. هواپیما در آسمان با اعلام نقص فنی مسیر خود را به سمت ترکیه تغییر داد. به محض اطلاع، دو فانтом نیروی هوایی ارتش آن ها را تعقیب کردند. مسئولان جمهوری اسلامی که از حضور رجوی در هواپیما بی خبر بودند و تصور می کردند تنها سرنشین فراری آن بنی صدر است، از خلبان خواستند که به تهران بازگردد. معزی تلاش کرد تا با ادعای هواپیماربابی، اذهان را منحرف و وقت بخرد. با وجودی که هواپیمای بوئینگ در تیرس اف ۱۴ ارتش بود اما فرمان آتش صادر نشد. بنی صدر و رجوی وارد خاک ترکیه شدند، سپس راه یونان را در پیش گرفتند و در نهایت در فرانسه فرود آمدند.

چرا بنی صدر به منافقین نزدیک شد؟

چرا ابوالحسن بنی صدر که روزگاری خط مشی و رویکردهای مجاهدین خلق را استالینی می خواند به آن ها نزدیک شد و در نهایت به شکل متحد درجه یک سازمان درآمد؟ آیا بنی صدر از امکانات مجاهدین در راه مطامع سیاسی خود بهره برد یا مجاهدین با قربابت به او برای خود مشروعیت خریدند؟ بخش عمده مشکلات بنی صدر پس از در دست گرفتن سکان ریاست جمهوری را باید به شخصیت خود شیفته و توهم خود بزرگ بینی او مرتبط دانست. رئیس جمهور مغرور می پنداشت با وجود برخورداری از پشتیبانی امام (ره) و آرای بالای مردمی در انتخابات می تواند دیکتاتور مآبانه در صحنه سیاست داخلی و خارجی کشور یک تازی کند و به کسی هم پاسخگو نباشد.

همین غرور و خود بزرگ بینی بنی صدر سبب ساز بسیاری از اختلافاتش با سران حزب جمهوری اسلامی و فرماندهان سپاه پاسداران شد. او که روزه به روز خود را دورتر از نیروها و نهادهای انقلابی می دید کوشید تا با نزدیکی به سازمان مجاهدین خلق برای خود حامیانی جدید فراهم آورد تا در هنگام بحران، عصای دستش باشند. همین نزدیکی به منافقین به آتش اختلافات بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی دامن زد، بماند که پیش از این نیز مخالفت سرسختانه او با حضور و مشارکت روحانیون در



حل کنند. خود بزرگ بینی بنی صدر و نحوه برخورد نامناسب با سایر افراد و به خصوص شهید رجایی اما، مانع بزرگی بود بر سر حاصل شدن یک تفاهم و خط مشی مشترک آن هم در آن برهه زمانی خاص و بحرانی که کشور با لشکرکشی دشمن و یک جنگ تمام عیار دست و پنجه نرم می کرد.

رئیس جمهور بی تشکیلات

غرور بی جا باعث شده بود تا افراد چندان در اطراف بنی صدر نباشند و به عبارت بهتر، تیم و تشکیلاتی به آن معنا برای خود نداشت. همان معدود افرادی هم که دور و برا بودند بیشتر کارهای هماهنگی را سر و سامان می دادند و در مدیریت امور و کارهای اجرایی توان و تجربه ای نداشتند. شاید همین احساس خلا بود که باعث شد بنی صدر به مجاهدین خلق نزدیک شود تا بتواند از توان تشکیلاتی و حتی نظامی این سازمان در جهت اهداف و منافع خود بهره گیرد. البته حمایت اعضا و هواداران مجاهدین از بنی صدر برای او نوعی مشروعیت مردمی را هم به

امور اجرایی کشور موجب تضادهای عمیق و ریشه دار با سران حزب شده بود. همین اختلافات باعث شد تا نمایندگانی که عضو حزب جمهوری اسلامی بودند، تمامی نخست وزیران پیشنهادی بنی صدر را شایسته این پست اجرایی ندانند و در نهایت و با بالا گرفتن تنش ها شورایی مشترک از دولت و مجلس شورای اسلامی، محمدعلی رجایی را برای پست نخست وزیری برگزیند. نخوت نهادینه شده در شخصیت و احوالات درونی بنی صدر مانع از هرگونه تعامل و همراهی با سایر شخصیت های سیاسی نظام نوپای جمهوری اسلامی بود.

مردی که جنگیدن را نمی دانست

ابوالحسن بنی صدر که از طرف امام (ره) به فرماندهی کل قوا برگزیده شده بود همزمان با آغاز جنگ تحمیلی، راهبرد ناشیانه و خودسرانه ای را در پیش گرفت که عاقبتش از دست دادن بسیاری از شهرها و روستاها در استان های هم مرز با عراق بود. بنی صدر اصرار داشت که سکان جنگ را به دست ارتش بسپارد و تمام توان خود را به کار می گرفت تا سپاه پاسداران را در حاشیه نگه دارد و از این همین رو، کم ترین امکانات سخت افزاری و تجهیزاتی را در اختیار سپاهیان جوان قرار نمی داد. اولین رئیس جمهور انقلاب اسلامی که هیچ تحصیل، تخصص و تجربه ای در حوزه جنگ و دفاع نداشت با در پیش گرفتن راهبردهای اشتباه از جمله «زمین بدهیم و زمان بگیریم» عملاً مدافعان ایرانی را در جبهه های جنگ زمین گیر کرده بود. همین راهبرد ناصواب، فریاد اعتراض فرماندهان جوان سپاه، دل سوزان کشور و حتی فرماندهان ارتش را به آسمان بلند کرده بود؛ اعتراضات و گلایه هایی که به گوش بنیان گذار جمهوری اسلامی و سایر مسئولان هم می رسید.

امام (ره) بارها و بارها از سر خیر خواهی و برای آرام کردن اوضاع کشور، بنی صدر و سران سایر قوا و افراد ذی نفوذ در حزب جمهوری اسلامی را به آرامش فراخوانده و خواسته بود تا اختلافات را کنار بگذارند. حتی یک بار بنی صدر، آیت الله سید محمد بهشتی، حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی و محمدعلی رجایی را در منزل خود جمع کرده و از آن ها خواسته بود تا بنشینند و با صحبت و تعامل و همدلی اختلافات و مشکلات را رفع و

66

ابوالحسن بنی صدر که از
طرف امام (ره) به فرماندهی
کل قوا برگزیده شده بود
همزمان با آغاز جنگ
تحمیلی، استراتژی ناشیانه
و خودسرانه ای را در پیش
گرفت که عاقبتش از دست
دادن بسیاری از شهرها
و روستاها در استان های
هم مرز با عراق بود.

99

عباس زریبافان) لورفتن مخفی‌گاه بنی صدر را به ما اطلاع داد و توانستیم قبل از این که مأموران امنیتی سر برسند او را جابه‌جا کنیم. زریبافان از چهره‌های همچنان پیچیده و البته جذابی است که می‌توان درباره عملکردش در پی نفوذ در سازمان‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی سخن‌ها گفت و تحلیل‌ها نوشت. فرار بنی صدر از ایران نه فقط با حمایت اطلاعاتی منافقین محقق شد که سازمان برای انتقال او و رجوی به فرودگاه و سوار شدنش به هواپیما سناریویی کامل و چندوجهی را طراحی کرده بود. پیش‌بینی شده بود در صورت شناسایی بنی صدر و رجوی در فرودگاه و لورفتن عملیات، تیم‌های اسکورت و پشتیبانی بانبروهای امنیتی فرودگاه درگیر شوند تا تیم‌های حفاظتی بتوانند سوزه‌ها را از مهلکه برهانند. حتی یک منزل مسکونی در نزدیکی فرودگاه را تخلیه کرده بودند تا در صورت نیاز، بنی صدر و رجوی به آنجا منتقل شوند.

ابوالحسن و مسعودش در پاریس

پس از ورود و استقرار در پاریس بنی صدر از فرانسه تقاضای پناهندگی کرد. سپس به سرو سامان دادن شورای ملی مقاومت که در ایران راه‌اندازی کرده بود پرداخت. رجوی هم عضو این شورا شد. بنی صدر در ادامه و در کنشی مضحک و از سراسیمه‌گری؛ دن کیشوت وار خودش را رئیس جمهور نامید و مسعود رجوی را نخست‌وزیر ایران. حالا بنی صدر و منافقین هر دو در یک زمین بازی می‌کردند؛ زمین دشمن. این اتحاد شوم یک ضمانت و به عبارت بهتر قربانی هم می‌خواست و آن فیروزه بنی صدر بود. ابوالحسن بنی صدر دختر ۱۸ ساله‌اش، فیروزه را به عقد رجوی ۳۴ ساله درآورد تا پیوند سیاسی‌شان محکم‌تر شود. قرار بود شورای ملی مقاومت محلی باشد برای حضور، فعالیت و سازماندهی همه گروه‌ها و سازمان‌های چندنفره مخالف جمهوری اسلامی. روحیه دیکتاتورمآبانه رجوی و تک‌روی‌های او اما همه را از این شورا راند و بنی صدر ماند و مسعودش. آغاز همکاری رجوی با صدام حسین تیر خلاصی بود بر پیوند میان مجاهدین و بنی صدر. تاریخ باید منصفانه قضاوت کند؛ ابوالحسن بنی صدر با همه ضدیتش با نظام اسلامی و مردم ایران حاضر نشد با دیکتاتور سابق عراق به عنوان دشمن درجه

دنبال داشت، دست‌کم از نگاه و نظر خودش. در نیمه دوم سال ۱۳۵۹ و با بالا گرفتن اختلافات و تضادها، روند نزدیکی بنی صدر به مجاهدین شدت گرفت و سخنرانی او در جمع هواداران سازمان در دانشگاه تهران به تاریخ ۱۴ اسفند و در سالگرد درگذشت محمد مصدق و سخنان تند و رادیکالش و حواشی و درگیری‌های پیش آمده در این مراسم، آخرین گام بود برای پیوند هر چه بیشتر و درهم تنیده رئیس‌جمهور با گروهکی که حالا به عیان نشان می‌داد شمشیر را از رو بسته و دیر یا زود برای سرنگونی نظام دست به اسلحه خواهد برد. مسعود رجوی و موسی خیابانی مدت‌ها پیش از غائله ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و به شکل متعدد و سازمان یافته‌ای به دفتر بنی صدر در ساختمان ریاست جمهوری رفت‌وآمد داشتند و در ارتباط بودند. حتی بنی صدر یکی از اتومبیل‌های ضدگلوله ریاست جمهوری را در اختیار رجوی قرار داده بود. در روند بررسی روابط بنی صدر و مجاهدین خلق از یک نکته مهم و اساسی نباید غافل ماند و آن انتفاع دوسویه و متقابل از این همکاری است. منافقین می‌توانستند با نزدیک شدن به بنی صدر خود را در پشت او پنهان کنند و به وسیله پشتوانه مردمی و تعداد آرای که در انتخابات ریاست جمهوری به دست آورده بود، برای خویش مشروعیت بخرند. به تعبیر بهتر، رجوی و سایر رهبران سازمان با گذاشتن توان تشکیلاتی، سیاسی و نظامی در اختیار بنی صدر اهداف خود را دنبال می‌کردند و به دنبال یافتن کلاهی از این نم‌د برای سرخویش بودند.

نقش زریبافان در فرار بنی صدر

بنی صدر پس از برکناری از ریاست جمهوری به زندگی مخفیانه روی آورد اما توان و امکانات چندانی برای مخفی شدن نداشت. در نهایت هم دست‌نیز به سوی سازمان منافقین دراز کرد و سازمان مخفی‌گاه جدیدی را برای او در نظر گرفت. در این میان، عباس زریبافان به عنوان نفوذی سازمان مجاهدین در تشکیلات اطلاعات سپاه هر بار که مأموران امنیتی سرنخ‌هایی از مخفی‌گاه بنی صدر به دست می‌آوردند با کارشکنی و دادن اطلاعات غلط باعث سردرگمی نیروها می‌شد و همزمان یاران تشکیلاتی‌اش را مطلع می‌کرد تا بنی صدر را جابه‌جا کنند. خود رجوی هم بعدها اذعان کرد برادر کمال (نام تشکیلاتی



مرد. او در سال‌های آخر عمر فقط گه‌گاه به عنوان کارشناس در تلویزیون‌های ماهواره‌ای معاند ظاهر می‌شد و آن‌چه را می‌گفت که آن‌ها می‌خواستند و می‌پسندیدند.

سرنوشت مسعود رجوی از بنی‌صدر هم دردناک‌تر و تلخ‌تر است. رجوی و فرقه‌اش کاملاً به قهقرا رفتند؛ ابتدا استون پنجم خصم شدند، سپس دست‌در‌دست و دوش‌به‌دوش سربازان دشمن با ایرانیان جنگیدند و در ادامه، به خرده‌جاسوس‌هایی برای اسرائیل و سایر دشمنان جمهوری اسلامی تنزل کردند. حالا سازمان مجاهدین خلق با آن همه طمطراق و ادعا متشکل از گروهی پیرمرد و پیرزن است که در آلبانی پناه گرفته‌اند و هر شب خواب آزادی تهران را با ارتش آزادی‌بخش دیگر نداشته‌شان می‌بینند و صبح، با داروهایی که باید به علت کهنسنت و بیماری به موقع بخورند سروکله می‌زنند. مسعود رجوی هم سال‌هاست که از نظرها پنهان شده و کسی از سرنوشت و حتی زنده یا مرده بودنش خبری ندارد. در سال‌های گذشته گاهی فایل‌های صوتی منتسب به او منتشر می‌شد اما حالا تنها نشانه ادعایی زنده بودن رجوی، بیانیه‌ها و پیام‌هایی است که از قول او خوانده می‌شود، بدون آن‌که صحت و سقمش بر کسی معلوم باشد.

یک و قسم خورده انقلاب و کشور همکاری کند. او از همراهی با رجوی در سفر به عراق خودداری کرد و راه خود را از منافقین جدا نمود، هر چند خیلی دیر و به سان نوش دارویی پس از مرگ سهراب. بنی‌صدر البته که زاویه‌اش را با نظام تا پایان زندگی حفظ کرد و در کسوت اپوزسیون و برانداز، از هیچ تلاشی برای تضعیف انقلاب دریغ نورزید. فیروزه هم که شیرینی پیوند بنی‌صدر و رجوی بود پس از بروز اختلافات جدی و جدا شدن راه پدر و شوهر، طلاق گرفت و به تعبیر بهتر، خودش را از بند رجوی و تشکیلات جهنمی‌اش خلاص کرد.

فرجام تلخ بنی‌صدر و رجوی

ابوالحسن بنی‌صدر ۱۷ مهر سال ۱۴۰۰ در پاریس و به علت بیماری درگذشت. رسانه‌های متعلق به سازمان مجاهدین خلق حتی از اعلام خبر درگذشت او هم خودداری کردند. فقط به شکل متعدد و پیوسته، سخنان قدیمی رجوی را انعکاس دادند که بنی‌صدر را به ناسپاسی متهم می‌کرد و به او یادآور می‌شد که در دوران بی‌پناهی و سرگردانی‌اش در تهران این مجاهدین بودند که نجاتش دادند. منافقین در اصل و به این بهانه، باب عقده‌گشایی را گشودند. اولین رئیس‌جمهور ایران پس از فرار از کشور تنها زیست و در تنهایی



گفت وگویی سرو با سردار «غلامرضا جلالی» درباره گروهک های ضدانقلاب

جنایت علیه مردم

سردار «غلامرضا جلالی» رئیس کنونی سازمان پدافند غیرعامل از جمله پاسدارانی است که در سال ۱۳۵۸ با وقوع بحران در کردستان به آن منطقه رفت و تا سال ها در جبهه های غربی و شمال غربی با گروهک های ضدانقلاب و دشمن یعنی درگیر بود.

در جبهه های غربی علاوه بر گروهک های ضدانقلاب و دشمن یعنی، منافقین (سازمان مجاهدین خلق) نیز فعال بودند که سردار جلالی در گفتگو بدان اشاره می کند. منافقین پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط نظام جمهوری اسلامی ایران، از مرزهای غربی و با هدف رسیدن به تهران به کشور حمله کردند، اما پیش از رسیدن به کرمانشاه در تنگه چهارزیر متوقف شدند و در ادامه با اجرای عملیات مرصاد توسط رزمندگان ایرانی بسیاری از آن ها به هلاکت رسیدند و الباقی پس از متواری شدن در کوه های اطراف به پادگان اشرف در خاک عراق بازگشتند. گفتگوی ما با سردار جلالی به مناسبت سالروز آزادسازی پناه از اشغال گروهک های ضدانقلاب در مرداد ۱۳۵۸ و سالروز اجرای عملیات مرصاد (شکست منافقین) در مرداد ۱۳۶۷ صورت گرفته است که در ادامه این گفتگو رادر دو بخش غائله کردستان و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) می خوانید.



محمدحسن

جعفری

مردم غبار آلود و نامفهوم بود. اما در ادامه مردم با ماهیت آن‌ها آشنا شدند و اقدام به راه اندازی سازمان پیشمرگان مسلمان کرد برای مقابله با گروهک‌ها کردند.

امام خمینی (ره) برای آزادی پاوه پیام شدیدالحنی صادر کردند که تا پیش از آن سابقه نداشت. چرا امام برای آزادی آن شهر پیام صادر کردند؟

حزب دموکرات و گروهک‌های ضدانقلاب توانستند با حمله به پادگان‌ها بر برخی از شهرهای منطقه کردستان تسلط یابند. آن‌ها پاوه را نقطه نهایی می‌دانستند و برنامه داشتند پس از تصرف آن شهر، کردستان را آزاد اعلام کنند؛ یعنی از دولت مرکزی جدا شده و با حمایت عراق و رژیم صهیونیستی دولت مستقلی ایجاد کنند، اما ماجرا در پاوه به گونه‌ای دیگر رقم خورد؛ چرا که مردم پاوه و جوان‌رود انقلابی بودند و با پیامی که امام خمینی (ره) صادر فرمود، گروهک‌های ضدانقلاب فرار کردند. اتفاقات پاوه نقطه عطفی در حوادث کردستان است و اگر پیام امام صادر نمی‌شد، کردستان سقوط می‌کرد.

شما چه زمانی به کردستان رفتید و چه نقشی در حماسه آزادسازی پاوه داشتید؟

ما در بهار و تابستان ۱۳۵۸ برای مقابله با گروه مسلح چریک‌های فدایی خلق به شمال کشور رفته و برگشته بودیم و در زندان اوین مشغول خدمت بودیم که شهید محمد بروجردی به سراغ ما آمد و گفت در پاوه بحران به وجود آمده، دکتر چمران به آنجا رفته و نیازمند کمک است. شما زندان را به گروه دیگری تحویل دهید و خودتان به پاوه بروید. در نتیجه ما در مرداد ۵۸ راهی پاوه شدیم. اولین بار بود که به پاوه می‌رفتیم. در کرمانشاه چند مینی بوس کرایه کردیم و گفتیم ما را به پاوه برسانید. به روانسر که رسیدیم راننده‌های مینی بوس گفتند مادر جاده کوهستانی تردد نمی‌کنیم. همانجا ایست و بازرسی برپا کردیم. چند ماشین از سمت پاوه آمدند که در یکی از آن‌ها دو خانم مجروح بود که پرستارهای بیمارستان پاوه بودند. آن‌ها برای ما شرح دادند که پاوه سقوط کرده، گروهک‌های ضدانقلاب به بیمارستان حمله کرده و بسیاری

غائله کردستان در نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی با چه هدفی و چگونه پدید آمد و چه گروه‌هایی در این رابطه نقش داشتند؟

قوم کرد در پنج کشور ایران، عراق، ترکیه، سوریه و آذربایجان زندگی می‌کنند. سه استان ما کردنشین و از طوایف مختلف هستند. بخشی از کردها سنی و اهل مذهب شافعی هستند که ارادت ویژه‌ای به ائمه اطهار (ع) دارند و بخشی هم شیعه هستند. کردهای ما اصالتاً ایرانی هستند و به سرزمین ایران علاقه مند هستند. انقلاب اسلامی که به پیروزی رسید، احزاب و گروه‌هایی همچون حزب دموکرات فعالیت‌هایشان را در کردستان ایران شدت بخشیدند و در صدد تجزیه طلبی برآمدند. برجسته‌ترین چهره‌های آن‌ها هم شیخ عزالدین حسینی امام جمعه مهاباد و قاسملو رئیس حزب دموکرات بود.

آن‌ها از همان روزهای نخست پیروزی انقلاب به پادگان‌های ارتش که اولین آن پادگان مهاباد بود، حمله کردند و حجم زیادی از تسلیحات و مهمات ارتش را به غارت بردند. گروهک‌های ضدانقلاب پس از پادگان‌ها به پاسگاه‌های مرزی حمله کردند تا مرز را به کنترل خودشان در بیاورند.

حزب دموکرات و گروهک‌های ضدانقلاب برنامه شان این بود که با سرعت کردستان را اشغال کنند و تا پیش از آنکه دولت مرکزی استقرار یابد و تثبیت شود، این‌ها بر مناطق وسیعی از کشور از ماکو تا همدان و از همدان تا ایلام به سمت مرزهای غربی تسلط یابند و در ادامه دولت مرکزی را مجبور به پذیرش خواسته‌هایشان کنند.

واکنش مردم کردستان به اقدامات گروهک‌های ضدانقلاب چه بود و آیا آن‌ها همراهی داشتند؟

مردم کردستان در روزهای نخست غائله نمی‌دانستند این کسانی که اسلحه به دست گرفته‌اند و به پادگان‌های ارتش حمله می‌کنند، طرفداران انقلاب اسلامی هستند یا مخالف آن می‌باشند؛ چرا که همان زمان عده‌ای در کشور شعار می‌دادند که ارتش باید منحل شود. ضمن اینکه همان کمیته‌های انقلاب اسلامی که در شهرهای مختلف توسط نیروهای انقلابی شکل گرفت، در کردستان هم با حضور ضدانقلاب به وجود آمد. بنابراین در ابتدای فضا برای

اوایل صبح به پاهو رسیدیم. مردم در ابتدای شهر به استقبال ما آمدند. در همان ابتدا به جستجوی دشمن پرداختیم که مردم گفتند با صدور پیام امام، همه آن‌ها فرار را برقرار ترجیح دادند و رفتند. بنابراین ما برای ورود به پاهو با مقاومتی از سوی دشمن روبرو نشدیم.

من در همان ساعت ابتدایی حضور در پاهو به بیمارستان که در ورودی شهر قرار داشت، رفتم. گروهک‌ها به آنجا حمله کرده و بیمارستان به شدت به هم ریخته بود. در دیوار بیمارستان پراز لکه‌های خون و تکه‌های گوشت و پوست بود. ضدانقلاب در دهان مجروحان نارنجک گذاشته بود که سرهای آن‌ها متفجر و مغزشان در اتاق پخش شده بود. وحشی‌گری آن‌ها در آن بیمارستان به قدری بود که دل هر انسانی را به درد می‌آورد.

پس از آن در مرکز شهر به سراغ دکتر چمران رفتیم. اواز ما خواست در اطراف شهر گشت بزیم و اگر نیروهایی از ضدانقلاب باقی مانده‌اند، آن‌ها را دستگیر کنیم. با صدور پیام امام، گروه‌های مختلف مردمی از سراسر کشور به کردستان و پاهو آمدند و شهرهایی که اشغال شده و در حال سقوط بودند، آزاد شدند. البته پس از آغاز مذاکرات دولت موقت و توافقاتی که صورت گرفت، گروهک‌های ضدانقلاب دوباره بر شهرها مسلط شدند و پس از مدتی دور دوم آزادسازی شهرها نیز آغاز شد.

تقابل نظام با گروهک‌های ضدانقلاب که به روی مردم و نیروهای مسلح اسلحه کشیده بودند، چگونه بود و در این رابطه چه دیدگاه‌هایی از سوی گروه‌ها و افراد مختلف مطرح می‌شد؟

چهار دیدگاه در مورد حل بحران کردستان و مقابله با گروهک‌های ضدانقلاب وجود داشت. دیدگاه اول این بود که آتش تهیه بر سر ضدانقلاب ریخته و سپس شهرها، روستاها و مناطق را آزاد کنیم. اجرای این طرح برای مناطق غیرمسکونی خوب بود، اما در مناطقی که مردم ساکن بودند، امکان پذیر نبود.

تفکر دوم مبتنی بر نظر مرحوم آیت‌الله حسینی امام جمعه ارومیه بود. ایشان انسان ورزیده و نظامی بود و معتقد به مبارزه شدید با گروهک‌های ضدانقلاب بدون سازماندهی بود.

دیدگاه سوم نظر آقای جلایی پور فرماندار وقت شهرستان‌های نقده و مهاباد بود که بعدها به سازمان مجاهدین خلق پیوست.

را به شهادت رسانده و مجروح کرده‌اند. در روانسریک پاسگاه ژاندارمری بود. با آن‌ها هماهنگ کردیم تا چند بالگرد بیاید و ما را به پاهو برساند. سه فروند بالگرد آمد و یک گروهان از نیروهایمان عازم پاهو شد. یکی از آن بالگردها در پاهو به کوه برخورد کرد که آن اتفاق در فیلم «چ» به نمایش درآمده است و دیگر بالگردی برای انتقال ما نیامد.

حدود ساعت دو بعد از ظهر بود که پیام امام خمینی (ره) برای آزادسازی پاهو از رادیو اعلام شد. آن پیام به قدری با صلابت بود که تن دشمن را لرزاند. پیام امام که صادر شد به جاده زدیم تا پیاده به پاهو برویم. حدود دو ساعت بعد ماشین‌های نظامی ارتش رسیدند. در یک ستون نظامی با آن‌ها همراه شدیم و به پاهو رفتیم. در مسیر چند سنگراز گروهک‌های ضدانقلاب را منهدم و مسیر را پاکسازی کردیم.

۶۶

منافقین از ابتداء لحاظ ایدئولوژی مشکل داشتند. در موضوع انقلاب نیز تصور می‌کردند طبقه مبارزو پیشرو هستند که خودشان مبارزه را می‌فهمند و دیگران نمی‌فهمند. آن‌ها پیش از انقلاب خیلی تلاش کردند تا از امام خمینی (ره) تاییدیه بگیرند، اما به دلیل شناختی که امام از این‌ها داشت، هیچ وقت تایید نفرمودند.

۹۹

چرا؟ گفت: ما سازمان مجاهدین خلق هستیم. گفتم: هرکسی می‌خواهی باش، خودت برو داخل جنگ و اسلحه بگیر. بعد هم اسلحه به سمتش گرفتم و گفتم: اگر نزدیک بیایی، می‌زنمت. منافقین از همان روز اول ادعا داشتند که ما همه‌کاره هستیم و انقلاب متعلق به ماست. بعد هم گفتند که روحانیون انقلاب ما را زدیدند.

همکاری منافقین با رژیم بعث عراق از چه زمانی شروع شد و چه همکاری‌هایی داشتند؟

منافقین پیش از پیروزی انقلاب با حزب بعث ارتباط داشتند. جنگ هم که شروع شد، همکاری داشتند، اما از میانه جنگ و با حضور رجوی در عراق، میزان همکاری‌ها گسترش یافت و ارتش آزادی‌بخش تشکیل دادند. مادر کردستان هرجا که عراقی‌ها و رژیم بعث درگیر بودیم، منافقین هم بودند. در عملیات والفجر چهار در آبان ۱۳۶۲، منافقین در جناح دشمن قرار داشتند. چون فارسی صحبت می‌کردند، ابتدا تصور کردیم که نیروهای خودی هستند، اما بعد متوجه شدیم منافقینی هستند که با دشمن بعثی همکاری می‌کنند. آن‌ها در آن دوره بیشتر کارشنود و خرابکاری را انجام می‌دادند. به طور مثال در همان عملیات روی شبکه مخابراتی ما آمدند و گرای نیروهای خودمان را به توپخانه خودمان دادند که البته به سرعت متوجه شدیم.

عامل شکست منافقین در عملیات فروغ جاویدان چه بود و چه چیزی موجب شد تا آن‌ها به هدفشان نرسند؟

منافقین دچار توهم بودند و تصور می‌کردند که مردم با آن‌ها همراه هستند. این توهم را از ابتدا تا پایان جنگ به همراه داشتند. اکنون هم متوهم هستند. در حوادث تابستان سال ۶۰ که سازمان شورش کرد، یکی از منافقین پس از تعقیب و گریز به درب خانه یکی از دوستان ما رفت و گفت: من مجاهد هستم! او انتظار داشت که آن فرد از او استقبال کند و به او پناه دهد. البته آن فرد هم استقبال کرد، اما ساعتی بعد او را به کمیته و نیروهای امنیتی تحویل داد! همین توهم موجب شد تا منافقین در عملیات فروغ جاویدان شکست بخورند. در شرایطی که کشور در حدود ۱۰ جبهه درگیر جنگ شدید بود، منافقین تصمیم گرفتند به کشور حمله کنند. آن‌ها

او می‌گفت فقط باید مذاکره کرد. شهید بروجردی می‌گفت وقتی ضدانقلاب به ما حمله می‌کند و می‌خواهد ما را بکشد، آیا فرصت گفتگو وجود دارد؟

اما دیدگاه چهارم، راهبرد شهید بروجردی بود. او می‌گفت با توجه به اینکه جنگ در شهرها جریان دارد، باید مراقبت کرد تا به مردم آسیبی نرسد. او معتقد بود که برای حل بحران کردستان باید حرکت‌های مردمی صورت بگیرد. او در عملیات‌ها به هیچ وجه اجازه نمی‌داد گلوله‌ای به سوی مناطق مسکونی شلیک شود. او آخر بحران یک گروه از دانشگاه تهران به کردستان آمد و از مردم نظرسنجی کرد که محبوب‌ترین نهاد در کردستان چه سازمانی است؟ براساس نتایج آن نظرسنجی، سپاه با اختلاف بسیار زیادی به عنوان محبوب‌ترین نهاد معرفی شد. هیچ کدام باورمان نمی‌شد. ما تفنگ به دست داشتیم و با ضدانقلاب می‌جنگیدیم، اما محبوب بودیم. البته جاده هم می‌ساختیم و کارهای عمرانی، آموزشی، درمانی و... هم انجام می‌دادیم.

بخش دوم گفتگو در رابطه با سازمان مجاهدین خلق (منافقین) است. به نظر شما چه عواملی موجب شورش سازمان مجاهدین خلق و تقابل امنیتی و نظامی با نظام جمهوری اسلامی شد؟ منافقین از ابتدا به لحاظ ایدئولوژی مشکل داشتند. در موضوع انقلاب نیز تصور می‌کردند طبقه مبارز و پیشرو هستند که خودشان مبارزه را می‌فهمند و دیگران نمی‌فهمند. آن‌ها پیش از انقلاب خیلی تلاش کردند تا از امام خمینی (ره) تاییدیه بگیرند، اما به دلیل شناختی که امام از این‌ها داشت، هیچ وقت تایید نفرمودند. حتی برخی از انقلابیون واسطه شدند تا امام سازمان مجاهدین خلق را تایید کنند، اما ایشان نپذیرفتند و اشاره فرمودند که این‌ها انحرافات اساسی دارند. بنابراین منشأ شورش مجاهدین خلق، انحرافات آن‌ها بود.

در روزهای پیروزی انقلاب، انقلابیون به پادگان‌های ارتش حمله کردند. من همراه با جمعی بودم که به پادگان لشکر ارتش حمله کردیم و تعدادی اسلحه گرفتیم. در پادگان که بیرون آمدیم، دیدیم اعضای سازمان مجاهدین خلق کانتکسی با پرچم سازمان برپا کردند و از دیگران می‌خواهند اسلحه‌ها را به آن‌ها بدهند. یکی از آن‌ها جلوی من را گرفت و گفت: اسلحه‌ها را بده. گفتم:



در عملیات مرصاد نزدیک به دو هزار نفر از منافقین کشته شدند و تقریباً همه سلاح‌ها و تجهیزات آنی که با خودشان آورده بودند منهدم و یا به غنیمت گرفته شد. عملیات مرصاد نشان داد که صدام در بهترین شرایط خودش در دوران جنگ نیز نتوانست از سد نیروهای رزمنده ایرانی عبور کند.

وضعیت کنونی سازمان مجاهدین خلق را چگونه ارزیابی می‌کنید و آیا منافقین اکنون توان تولید تهدید جدی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران دارند؟

اعضای سازمان مجاهدین خلق پیش از پیروزی انقلاب در ایران، آمریکایی‌ها را ترور کردند، اما اکنون در خدمت امپریالیسم و آمریکا هستند. جلوی آن‌ها تا کم‌رخم می‌شوند و ابراز علاقه می‌کنند تا از آمریکایی‌ها پول بگیرند. منافقین در تلاش هستند تا خودشان را برای آمریکا بزرگ نشان بدهند، پول بیشتری بگیرند و خودشان را راپوزسیون اول نشان بدهند.

آن‌ها به آمریکایی‌ها می‌گویند اگر نظام جمهوری اسلامی ساقط شود، ما می‌توانیم جایگزین آن‌ها شویم، اما آمریکایی‌ها خودشان هم به خوبی می‌دانند که اگر اتفاقی هم بیافتد به منافقین نباید اختیار عمل داد؛ چراکه منافقین انسان‌های متعادلی نیستند و هیچ گروهی در داخل و خارج آن‌ها را قبول ندارد.

منافقین اکنون تلاش دارند در آلبانی با استفاده از ابزارهای جدید و فضای سایبر و با جاسوسی و نفاق خودی نشان بدهند و برای آمریکایی‌ها خوش خدمتی کنند، اما همچون گذشته موفق نخواهند شد و مسیر اضمحلال را طی خواهند کرد.

خیال می‌کردند ایران پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در ضعیف‌ترین شرایط خودش قرار دارد. طرح آن‌ها این بود که با تجهیزات نظامی خودشان را به تهران برسانند.

این حمله در شرایطی روی داد که قراگاه نجف در جبهه جنوب در حال دفاع بود. همین عامل باعث غافلگیری اولیه شد و منافقین نتوانستند از سمت قصر شیرین حمله کرده و با توجه به اینکه در سرپل ذهاب و کرند هم مقاومتی انجام نشد به اسلام‌آباد غرب رسیدند که در این منطقه با رزمندگان اسلام درگیر شدند.

منافقین برنامه داشتند در مسیری که برای خودشان متصور شده بودند، یعنی از کرمانشاه، همدان و تهران هر فردی که پاسدار یا روحانی بود و یا وجهه حزب‌اللهی داشت اعدام کنند. آن‌ها به فجیع‌ترین وضع ممکن در اسلام‌آباد غرب دست به این جنایات زدند و وحشت زیادی در بین مردم منطقه ایجاد کردند. جنایتی که منافقین در بیمارستان اسلام‌آباد غرب رقم زدند، شبیه همان جنایتی بود که گروهک‌های ضدانقلاب در بیمارستان پناه انجام دادند.

در این ایام مرحوم هاشمی رفسنجانی به کرمانشاه آمدند و یک حکم دستی به سردار احمدی مقدم دادند تا در غیاب شهید شوشتری، مامور مقابله با منافقین شوند. شهید صیاد شیرازی نیز در منطقه حضور پیدا کردند و با استفاده از ظرفیت‌های هوانیروز ارتش، دشمن را در فشار قرار دادند. از جنوب دولشکر به منافقین حمله کردند و از سمت منطقه دالاهو نیز یگان‌های پیشمرگ مسلمان و یگان‌های بومی سپاه شروع به مقابله کردند و عملاً منافقین محاصره شدند و دستور عقب‌نشینی صادر کردند، هرچند که تلفات بسیار سنگینی دادند.



درباره سیدالاسرای ایران؛ شهید خلبان سرلشکر حسین لشکری

آزادگے در اسارت

تصویری نام و نشان کیلومتر ۶ جاده مخصوص کرج که چند سالی است به بزرگراه شهید لشکری شناخته می شود، متعلق به خلبانی است که خاطراتش از زندان های سعد ابن ابی وقاص، ابوغریب و الرشید عراق به مراتب بیش از پروازهای جنگی اش می باشد. بزرگ مردی که ۶۴۱۰ روز از بهترین روزهای زندگی اش را در زندان های عراق به سر برده است. «سیدالاسرا» عنوان برگزیده ای است که توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی به خاطر تحمل ۱۸ سال اسارت در مخوف ترین زندان های عراق به ایشان عطا گردید. اما چرا این خلبان بایستی بخش عمده ای از دوران اسارتش را به صورت انفرادی به سر کند و حتی در حالی که در سال ۶۹ اسرا مبادله می شدند به رغم تحمل ۱۰ سال زندان تا این زمان، او همچنان تا ۸ سال بعد نیز در زندان های عراق به سر می برد؟!



مجید ترابی

حسین لشکری کیست؟

آزاده خلبان حسین لشکری ۲۰ اسفند ۱۳۳۱ در قریه ضیاء آباد از توابع استان قزوین به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۴ بعد از گذراندن دوران سربازی با قبولی در آزمون دانشکده خلبانی نیروی هوایی و طی دوره‌های مقدماتی پرواز برای تکمیل دوره خلبانی به کشور آمریکا اعزام شد و با دریافت نشان خلبانی به عنوان خلبان هواپیمای شکاری F۵ در پایگاه دوم شکاری تبریز مشغول به خدمت شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و به دنبال آن شدت گرفتن تجاوزات رژیم بعث عراق به پایگاه‌های مرزی جنوب و غرب ایران آغازگر فصل جدیدی در زندگی حسین لشکری گردید که به تازگی به پایگاه چهارم شکاری دزفول منتقل شده بود.

تنها یک سال و شش ماه از زندگی مشترکش می‌گذشت، وقتی فرزند ۴ ماهه به نام علی اکبر داشت به اسارت دشمن درآمد و تا ۱۴ سال بعد به عنوان خلبان مفقود الاثر در آمار نیروی هوایی قرار داشت، تا اینکه وصول اولین نامه او توسط خانواده‌اش در سال ۱۳۷۴ نوید بخش زنده بودن و اسارتش را می‌داد. او در این سال به شکرانه این که توسط سازمان صلیب سرخ در آمار اسرائیل و موفق به ارتباط با خانواده‌اش گردید با خداوند عهد می‌کند تا موفق به حفظ قرآن کریم نشده از بند اسارت رها نشود و چنین هم می‌شود. سه سال بعد یعنی در سال هجدهم اسارت در حالی که حافظ قرآن کریم شده بود، سربلندتر از همیشه به میهن بازگشت.

آغاز جنگ به روایت ستوان خلبان حسین لشکری

روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ بسیار سخت و پراضطراب گذشت. در اخبار شنیدم صدام طی نطقی در جلسه مجمع ملی عراق به صورت یک جانبه قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را ملغی اعلام کرده و نامه‌ای را در جلو دوربین تلویزیون پاره کرده است. او اخطار کرده بود ایران حق کشتیرانی در اروندر ندارد و عراق، حاکمیت نظامی خودش را بر این آبراه اعمال خواهد کرد. آن روز عراق در مناطق مهران و قصر شیرین و همچنین پایگاه‌های بازرگان، سوبله، صفریه، رشیدیه، طاووسیه، دوبرج و فکه، عملیات نظامی انجام داده بود.

در مقابل، خلبانان پایگاه هوایی دزفول بر روی نیروهای متجاوز آنها آتش ریختند و تا اندازه‌ای توانستند جلوی تجاوز آنان را بگیرند. معمولاً ماموریت‌های تدافعی را بیشتر به خلبانان قدیمی و با تجربه می‌دادند. من همان روز به فرمانده ام پیشنهاد انجام ماموریت دادم و قرار شد فردا برای جواب‌گویی به تجاوزات عراق، تانک‌ها و توپخانه دشمن را که در منطقه زرباتیه شناسایی شده بود، منهدم کنیم.

صبح روز ۲۷/۶/۵۹ ما دومین دسته پروازی بودیم که در خاک عراق عملیات می‌کردیم. دسته اول با حمله خود پدافند عراق را هوشیار و حساس کرده بود لذا به محض این که مرز وارد کردیم، پس از چند ثانیه متوجه شدم از سمت چپ لیدر دسته پروازی، گلوله‌ها بالا می‌آیند، قبل از پرواز مشخصات هدف را به دستگاه ناوبری داده بودم، در یک لحظه متوجه شدم نشان دهنده، مختصات محل هدف را مشخص کرده است، به سرگروه گفتم روی هدف رسیدیم، آماده می‌شوم برای شیرجه. گرد و خاک ناشی از شلیک توپخانه عراق وجود هدف را برای ما مسجل کرده بود.

کمی جلوتر در پناه تپه‌ای چندین دستگاه تانک و نفربر استتار شده، به چشم می‌خورد. روز قبل همین تانک‌ها و توپخانه پاسگاه مرزی ما را گلوله باران می‌کردند. از لیدر اجازه زدن هدف را گرفتم. بلافاصله زاویه مخصوص پرتاب راکت را به هواپیما دادم و نشان دهنده مخصوص را بر روی هدف میزان کردم. در یک لحظه ناگهان هواپیما تکان شدیدی خورد و فرمان، تعادلش را از دست داد. نمی‌دانستم چه بر سر هواپیما آمده، سعی کردم بر خودم مسلط شوم و هواپیما را که در حال پایین رفتن بود کنترل کنم.

به هرنحوه توسط پدال‌ها، سکان افقی هواپیما را به طرف هدف هدایت کردم، در این لحظه ارتفاع هواپیما به ۶۰۰ پا رسیده بود و چراغ‌های هشدار دهنده موتور مرتب خاموش و روشن می‌شدند. با وضعیتی که هواپیما داشت مطمئن بودم قادر به بازگشت به خاک خودمان نیستم. در حالی که دست چپم بر روی دسته گاز موتور هواپیما بود دست راستم را بر دم برای دسته پرش (ایجکت)، دماغ هواپیما در حالت شیرجه بود و هر لحظه زمین جلو چشمانم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد.



تمام مفاصل بدنم می خواهد از هم جدا شود. در فواصل قطع و وصل کردن جریان برق، سروان از من خواست حرف بزنم و مرتب می گفت حرف بزن والا پشیمان می شوی. با تجربه ای که از کلاس های دوره (نجات و اسارت) در دوران خلبانی کسب کرده بودم، مطمئن بودم آنها مرا نخواهند کشت، فقط با این اعمال می خواهند مقاومت مرا بشکنند.

چیزی شبیه به برش را که به برق اتصال داشت به نقاط حساس بدنم می کشید، با هر بار تماس حس می کردم آن عضو در حال جدا شدن از بدنم است. پس از وقفه ای کوتاه به یکبار هر سه قسمت بدنم که برق به آن متصل بود متشنج شد و از درد بی حال شدم. نمی دانم چه مدت بیهوش بودم ولی وقتی به هوش آمدم متوجه شدم گیره ها از بدنم جدا شده و بازجو مرتب سوالات و تهدیدهای خودش را تکرار می کند و از من می خواهد حرف بزنم.

من بایاد خدا و ائمه اطهار (ع) سعی می کردم خودم را تسکین بدهم و حرفی نزنم. بازجو مرتب می گفت چند تا هواپیما دارید؟ رابطه مردم با خمینی (ره) چگونه است؟ برایش فرقی نمی کرد من بگویم چند تا هواپیما داریم، فقط می خواست من حرف بزنم. مقاومت من در مقابل شکنجه او را کلافه کرده بود و هر لحظه به شدت کارش می افزود.

تصمیم نهایی را گرفته و با گفتن شهادتین دسته پرش را کشیدم. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیزی یادم نیست. با ضربه ای که به من وارد شد به خودم آمدم و احساس کردم هنوز زنده ام. وقتی چشمم را باز کردم همه چیز در نظرم تیره و تار می نمود و قابل رویت نبود.

پس از گذشت ۲ الی ۳ دقیقه خون به مغزم بازگشت و توانستم بهتر ببینم. مقابل خودم در فاصله ۱۰ متری سربازان مسلح عراقی را دیدم که به صورت نیم دایره مرا محاصره کرده بودند. به خودم نگاهی انداختم؛ روی زمین نشسته و پاهایم دراز شده بود. تقریباً موقعیت خودم را شناسایی کردم، متوجه شدم در خاک دشمنم و اسیر شده ام.

انتقال به استخبارات بغداد

سروان جلو آمد و با فشار دست به روی سینه ام، مرا روی زمین خواباند. یک نفرمگم پاهایم را به هم بست. لحظه ای بعد حس کردم دو چیزی همانند گیره به دو لاله گوشم وصل کرده اند. از سیمی که به زخم گردنم کشیده شد احتمال دادم باید وسیله برقی باشد. سپس دو گیره هم به شصت پاهایم وصل کردند. ناگهان بدنم بدون اختیار حدود چند سانتی متر از زمین بلند شد و دوباره به زمین افتاد. تنم به لرزه افتاده بود. حس کردم

داشته و می‌گوید ما خلبان‌های اسیری مانند حسین لشگری را زنده داریم و شما هر وقت خواستید می‌توانید وضع زندگی او را از نزدیک ببینید. رئیس صلیب سرخ بلافاصله اجازه دیدار مرا مکتوب می‌کند و از طارق عزیز می‌خواهد که آن را امضا کند.

باز هم می‌جنگم

صدام در ۱۳ شهریور سال ۷۶ در رسانه‌ها سخنرانی کرد و به اسم من به عنوان مدرک جنگی اشاره کرد. بر مبنای همین سخنرانی خبرنگاری برای مصاحبه و دیدن من به زندان آمد. به شرطی حاضر به مصاحبه شدم که جواب‌ها را آن طور که می‌خواهم بدهم، و او قبول کرد. با توجه به این که رادیو و تلویزیون داشتم از اوضاع جنگ و اخبار کاملاً مطلع بودم. خبرنگار سوالاتش در مورد شروع جنگ و نحوه زندگی اسرا و همچنین جنگ خلیج فارس بود.

از من خواست برای دولت ایران و عراق پیام بدهم. سوالی که به نظرم مهم و خوب بود. اینکه او پرسید اگر دوباره بین ایران و عراق جنگی رخ بدهد تو با توجه به ۱۷ سال اسارت که کشیده‌ای حاضر در جنگ شرکت کنی؟ من گفتم امیدوارم چنین جنگی رخ ندهد، با تجربه‌ای که دو کشور از این جنگ به دست آورده‌اند به این سادگی با هم جنگ نمی‌کنند ولی اگر با تمام این تفصیلات جنگی آغاز شود، من به عنوان یک خلبان نظامی موظفم از کشورم دفاع کنم. سپس چند عکس از من گرفتند و خدا حافظی کردند. دو روز بعد مصاحبه طولانی من در چند سطر به صوت خلاصه به چاپ رسید.

دعای لحظه تحویل سال

روز اول فروردین سال ۱۳۷۴ از خواب بیدار شدم و صبحانه شوربای معروف عرب‌ها را با مقداری آب از گلو پایین دادم. سپس وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم. خودم را برای تحویل سال آماده کردم. پس از این که دعای تحویل سال را خواندم از خداوند خواستم فرجی حاصل نماید تا از خانواده‌ام خبری داشته باشم و یا اگر صلاح می‌داند مقدمات برگشتن به ایران را برایم فراهم کند. دلم گرفته بود، به یاد وطن و خانواده و همسر و فرزندانم علی‌اکبر افتادم و مقداری گریه کردم. دلم

برنامه روزانه اسارت

تصمیم گرفتم برای ۲۴ ساعت برنامه‌ریزی کنم و به این شکل وقتم را تنظیم کردم. خواب و استراحت هفت ساعت خواندن نماز قضا دو ساعت صرف صبحانه، ناهار، شام سه ساعت تفریح و دیدار با نگهبان‌های یک ساعت ذکر خدا و صلوات یک ساعت خواندن قرآن با ترجمه و درک معانی دو ساعت روخوانی قرآن یک ساعت ورزش و پیاده روی یک ساعت مطالعه کتاب دو ساعت نمازهای یومیه و دعا‌های آن یک ساعت مطالعه مفاتیح و نهج البلاغه شنیدن اخبار ایران و جهان و تفسیر آن از رادیوهای مختلف سه ساعت.

عدو شود سبب خیر

اوایل سال ۱۹۹۵ میلادی فرارسید. طارق عزیز معاون نخست وزیر عراق برای گفت و گو در اجلاس شورای امنیت به نیویورک سفر کرده بود. او هنگام بازگشت به عراق در ژنو با رئیس صلیب سرخ جهانی مصاحبه‌ای در رابطه با وضعیت معیشتی اسرای عراقی

66

من با یاد خدا و ائمه اطهار (ع)

سعی می‌کردم خودم را

تسکین بدهم و حرفی نزنم.

باز جو مرتب می‌گفت چند تا

هواپیما دارید؟ رابطه مردم

با خمینی (ره) چگونه است؟

برایش فرقی نمی‌کرد من چه

بگویم، فقط می‌خواست من

حرف بزنم.

99



جواب کوتاه اینچنین گفت: پیش خودم فکر کردم کسی که ۱۶ سال به صورت مخفی زندگی کرده و هیچ ارتباطی با خانواده و کشورش نداشته، باید یک آدم غیرعادی باشد و تعادل روحی و روانی نداشته باشد، ولی حالا می بینم از نظر عقلی، جسمی و روحی در شرایط خوبی هستی و از این بابت خوشحالم. اول بگو ببینم در این مدت چه کار کردی که توانستی به این خوبی بمانی؟ بعدا سوال هایم را مطرح می کنم.

در جواب او گفتم در وهله اول سعی کردم خودم را به محل عادت بدهم و در این رابطه هیچ وقت امیدم را برای آزادی از دست ندادم و ارتباط روحی و قلبی ام را با مملکت و خانواده ام قطع نکردم. آنچه در اطرافم می گذشت همه را به واقعیت می پذیرفتم و هیچ وقت به رویا و عالم خیال متوسل نمی شدم. با خواندن کتاب آسمانی قرآن و الگو قرار دادن انبیاء در زندگی روزانه خودم و همچنین دنیای بیرون از زندان را نداشته باشم. چیزی که انسان را در اسارت از بین می برد همانا اندوه و حسرت است. مارک از گفته های من تعجب کرد و گفت آفرین! بسیار عالی است! من شخصا به تو تبریک می گویم.

سوار همان ماشین هایی که آمده بودیم شدیم و راه رفته را برگشتیم. در سلول باز شد، من داخل شدم حوله را از سرم

جلایی پیدا کرد. خدا روشکر کردم که هنوز زنده ام و چهارستون بدنم سالم است. می توانم کارهای خودم را انجام دهم و نیاز به عراقی ها ندارم. خدا روشکر کردم قرآن، نهج البلاغه مفاتیح و کتاب های فارسی و انگلیسی دارم و هر وقت دلم بخواهد می توانم استفاده کنم. برای ملت های مسلمان و به خصوص ملت ایران و خانواده ام دعا کردم. برای سلامتی آقا امام زمان و مقام معظم رهبری و مسئولان خدمتگزار و صالح ایران دعا کردم و همچنین برای شهدا و انبیاء و اولیاء و پدر و مادر و همه رفتگان فاتحه خواندم.

تحمل اسارت با تمسک به قرآن و عترت

یک جوان حدود ۳۳ ساله با موهای زرد و چشم های زاغ باکت و شلوار و کراوات از ماشین پیاده شد. چشمم به نمره ماشین افتاد نوشته بود «صلیب الاحمر دولی»؛ صلیب سرخ بین المللی. با دیدن شماره ماشین و سرنشین آن که عراقی نبود ناگهان نور آمیدی در دلم روشن شد. خوشحال پیش خود گفتم این شخص باید نماینده صلیب سرخ باشد.

به نظر می رسد عراقی ها تصمیم گرفته اند مرا به صلیب سرخ نشان بدهند. مارک نماینده صلیب سرخ بعد از چند سوال و

آزادگی در اسارت

ساعت ۸/۳۰ صبح ۱۷ فروردین سال ۱۳۷۷ بود که به اتفاق مسئولان عراقی به سمت مرز ایران حرکت کردیم. ۹۰ صبح به مرز رسیدیم و مراد فاصله ۱۰۰ متری مرز به داخل یک دفتر راهنمایی کردند. در آنجا خبرنگاران صلیب سرخ سوالاتی کردند که پاسخ مناسب داده شد. اکثر سوال های آنها در رابطه با جنگ و نحوه اسارت و شکنجه کردن بود. یکی از کارشناسان صلیب سرخ جلو آمد و گفت می خواهم یک گفت و گوی خصوصی داشته باشم. گفتم سوال کن. گفت می خواهی به هر کشوری که مایل هستی پناهنده شوی؟ ما از نظر سیاسی و مالی به تو کمک خواهیم کرد، حتی اگر بخواهی ما اسم تو را به ایران و خانواده ات ندهیم این کار را می کنیم، در جواب گفتم من ۱۸ سال شرایط بد اسارت را تحمل کردم که به کشورم برگردم. از لطف شما ممنونم! ضمناً خواهشی دارم، چنانچه در فاصله ای که با مرز ایران دارم برایم اتفاقی افتاد و من مردم، حتماً جسد مرا به ایران تحویل بدهید، زیرا خانواده و ملت قهرمان ایران در انتظار من هستند.

اورها از قفس تن شده بود

سیدالاسرای ایران حسین لشکری پس از ۱۸ سال اسارت به میهن بازگشت و پس از قبول مسئولیت هایی در نیروی هوایی و پس از آن در عرصه های سازندگی در خارج از این نیرو بدون کوچک ترین ادعا و مطالبه ای در مسئولیت هایی که پذیرفته بود خدمت می کرد. او به مانند دوران اسارت لحظه ای را بدون برنامه سپری نکرد و آخرین ماموریت خود را که تدوین خاطرات اسارتش بود در کتابی به عنوان ۶۴۱۰ - که تعداد روزهای اسارتش می باشد - به ثبت رسانید و یک دهه بعد از آزادی سرانجام در تاریخ ۸۸/۵/۱۹ در اثر عوارض و آسیب های ناشی از دوران طولانی اسارت، آسمانی و طی مراسم باشکوهی در میان خیل جمعیت همزمان و دوستدارانش تشییع و در قطعه ۵۰ خلبانان شکاری نیروی هوایی آرام گرفت.

برداشتن و نگاهی به اطراف انداختم. پیش خودم گفتم ۲۰ دقیقه پیش کجا بودی و حالا کجا هستی. خدایا می شود دوباره این صحنه تکرار شود! با همین افکار کارت ویزیت مارک را بیرون آوردم و مدت ها نگاه کردم.

اولین دیدار

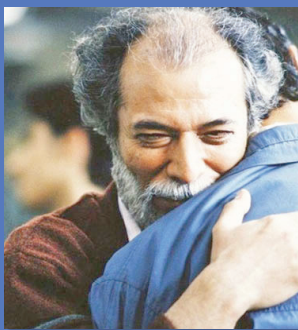
۵۵ روز از اولین ملاقات در خرداد ۷۴ دوباره مارک به ملاقاتم آمد. برایم توضیح داد که نامه ام را فردای همان روز به ایران فرستاده و حدود ده روز است جواب آن رسیده ولی این عراقی ها هستند که ملاقات ما را به تاخیر می اندازند، سپس او دو نامه و دو عکس به دست من داد. دلم داشت از جای خودش کنده می شد و صبرم به اتمام رسیده بود. اول عکس ها را نگاه کردم. عکس اول همسرم بود در کنار مرد جوانی که پسر من بود. نمی توانستم باور کنم این جوان همان پسر ۴ ماهه ام است.

خدایا چه لحظه شیرینی و چه لطف خوبی نصیب من کردی. قد خودم ۱۸۱ سانتی متر است. در دوران اسارت هر وقت به پسر من فکر می کردم پیش خودم می گفتم امسال باید پسر من این قدر قد کشیده باشد و آن را روی دیوار سلول با دست نشان می دادم. سپس با خودم مقایسه می کردم. پسری که موقع اسارت من دندان به دهان نداشت، حال سال اول دانشجوی دندانپزشکی شده بود.

شکر نعمت

از آبان ۱۳۷۴ به شکرانه ارتباط با خانواده ام عهد کردم کل قرآن را حفظ کنم و از همان تاریخ شروع کردم با سوره های کوچک قرآن هر ماه یک جزء را حفظ می کردم و هر روز یک جزء را از حفظ مرور می کردم. این عمل روزی ۶ الی ۸ ساعت وقت مرا می گرفت، وقتی چند جزء اول را حفظ شدم آن قدر برایم لذت بخش و شادی آفرین بود که با خدا راز و نیاز می کردم و می گفتم مرا به ایران نفرست تا بتوانم در اینجا کل قرآن را حفظ کنم.

دیدهبان



۴۵

یوسف گم‌گشته



۴۰

تاریخ را می‌توان دراماتیزه کرد
اما تحریف نه



۵۳

عاشورا! هویت بخش ایران زمین



۴۹

عزای تو حماسه است...

محمد رضا ورزی در گفت و گو با سرو مطرح کرد؛

تاریخ رامی توان دراماتیزه کرد اماتحریف نه



زهرا صلواتی

محوریت موضوعی بخش عمده‌ای از آثار نمایشی محمد رضا ورزی در قالب سریال و تله فیلم، معطوف به تاریخ معاصر و وقایع رخ داده در ۲۰۰ سال اخیر است. قائم مقام فراهانی، کریمخان زند، کودتای سیاه، پدرخوانده، مظفرنامه، سال‌های مشروطه، تبریز در مه، ایران دخت، ستارخان و معمای شاه از جمله آثاری است که ورزی علاوه بر کارگردانی، بیش و کم نویسندگی همه آن‌ها را نیز بر عهده داشته. فارغ از کیفیت ساختاری و محتوایی این آثار، تولید و به روی آنتن فرستادن این تعداد سریال و تله فیلم حول و حوش تاریخ معاصر باید فراتر از مناسبات کاری و حرفه‌ای و برآمده از تعلق خاطر و دلبستگی ورزی به تاریخ ایران و به طور مشخص، تاریخ معاصر باشد. این نویسنده و کارگردان معتقد است جامعه ما به شدت تشنه برخورد و رویارویی با محتوای تاریخ معاصر است و البته واکاوی و تبیین چرایی‌ها را در این فرآیند، مهم‌تر از روزنگاری و شرح وقایع می‌داند. ورزی در عین حال اعتقاد دارد که فعالیت درباره تاریخ معاصر با درس‌های فراوانی همراه است و عموماً انگ تحریف شامل حال کارگردانان فعال در این حوزه می‌شود.

بهانه این گفت و گو امضای فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ شمسی است؛ واقعه‌ای که محمد رضا ورزی در سریال «سال‌های مشروطه» نگاهی به آن داشته است. او البته تأکید می‌کند دوست دارد در آینده سریال مفصلی را با محوریت جنبش مشروطه بسازد.



شاه در جریان واقعه رژی آغاز کنید. البته آغاز کردن به معنای خوانش نیست. انگلیسی‌ها از زمان فتوای مرحوم میرزای شیرازی فهمیدند که روحانیون در جامعه ایران چه نقش و تأثیری دارند و روی این مساله برنامه‌ریزی و جریان‌سازی کردند. مردم باید از این موضوعات آگاه باشند. آگاهی بخشی از طریق کارهای نمایشی جذاب است، به خصوص که فرضیاتی دراماتیک هم به مخاطب ارائه شود. کار تاریخی ساختن به معنای پرداخت به زندگی نامه یا بیان روزشمار یک واقعه نیست و شاید برای مخاطب هم جذاب نباشد.

اما واکاوی تاریخ در آثار نمایشی می‌تواند منتهی به ایجاد یک بینش در جامعه شود و حتماً بر جهان‌بینی و روشنگری مخاطب تأثیر می‌گذارد. این بینش فقط با خوانش تاریخ حاصل نمی‌شود، بلکه باید همراه با واکاوی، آسیب‌شناسی و وقایع‌نگاری برای یک جامعه باشد. وقتی می‌بینم عده‌ای در جامعه امروز سمپاتی پهلوی اول شده‌اند و فکر می‌کنند در دوره او چه اتفاقات خاصی رخ داده است متاسف می‌شوم. باید بگویم مردم امروز با مردم زمان شهریور ۱۳۲۰ متفاوت هستند و آن روزها رادارک نکرده‌اند. ارتش نوین رضاخانی که امروز برخی به آن افتخار می‌کنند و خروجی ناقص آن از حصول از بین بردن قشون خوانین در اقصا نقاط کشور بود، در برابر قوای متجاسر متفقین نتوانست حتی برای دو ساعت مقاومت کند. اگر جوان امروزی از این واقعیات مطلع باشد دیگر نمی‌رود بگوید رضاشاه روح‌ت شاد. نمی‌شود با تاریخ هجیان زده برخورد کرد. باید با واقع‌نگری و با اتکا به اسناد و منطق به بررسی آن دوره پرداخت. در مورد سایر دستاوردهای رضاشاه مثل راه آهن، دانشگاه و... هم وضعیت به همین صورت بوده است. بهانه تاسیس دانشگاه تهران پیاده کردن متدهای غربی در فضای آموزشی کشور بود و گرنه در زمان میرزا تقی خان امیرکبیر دارالفنون به آن عظمت تاسیس شد که افرادی مثل کمال الملک در رشته نقاشی، علینقی خان وزیری در رشته موسیقی، حسینعلی خان هندسی گوران در رشته معماری و نقاشی، قاسم غنی در رشته پزشکی، محمد معین در رشته ادبیات، عیسی خان صدیق در رشته هندسه و ریاضی، عباس اقبال آشتیانی مورخ و... از آن فارغ‌التحصیل شده بودند. اوضاع راه آهن هم به همین منوال بود. یا پیمان سعدآباد را ببینید که یک ناتو

بخش عمده‌ای از آثار نمایشی ساخته شده توسط شما مرتبط با تاریخ معاصر و اتفاقات رخ داده در ۲۰ سال گذشته است. این علاقه و دلبستگی پرداخت به وقایع این مقطع زمانی از کجا نشأت می‌گیرد؟

در دوران نوجوانی به تشویق مرحوم پدرم شروع به مطالعاتی درباره تاریخ معاصر ایران کردم. در دوره دبیرستان خیلی علاقه‌مند به پژوهش شدم و مشتاقانه به آن می‌پرداختم. از سوی دیگر، از همان کودکی به کار نمایش و سینما علاقه‌مند بودم و این دو در طول زمان به هم پیوند خوردند. به دیدن کارهای نمایشی تاریخی تلویزیون علاقه‌مند بودم و حتی به واسطه یکی از آشنایان در تلویزیون به پشت صحنه برخی از آن آثار می‌رفتم. ابتدا شروع به ساختن فیلم‌های کوتاه پنج دقیقه‌ای هشت میلیمتری کردم و بعد، اولین کار نیمه بلندم «فیلسوف ری» را در سال ۱۳۷۳ برای شبکه یک سیما ساختم و دیگری به شکل جدی وارد این حیطه شدم. هر فیلم‌سازی قرائت و تعریف مخصوص به خود را دارد. می‌توانم بگویم در آثارم تاریخ معاصر ایران را از اوایل دوره قاجاریه تا پیروزی انقلاب اسلامی عمدتاً در قالب درام به تصویر کشیده‌ام.

به نظرتان چرا و چقدر نیاز است که درباره وقایع تاریخ معاصر ایران فیلم و سریال ساخته شود؟

جامعه ما به شدت تشنه برخورد و رویارویی با محتوای تاریخ معاصر است. تاریخ معاصر به دو بخش تقسیم می‌شود: یک بخش آن شامل روزنگاری و شرح وقایع است، اما بخش دیگر آن به تحلیل مربوط می‌شود. به نظر من تحلیل از آن روزنگاری اهمیت بیشتری دارد. این که ما مطلع باشیم در فلان روز چه اتفاقی افتاده خوب است اما چیزی که اهمیت دارد ریشه‌یابی، واکاوی و تبیین دلایل آن برای مخاطب است. متأسفانه جامعه کتاب‌خوانی نداریم و به علت برخی سوء مدیریت‌ها در آموزش و پرورش طی سال‌های گذشته، بچه‌ها و جوانان خیلی تمایل به خواندن کتاب ندارند. در این جاست که هنر نمایش چه در سینما یا تلویزیون یا تئاتر می‌تواند مقاطع مختلف تاریخ را برای آن‌ها تبیین کند.

برای مثال، شما اگر بخواهید انقلاب اسلامی را ریشه‌یابی کنید و بشناسید، باید از فتوای تاریخی میرزای شیرازی در دوره ناصرالدین

این موضوعات به گذشته مربوط می شود اما به کار امروز ما می آید. برای امضای هر قراردادی باید توجه به گذشته ها داشته باشیم و آسیب شناسی کنیم. نباید هیجان زده درباره تاریخ معاصر صحبت کنیم. با تاریخ نباید از موضع سیاسی و جناحی برخورد کرد.

بهانه این گفت و گو امضای فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد سال ۱۲۸۵ شمسی است و شمادر سریال «سال های مشروطه» به این مقطع تاریخی و اتفاقاتش پرداخته اید. به عنوان یک کارگردان و تاریخ پژوه چه نظری درباره جنبش مشروطه دارید و به نظرتان این اتفاق تاریخی، متاثر از کدام عوامل دچار انحرافی شد؟

البته در سریال «سال های مشروطه» بیشتر به سال های پیش از نهضت مشروطه پرداختم و نگاهی گذرا به وقایع مشروطیت داشتم. هنوز هم علاقه مند هستم یک سریال درباره انقلاب مشروطه بسازم. در ابتدا که بحث مشروطیت پیش آمد قراها و مدارها چیز دیگری بود. قرار بود کشور از پادشاهی دیکتاتوری خلاص شود و از استبداد خروج نماید و از بحران عبور کند. در واقع، مردم به واسطه نمایندگان شان در مجلس برای کشور تصمیم بگیرند اما قوانین مجلس متأسفانه بر اساس پارلمان های دنامارک و فرانسه نوشته شد.

مسلمان بودن کشور مادر قوانین مجلس آن چنان که باید و شاید دیده نشد و در نتیجه، بسیاری از نمایندگان به شکل هدایت شده وارد مجلس شدند. در این دوران، اولین لژ فراماسونری رسمی به نام لژی بیداری ایران تازه تاسیس شده بود با اولین رئیس ایرانی اش، محمدعلی فروغی. آن زمان دو جناح انقلابیون و اعتدالیون در صحنه سیاسی ایران حضور داشتند. لژی بیداری ایران اغلب از انقلابیون تشکیل شده بود مثل پیرم خان ارمنی، سردار اسعد و محمدولی خان تنکابنی که از جمله بازیگران اصلی فتح تهران در عصر مشروطیت بودند. در واقع سیاست های لژی بیداری در پیوند با سیاست های انگلستان، مجلس شورای ملی را به انحراف کشاند. حضرت امام خمینی (ره) در ابتدای انقلاب فرمودند مجلس در راس همه امور است. این جمله نشان دهنده جایگاه مهم و کلیدی مجلس است. در مجلس شورای ملی اما رفته رفته نفوذ انگلیس زیاد شد تا جایی که

66

در تاریخ معاصر علاقه خاصی به عباس میرزا، میرزا تقی خان امیرکبیر، شیخ فضل الله نوری، سید حسن مدرس و احمد قوام (قوام السلطنه) دارم. در رأس همه این شخصیت ها، شخصیت وزین امام خمینی (ره) برایم جذابیت بیشتری دارد.

99

منطقه ای متشکل از ایران، عراق، افغانستان و ترکیه ایجاد شد. در پیمان سعدآباد برنده اصلی کشوری انگلستان بود. به عبارتی، انگلیس با انعقاد این پیمان شوم به هدف خود برای ایجاد سدی در قبال شوروی سوسیالیستی رسید و بیش از هر کشور دیگری در این پیمان، ایران متضرر شد. پیمان سعدآباد از لحاظ سیاسی و منافع ملی کاملاً به ضرر ایران تمام شد. قسمتی از ارتفاعات آارات را که به لحاظ سوق الجیشی بسیار مهم بود به ترکیه واگذار کردیم. از آن طرف، خط مرزی ایران و عراق به ضرر ایران تمام شد. رضا شاه اداره کامل اروندرود را به عراق واگذار کرد و پذیرفت که بابت عبور کشتی های نفتکش از آبادان مبالغ هنگفتی به عراق بپردازد. افغانستان هم با انعقاد این پیمان از تلاش احتمالی ایران برای بازگرداندن مناطق تاجیکنشین در امان ماند. در شهریور ۱۳۲۰ هیچ یک از این سه کشور به کمک ایران نیامدند که هیچ، قوای انگلستان از خاک عراق وارد ایران شدند. هزاران کیلومتر اراضی را از دست دادیم و یک قرارداد بی ارزش را امضا کردیم. قطعاً برنده پیمان سعدآباد انگلستان بود و بازنده اش دولت ایران. درست است



صدای علمای شیعه بلند شد. حتی علمایی که طرفدار مشروطیت بودند، از جمله شیخ فضل الله نوری که سرانجام اعلام کرد این مشروطیت، مشروعیست اسلام را ندارد. جنبش مشروطیت در نهایت به انحراف کشیده و نتیجه اش به تشکیل دیکتاتوری پهلوی ختم شد. انقلاب مشروطیت اگر در مسیر واقعی خودش جلو می رفت، شاید بسیاری از اتفاقات ناگوار بعدی در تاریخ معاصر رخ نمی داد.

پرداخت به تاریخ معاصر و رخدادهای آن در سریال های تلویزیونی چه به لحاظ تولید و چه از بُعد محتوایی با چه مشکلاتی مواجه است و معمولاً چه موانعی بر سر راه ساخت چنین آثاری وجود دارد؟

معمولاً کارگردان وقتی می خواهد درباره تاریخ معاصر

و در بستر آن فعالیت کند با دردسر مواجه می شود، مثل خود من. انگ تحریف را همیشه به کارگردانان در کارهای تاریخی می زنند. این یک قانون جهانی است که هر فیلم سازی با یک قرائت مشخص به یک اتفاق تاریخی بپردازد، مثل فیلم هایی که درباره حضرت مسیح ساخته شده است.

من نگاه خودم را به تاریخ دوست دارم که طبیعتاً عده ای آن را می پسندند و تعدادی دیگر نه. هیچ فیلم سازی هم نمی تواند نظر مثبت همه را جلب کند. هر کاری یکسری موافق دارد و یکسری مخالف. من اگر یک سریال در مدح محمدرضا پهلوی بسازم منتقدان امروز در محتوا موافقم می شوند و بالعکس. کارگردان در حوزه تاریخ معاصر گرفتار است و فقط باید کار خودش را بکند. موافقان و مخالفان در هر صورت هستند؛ باید کار را برای مردم تبیین و روشنگری کرد. حتماً باید فیلم سازان مختلف با نگاه و نقطه نظرات متفاوت و متنوع به این حوزه ورود و فعالیت کنند.

فکر می کنم بیشترین حجم انتقادات و حتی تخریب ها هم در واکنش به این سریال بود. دلیل این حجم از انتقادات چه بود و خودتان چه مواجهه ای با آن داشتید؟

پیش بینی می کردم که با این حجم از انتقادات مواجه شویم.

روز اول که می خواستیم کار را شروع کنیم به دستیارم گفتم ما داریم در لانه زنبور می رویم اما پشیمان نیستیم. فکر می کنم کار درست را انجام داده ام. تحریفی هم در تاریخ نداشتم. افراد و موسسات بزرگی در کنار این پروژه حضور داشتند. این گونه نبود که تنها در این میدان تاخت کنم و هر چه دلم می خواهد بنویسم و بسازم. اسناد بسیار جذابی در اختیار من بود. ۵۶۰۰ نسخه سند و ۱۵۰ عنوان کتاب، خاطرات و تاریخ شفاهی داشتم. کار تحقیقاتی سریال معمای شاه خودش تبدیل به یک گنجینه شد. بی نظیرو بی بدیل بود.

حالا اگر کسانی نمی خواهند واقعیات تاریخی را بپذیرند اگر من دنیایی از سند را هم بیاورم قبول نخواهند کرد و دوست ندارند درباره آن دوره صحبتی شود. هجمه ها در قبال معمای شاه خیلی شدید بود. طبیعی هم به نظر می رسید. خیلی ها به شکل علمی با مساله برخورد نکردند و واکنش احساسی داشتند. اگر دوران پهلوی خوب بود پس آن ۳۵ میلیون نفری که انقلاب کردند چه کسانی بودند؟ انقلاب، انقلاب است.

در فرانسه، کوبا، روسیه و شیلی انقلاب داشتیم، در ایران هم اتفاق افتاد. ۳۵ میلیون نفر که شورش نکردند. با شورش که نمی شود یک حاکمیت با آن گستره داشتن آن همه ابر قدرت پشتیبان را عوض کرد. انقلاب ایران یک رهبر کارزماتیک داشت که مدیریت آن را از نجف آغاز کرد، سپس در نوفل لوشاتو و ایران ادامه داد.

معاصر علاقه خاصی به عباس میرزا، میرزاتقی خان امیرکبیر، شیخ فضل الله نوری، سیدحسن مدرس و احمدقوام (قوام السلطنه) دارم. در رأس همه این شخصیت‌ها، شخصیت وزین امام خمینی (ره) برایم جذابیت بیشتری دارد.

چرا فرصت کار تاریخی ساختن در تلویزیون برای بسیاری از کارگردانانی که اتفاقاً تخصص و سابقه قابل قبولی در این حوزه دارند فراهم نیست؟ به نظرتان حضور کارگردان با خطوط فکری و حتی سلاقی سیاسی مختلف چقدر می‌تواند باعث جذاب‌تر شدن سریال‌های تاریخی شود؟

حتی برای خود من هم فعلاً این فرصت فراهم نیست. پنج سالی می‌شود که با تلویزیون همکاری نکرده‌ام. امکانات انحصاری خاصی هم در اختیار من نیست. آخرین سریال «ایراندخت» (زندگی ستارخان) بود که در سال ۱۳۹۶ تولید کردم. دیگر از آن سال به مدد برخی دوستان در تلویزیون نشد که سریال بسازم.

چرا؟

خودم هم نمی‌دانم داستان چیست. فقط شامل حال من هم نمی‌شود و برای بقیه دوستان هم وضعیت به همین منوال است. تنها کسی که در این سال‌ها توانسته پروژه‌اش را در تلویزیون جلو ببرد استاد داوود میرباقری است و آن هم پس از دو دهه موفق شد. امیدوارم بتواند سریال «سلمان فارسی» را به پایان برساند، چراکه میرباقری یک پدیده و در کارش استاد و دانشمند است.

این روزها چه می‌کنید؟

یک سریال ۴۵ قسمتی را درباره جنگ‌های هرات نوشته‌ام به نام «سرزمین پریزاد» اما فعلاً خبری از تولید آن نیست. مطالعه و پژوهش می‌کنم. می‌خوانم و می‌نویسم. یکسال تاریخ روسیه را خواندم، از ایوان مخوف تا استالین. ممکن است بخواهم ادامه تحصیل بدهم. دنبال راه اندازی یک کافه هم هستم. روزگار عجیبی شده، نه فقط برای من که برای همه. فعلاً حال هیچ‌کس خوب نیست. امیدوارم روزی برسد که حال همه خوب باشد.

چنین رهبری را امروز در میان معاندان جمهوری اسلامی ایران نمی‌بینید. آیا رضا پهلوی یک رهبر کاریزماتیک است؟! کسی که چهل و چند سال است که اصلاً ایران را ندیده است چگونه می‌داند که مشکل کشور چیست و می‌خواهد آن را حل کند؟! او که خانواده خودش را هم نتوانست مدیریت کند، آن وقت می‌خواهد ایران را اداره کند؟! باید افق دیدمان را وسیع‌تر کنیم و تحلیل بیشتری از وقایع داشته باشیم. باید علمی با تاریخ برخورد داشت.

برخی از کارشناسان و منتقدان معتقدند که بهتر است به بهانه روایت یک قصه، به سراغ تاریخ معاصر رفت و به شکل مستقیم به این مقطع نپرداخت، برای نمونه هم سریال‌هایی مثل «کیف انگلیسی» و «کلاه پهلوی» را مثال می‌آورند. با این نظریه موافق هستید؟

نظریه جذابی است اما قانون نیست. در همه جای دنیا پرداخت مستقیم به تاریخ مرسوم است. مثلاً در سریال «تئودورها» به شکل مستقیم و بی‌واسطه به زندگی هنری هشتم پرداخته می‌شود یا فیلم راسپوتین یا زندگی گاندی. تاریخ را می‌توان دراماتیزه کرد اما تحریف نه. پرداخت مستقیم به تاریخ در همه جای دنیا رایج است و این‌گونه نیست که من فقط مبتکرو مبدع آن باشم.

دوست دارید درباره کدام اتفاق سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر فیلم یا سریال بسازید؟

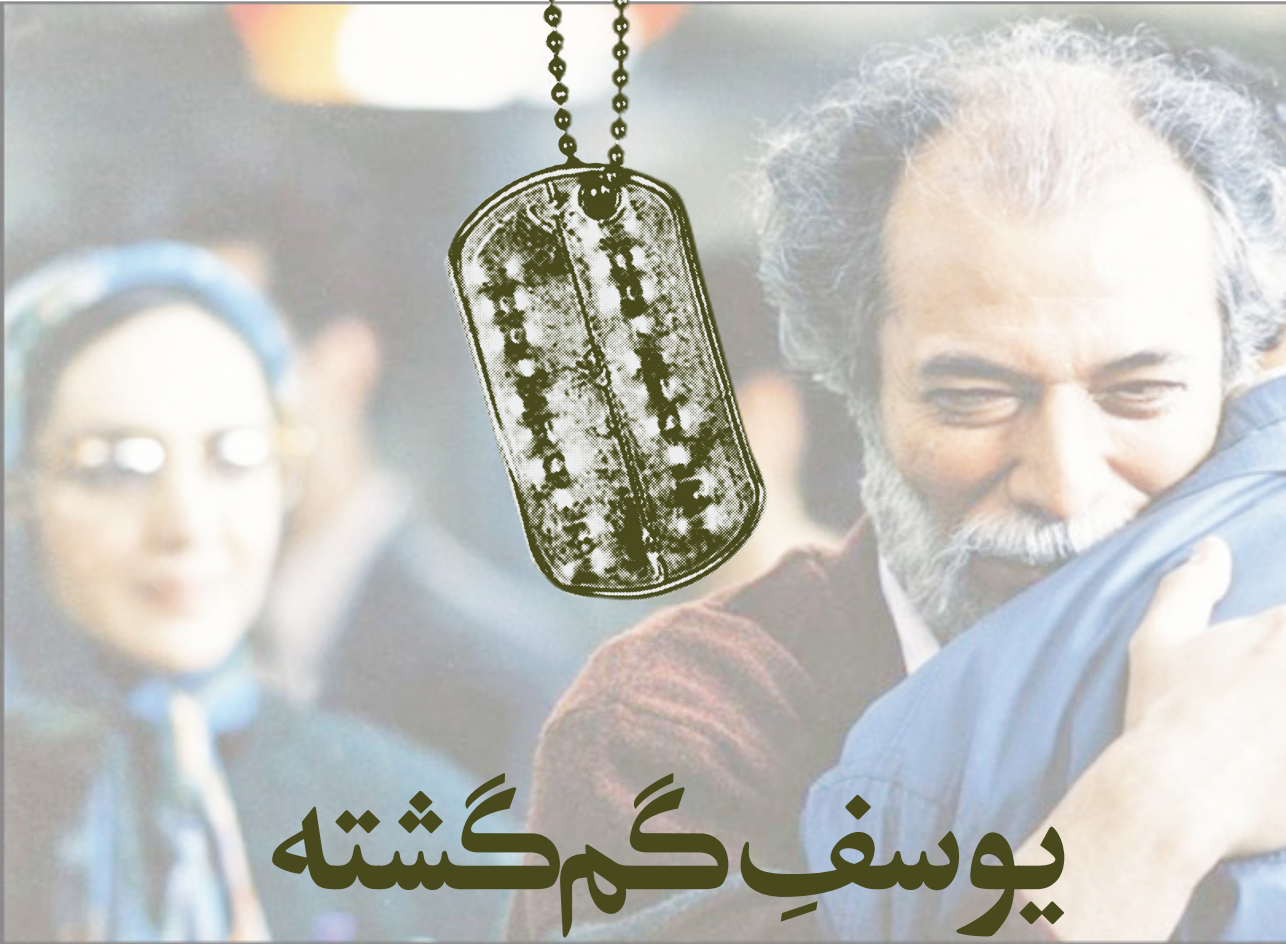
درباره جنگ‌های هرات و انقلاب مشروطیت.

اگر این حق انتخاب را درباره یک شخصیت تاریخی داشته باشید، کدام را انتخاب می‌کنید؟

دوست دارم سریال‌هایی درباره نادرشاه و شاه اسماعیل اول صفوی بسازم.

شخصیت تاریخی محبوب خودتان چه کسی است؟

پرسش سختی است. در تمام تاریخ شخصیتی که خیلی برایم جذاب و کاریزماتیک به نظر می‌رسد کوروش است. در تاریخ



یوسف گم‌گشته

خاطره‌بازی با «بوی پیراهن یوسف»؛ یکی از فیلم‌های ماندگار با محوریت آزادگان

۲۶ مرداد سالروز بازگشت اسرای ایرانی به وطن است؛ آزادگانی که قد برافراشته و سرفراز پس از مقاومتی تاریخی و حماسه‌وار، به آغوش گشوده و مالا مال از محبت مردم‌شان بازگشتند. هنر انقلاب اسلامی در همه حوزه‌ها و زیرشاخه‌ها متأثر از این واقعه تاریخی بوده و آثار به نسبت پرشمار و قابل اعتنایی را با محوریت مقاومت و بازگشت آزادگان خلق و در کارنامه هنری انقلاب و دفاع مقدس به ثبت رسانده است. سینما نیز در مقام هنر هفتم و یکی از موثرترین ابزارهای رسانه‌ای و سرگرمی‌سازی، در بازتاب حماسه آزادگان و ثبت آن در تاریخ آثاری را با این محوریت تولید و به روی پرده برده است که بوی پیراهن یوسف، بیداری رویاها، نفوذی، اخراجی‌ها، پرواز از اردوگاه و ۲۳ نفر از جمله این آثار به حساب می‌آیند.



شهرزاد محمدی

«بوی پیراهن یوسف» تنها فیلم سازنده اش ابراهیم حاتمی کیا درباره آزادگان است. فیلمی که با حضور بازیگرانی همچون علی نصیریان، نیکی کریمی، جعفر دهقان، شیرین بینا و قاسم زارع و برخورداری از قصه ای جذاب و موسیقی متن تاثیرگذار، یکی از آثار ماندگار و قابل بحث در این حوزه به شمار می رود.

اول، بوی پیراهن یوسف اولین و تنها فیلمی به شمار می رود که حاتمی کیا درباره آزادگان کارگردانی کرده است. حاتمی کیا بوی پیراهن یوسف را در حد فاصل دو فیلم «خاکستر سبز» و «برج مینو» ساخته است.

دوم، حاتمی کیا به گفته خودش کوشیده تا در فیلم نگاهی جامع و کلی به مفهوم انتظار داشته باشد و از چشم به راهی خانواده آزادگان برای بازگشت عزیزان شان، نقی برزند به انتظار آمدن گمشده بشریت، به بیانی دیگر، اجزء را گرفته تا به کل برسد و تعریفی جهانی را از واژه انتظار به مخاطب خود ارائه دهد. حاتمی کیا در این باره گفته است: «از من پرسیدند چرا درباره امام زمان (عج) فیلم نمی سازی؟ و گفتم که ساخته ام، همین بوی پیراهن یوسف. حتماً که نباید مستقیم سراغ یک موضوع بروم. این فیلمی بود که تصور مرا از مفهوم انتظار مشخص می کرد.»

سوم، فیلم از جهاتی یک سنت شکنی و خرق عادت در کارنامه هنری سازنده اش به حساب می آید. حاتمی کیا برای اولین مرتبه به سراغ بازیگران سینمای قبل از انقلاب می رود و نقش اصلی فیلمش را به یکی از آن هائی سپارد که البته کارنامه قابل دفاع و آبرومندی در همان سینما با همه مختصاتش دارد.

چهارم، علی نصیریان می شود غفور فیلم. شخصیت اصلی قصه که شهادت تنها پسرش یوسف را باور ندارد و چشم به راه آمدن اوست. نصیریان گفته است با اطمینان سرکار حاتمی کیا رفته، چرا که فیلم های قبلی او را دیده بوده و می دانسته که فیلم ساز قابلی است.

پنجم، حاتمی کیا یک راننده تاکسی فرودگاه را به نصیریان معرفی می کند و از او می خواهد تمام روزی را در کنار راننده بنشیند و ضمن دور دور کردن در شهر، از او درباره کارش و مسافرانی که با آنها سرو کار دارد پرس و جو کند.

ششم، نصیریان با وجود گذشت نزدیک به سه دهه از ساخت فیلم همچنان غفور را کاراکتری جذاب برای هر بازیگری می داند. به باور این بازیگر پیشکسوت، توصیف نقش غفور در حرف و کلام امکان پذیر نیست و فقط یک پدر می تواند حال او را در انتظار یوسفش درک کند.

هفتم، حاتمی کیا برای نقش شیرین، زن اصلی فیلمش به سراغ نیکی کریمی می رود که پس از فیلم «عروس» و حواشی اش به ستاره اول و جنجالی سینمای تجاری ایران در دهه ۷۰ تبدیل شده است. ابراهیم در واقع ریسک بزرگی می کند و البته پاسخ خوبی هم می گیرد. کریمی یکی از بهترین های تمام دوران بازیگری اش را در بوی پیراهن یوسف ارائه می دهد.

هشتم، همکاری حاتمی کیا و کریمی در فیلم برج مینو هم تداوم می یابد. ستاره جوان آن روزهای سینمای ایران حضور در آثار ابراهیم را بهترین فرصت و بهانه برای فاصله گیری از سینمای بدنه ایران و تجربه نقش های متفاوت می داند و از آن استقبال می کند. حضور کریمی هم برای حاتمی کیا مغتنم است و برای او و فیلم هایش بی انتفاع نیست، به خصوص در گیشه.

نهم، فیلم در سال ۱۳۷۴ قریب به ۵۰ میلیون تومان فروش می کند که کمتر از نیمی از فروش «از کرخه تا راین» است اما در قیاس با «خاکستر سبز» امیدوارکننده به نظر می رسد. **دهم،** فیلم بوی پیراهن یوسف یکی از آثار قابل اعتناء و درخشان در حوزه اسرای جنگ ایران و عراق است که همچنان ارزش دیدن و بحث را دارد.

یازدهم، نصیریان در بوی پیراهن یوسف فوق العاده است. خودش خلوص و صمیمیت برقرار در پشت صحنه را بی تاثیر در این درخشش نمی داند. از بزرگ ترین شگفتی های تمام ادوار جشنواره فیلم فجر این است که نه تنها سیمرغ بهترین بازیگر نقش اول مرد به نصیریان تعلق نمی گیرد که حتی برای این جایزه نامزد هم نمی شود. سیمرغ را محمد کاسبی برای فیلم «پدر» مجید مجیدی به خانه می برد.

دوازدهم، بوی پیراهن یوسف از جمله معدود آثار حاتمی کیا است که برنده هیچ سیمرغی در جشنواره فجر نمی شود. جشنواره چهاردهم فجر کاملاً به ابراهیم و فیلمش بی مهری می کند.

پانزدهم، حاتمی کیا در بوی پیراهن یوسف همانند اغلب فیلم هایش نویسنده‌گی فیلمنامه را خودش برعهده دارد، البته به همراه داریوش مودییان، کارگردان، نویسنده و بازیگری که عمده فعالیت هایش بر تئاتر و صحنه نمایش متمرکز است.

شانزدهم، آتیلا پسیانی به مانند خاکستر سبز در بوی پیراهن یوسف هم در کنار حاتمی کیا است، در کسوت دستیار کارگردان. **هفدهم،** بوی پیراهن یوسف به مانند سایر آثار خالقش چند سکانس تاثیرگذار و ماندگار دارد. از جمله، سکانس تک‌گویی غفور بر سر مزار نمادین پسرش، یوسف. نصیریان در این سکانس نشان می‌دهد که چه بازیگر قهاری است.

هجدهم، دیگر سکانس تاثیرگذار فیلم برخورد اصغر، داماد غفور با دختر کوچکش است. اصغر که برای معالجه جراحات شیمیایی اش به آلمان رفته، حالا با سرو صورتی بدون مو بازگشته است و دختر کوچکش که انتظار دیدن پدر را با این شمایل ندارد در برخورد اول می‌ترسد و چند قدم به عقب می‌رود اما در نهایت در آغوش گرم پدر آرام می‌گیرد. موسیقی زیبا و گوش‌نواز فیلم تاثیر این سکانس را دوچندان می‌کند. **نوزدهم،** حاتمی کیا در بوی پیراهن یوسف برای اولین بار بازیگری را هم تجربه می‌کند. او یکی از همسفران اصغر است که پس از دیدن واکنش دختر کوچک هم‌زمش با صدای بغض کرده از راننده می‌خواهد زودتر حرکت کند و از محل دور شود.

بیستم، حاتمی کیا بعدها با بازی در فیلم «زندگی خصوصی آقا و خانم میم» به کارگردانی روح‌الله حجازی نشان می‌دهد که به بازیگری نگاهی فراتر از تجربه‌های آنی و گذرا دارد.

بیست و یکم، نمی‌توان از نقاط قوت فیلم سخن گفت و به موسیقی تاثیرگذار معیبد انتظامی اشاره‌ای نکرد. موسیقی انتظامی در بوی پیراهن یوسف البته به اندازه از کرخه تا راین ماندگار نشده است، اما همچنان یکی از خاطره‌انگیزترین‌ها به شمار می‌رود. همکاری حاتمی کیا و انتظامی بعدها در «آژانس شیشه‌ای» هم ادامه پیدا می‌کند.

بیست و دوم، انتظامی می‌گوید ساخت موسیقی متن فیلم،

فیلم زیر سایه آثاری همچون بازمانده، سفر به جزایه، لیلی با من است و پدر قرار می‌گیرد. بوی پیراهن یوسف البته در سه رشته بازیگر نقش مکمل مرد، بهترین صداپردازی و فیلمبرداری نامزد می‌شود اما سیمرغی را کسب نمی‌کند.

سیزدهم، بعدها ششمین دوره جشنواره فیلم دفاع مقدس دیپلم افتخار و پلاک بلورینش را به علی نصیریان می‌دهد تا مگر کم لطفی جشنواره فیلم فجر را جبران کرده باشد، تا حدودی البته.

چهاردهم، فیلم با وجود شرکت داده شدن در جشنواره‌های مختلف از جمله داکا و دمشق و نمایش در هفته فیلم‌های ایرانی در شیکاگو، کلمبوس، بلگراد و دارالسلام دست خالی از این رویدادها باز می‌گردد و هیچ جایزه‌ای رانمی‌برد.



یکی از بازی های خویش را ارائه می دهد و به یادگاری می گذارد.

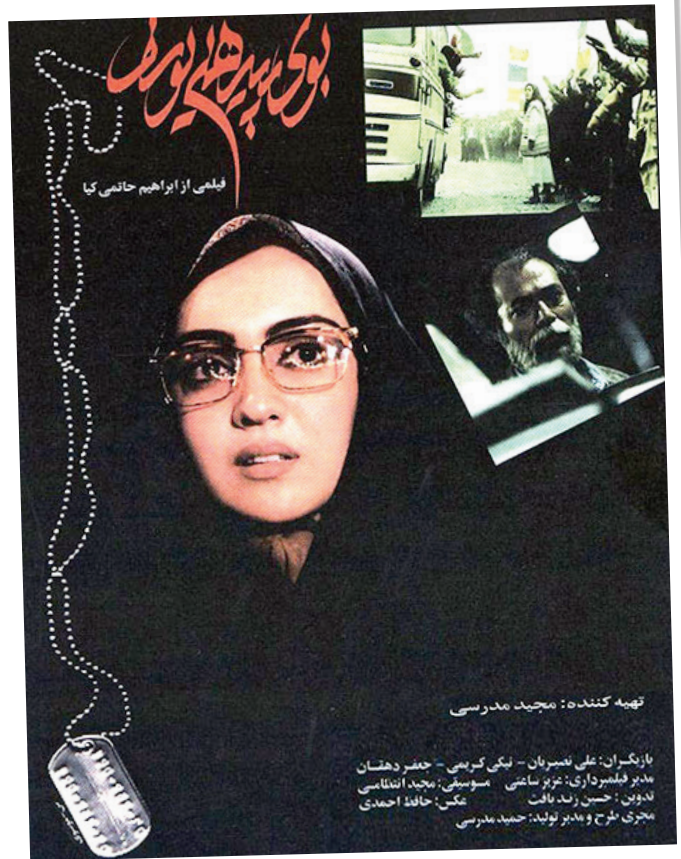
بیست و پنجم، انتظامی باز می گوید اتود موسیقی فیلم را برای هر کسی که به خانه اش می آمده می گذاشته و نظر خواهی می کرده است، به خصوص از پدرش مرحوم عزت الله انتظامی.

بیست و هشتم، فیلم با وجود توقیفش در ارتباط گیری با مخاطب سینما با انتقاداتی هم از سوی منتقدان مواجه می شود. برای مثال، چطور شیرین به عنوان دختری که قید خانواده رازده و جلای وطن کرده و در اروپا روزگاری می گذراند ناگهان برای یافتن برادرش احساس مسئولیت می کند و به ایران می آید؟!

بیست و نهم، نصیریان تاکید می کند حاتمی کیا به بازیگرانش آزادی عمل می دهد و از آن دسته کارگردان هایی نیست که بازیگر بگوید چه کار بکن و چه نکن.

بیست و دهم، همین تعامل و رابطه صمیمانه و سازنده میان کارگردان و بازیگر است که باعث می شود وقتی حاتمی کیا از نصیریان می خواهد تا در سکانسی از فیلم برج مینو حضوری کوتاه داشته باشد، بزرگ آقای سینمای ایران می پذیرد و جلوی دوربین می رود.

بیست و نهم، عدم فروش فوق العاده بوی پیراهن یوسف و فیلم بعدی سازنده اش برج مینو، مجید مدرسی تهیه کننده هر دو فیلم را به لحاظ اقتصادی با مشکلاتی مواجه می کند تا جایی که ماجررات توقیف اموال مدرسی هم کش می آید. **سی ام**، دویدن همراه با افت و خیز غفور برای رسیدن به اتوبوس حامل آزادگان و پسرش یوسف که از عراق آمده اند و زاویه دوربین که در پشت او قرار گرفته، از دیگر سکانس های تاثیرگذار و ماندگار فیلم است.



خواب و خوراک را از او گرفته بوده است. بالاخره نیمه شبی با حاتمی کیا تماس می گیرد و به او خبر می دهد که کار را تمام کرده است.

بیست و سوم، حسن پورشیرازی که آن سال ها هنوز بیشتر بازیگر تئاتر است و عروسک گردان کارهای کودکان، در یک سکانس فیلم حضور دارد؛ آن جا که به همراه دوستش برای شیرین مزاحمت خیابانی ایجاد می کنند.

بیست و چهارم، شیرین بینا در قالب نقش نسرين، دختر غفور و همسر اصغر با وجود مطول نبودن حضورش در جلوی دوربین



بخش اول

گذری بر شعر عاشورایی پس از انقلاب اسلامی

عزای تو حماسه است...

با بررسی تاریخچه شعر فارسی می بینیم که بخش زیادی از آن ادای احترام شاعران به واقعه عاشورا است. عمیق ترین و پرمحتواترین اشعار به لحاظ اندیشه و همچنین عاطفی ترین و حماسی ترین اشعار تاریخ ادبیات ایران در زمینه عاشورا سروده شده است که رنگ و بوی از عرفان و معرفت عاشورایی در آن ها وجود دارد. در طول تاریخ در هر زمان قرائت ویژه ای از واقعه عاشورا وجود داشته است در مقطعی بعد حماسی آن و براندازی حکومت ظلم و در مقطعی دیگر بعد عرفانی و اخلاقی این واقعه توجه شاعران را به خود معطوف کرده است.



عفت جامه شورانی

در حقیقت شعر عاشورایی تلفیقی از شعر حماسی، عرفانی و اخلاقی است. شعر عاشورایی، امروزه یک جریان عظیم و ارزشمند تبدیل شده است؛ جریانی که در آن شاعران هرکدام با زاویه نگاه خودشان در پی بیان واقعیت واقعه کربلا هستند، واقعه‌ای که از نظر حماسی و احساسی دارای بزنگاه‌های فراوانی است تا شاعران باورمند را به سوی خویش بکشاند.

حسین بن علی (ع) با شعار «ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی، فیاسیوف خذینی» پیام آور رسالت احمدی و آرمان‌های آزادی و ستم‌ستیزی شد. این نگاه شهودی به شهادت، به بالندگی کلامی منجر شد که اینک آن را با نام شعر عاشورایی می‌شناسیم. شاعران آیینی، حول این استوانه گرد می‌آیند و خیمه عاشورایی کلمه را برمی‌افزاند تا ارزش‌های الهی و آرمان‌های انسانی را از سر معرفت به تکریم بنشینند و مخاطبان تشنه‌جان را از زمزم زمزمه‌واژگان عاشورایی سیراب سازند. حسین بن علی (ع) خود نخستین کسی بود که پیش از شهادت، ملک الشعرای شعر عاشورا شد و چنین سرود:

«یا لقوم من اناس رذل / جمعوا الجمع لاهل الحرمین / ثم ساروا تواصو کلهم / باجتیاهی لرضا الملحدین» فرزند علی (ع) شعر عاشورا را با چنین ابیاتی بنیاد نهاد. پس شعر عاشورایی از چنان قداست دیرینه‌ای برخوردار است که ریشه‌هایش را می‌توان در محرم ۶۱ هجری جستجو کرد و در هزاره‌های پس از آن در سایه سار برگ و بارش آسود و قریحه شاعران شیدایی را با عطر شکوفه‌های شهودی‌اش آرمود.

همان‌طور که می‌دانیم شعر می‌تواند آینه‌ای روشن از اوضاع سیاسی و اجتماعی ملت‌ها در طول اعصار و قرون باشد هر تغییر و تحولی که در جامعه‌ای رخ می‌دهد تأثیر مستقیم خویش را نیز بر ادبیات می‌گذارد. انقلاب اسلامی به عنوان حادثه‌ای بزرگ در تاریخ سرزمین ایران، بر جنبه‌های گوناگون مؤثر بود و بدون شک ادبیات و به خصوص شعر نیز از تأثیرات این قیام مهم برکنار نمانده است. از آنجا که انقلاب اسلامی ایران با پیشوایی روحانیت و برپایه دین شکل گرفته شعر و ادبیات نیز تحت تأثیر آموزه‌های دینی و الگوهای اسلامی قرار گرفته است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، توجه به آرمان‌های دینی و اهداف امام و استفاده از نمادها و شخصیت مذهبی و تاریخی بیشتر شد و شاعران بسیاری در حوزه شعر آیینی

ورود کردند و آثار ارجمندی پدید آوردند.

قیام‌های حق طلبانه علیه زور و زور، همچنین انقلاب‌ها در هر زمان و ابعاد، همیشه و در همه حال تداعی‌کننده نام و یاد قیام امام حسین (ع) و یارانش است. بنابراین در روزهای مصادف با نبرد، حماسه و خون، شاعران مدام انقلاب خونین کربلا را پیش چشم می‌آورند و با سروده‌های عاشورایی، اعتقادات انقلابی خویش را منعکس می‌کنند. «شعراین دوره، به‌ویژه از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی و در سال‌های آغازین جنگ، شعری شعارگونه، پر تیش و عریان بود که تنها می‌خواست فریادهای شورانگیز مردم را گزارش کند. اما هرچه زمان می‌گذشت و هیجان‌های جامعه فرو می‌نشست، شعر نیز آرام‌تر می‌شد و شکل هنری به خود می‌گرفت. شعر انقلاب اسلامی از دیدگاه مفهومی نیز با شعر پیش از خود، به‌ویژه شعر رمانتیک پیش از انقلاب تفاوت‌هایی داشت. رویکرد به دین و سنت‌های دینی، به‌ویژه مذهب تشیع پرداختن به قیام عاشورا، توجه به نهضت‌های آزادی بخش اسلامی، غرب‌ستیزی و... از جمله

این تفاوت‌هاست» (حسن لی، ۱۳۸۸: ۶۵).

نگرش انصاری، پژوهشگر شعر عاشورایی می‌گوید: «پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بزرگ‌ترین حادثه قرن بود که تحولی بنیادین در مضامین و نگاه شاعران ایجاد کرد. خداگرایی، خودآگاهی، بازگشت به خویشستن، اصالت دادن به ارزش‌های متعالی اسلامی و انسانی و بهره‌گیری از مفاهیم قرآنی از جمله ویژگی‌های محتوایی شعر انقلاب است، شعری پرتحرک، پویا، فریادگونه، که محتوای آن بر سه محور استبدادستیزی و مبارزه با ستم، تعهد و مسئولیت، طنز و انتقاد قرار دارد» (انصاری، ۱۳۸۹: ۸۵).

مشاهده حوادث انقلاب، شاعران را بیش از پیش عاشورایی و یادآوری حوادث عاشورا، شاعران را بیش از پیش انقلابی می‌کرد. «عناصر مشابه و مشترک موجود در دو انقلاب از قبیل جان‌فشانی‌های انقلابیون، عنصر شهادت، صبر، ایمان، ایثار و اخلاص به نوعی تطابق ادبی انجامید و عاشورا به مثابه الگوی عملی چه در عرصه عمل و چه در عرصه نظر (که ادبیات نیز از جمله شئون آن بود) مطرح گردید» (ضیایی، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

در تحول شعر عاشورایی بعد از انقلاب عواملی چند تأثیرگذار بوده‌اند از جمله توصیه‌های مقام معظم رهبری مبنی بر زنده



شاعر فهیم عاشورایی، حماسه را به شعر عاشورا پیوند می‌زند و از درماندگی شاعران بیچاره، فریاد برمی‌آورد که:

شاعران بیچاره

شاعران درمانده

شاعران مضطر

با نام تو چه کردند؟

و خود در ادامه این‌گونه حماسی می‌سراید که:

تاریخ زن

آبرو می‌گیرد

وقتی پلک صبری می‌گشایی

و نام حماسی‌ات

بر پیشانی دو جبهه نورانی می‌درخشد:

زینب!

(حسینی، ۱۳۸۳: ۶۷).

عاشوراسرایان بزرگ امروز، قاعده نگاه تکراری به عاشورا که همان مرثیه‌سرایی‌های تکراری تشنگی، زخم، اشک، اسارت و... است را برهم زدند و به برجسته‌سازی هدف‌های آرمانی امام شهدا و پیامدهای این قیام عظیم پرداختند. چرا که پیام‌های این قیام بیش از مرثیه‌سرایی‌های آن شمردن دارد.

جهان یکسره فریاد می‌شد

اگر روضه‌خوان‌ها

حرف‌هایت را می‌شمردند

نه زخم‌هایت را (بیابانکی، ۱۳۹۰: ۹۳).

نگه داشتن عاشورا و شروع جنگ تحمیلی همچنین تأثیر متقابل و غیرقابل انکاری که شعر جنگ و شعر عاشورا بر روی هم گذاشتند، شاعران را بر آن داشت تا با تأثیر از واقعه‌ی عاشورا و به دلیل شباهت‌های بسیاری که این دو واقعه با هم داشتند، در باب وقایع دفاع مقدس قلم بزنند.

تفکر و تعقل در واقعه‌ی عاشورا، از مؤلفه‌های مهمی است که در شعر عاشورایی بعد از انقلاب به خوبی نمایان است. خلاف آنچه در شعر عاشورایی دوره‌های پیش رایج بود، این‌گونه شعر، پس از انقلاب، صاحب پیام شد. شعر عاشورایی در گذشته، تنها به سوگ می‌پرداخت. شعر «در دست مردم کوچه و بازار بود و صرفاً شاعران درجه دوم و سوم و گاهی شعری فرهیخته و نامی به شعر آیینی می‌پرداخت» (همان: ۴۶۴) این اشعار هدفی جز گریاندن نداشت. «شعر شیعی در اکثر اوقات، مخصوصاً پیش از انقلاب راه را بر اشک بی‌معرفت می‌گشود که پس از گریستن نمی‌دانستی چرا اشک ریخته‌ای، اما در شعر عاشورایی پس از انقلاب، ابوالفضل رازشیدی است که تکه‌تکه افشا می‌شود» (همان: ۱۳۸۱: ۱۵۸).

اما شاعران انقلابی امروز، دو عنصر مهم دیگر یعنی حماسه و پیام را در کالبد بی‌جان شعر عاشورایی دمیدند و بسیار، به مذمت شاعرانی که عاشورا را در چند واژه ناله و تشنگی و اسارت خلاصه می‌کردند، پرداختند:

حد تو را نیست عزای تو حماسه است

ای کاسته شأن تو از این معرکه‌گیران

(فتحی، ۱۳۸۸: ۳۷۶)

و سال هاست دوروز پشت سرهم سرخ اند

می‌گویی نه

مسلمی بفرست

تا از بلندترین برج پایتخت پرتش کنیم (بیابانکی، ۱۳۹۰: ۱۱۰). از دیگر عواملی که باعث رشد و بالندگی شعر عاشورایی به خصوص در دهه‌های اخیر شد، توجه نهادها و ارگان‌های فرهنگی و ادبی به برگزاری همایش‌ها و جشنواره‌ها با موضوع شعر آیینی است. رواج این گونه نشست‌ها به مناسبت‌های مختلف و در شهرهای گوناگون ایران، انگیزه‌ای برای شاعران جوان فراهم کرد تا طبع خود را در راه آفرینش آثار آیینی به کار گیرند. این گونه تلاش‌ها در حوزه شعر عاشورایی به بار نشست و تحریض قلم و اندیشه شاعران را باعث شد و این شعر را به قله‌های بلندی رساند.

همچنین مجموعه آثار شاعران شرکت‌کننده در این کنگره‌ها، به چاپ رسید و ادبیات مکتوب عاشورایی را پربارتر کرد. مجموع این عوامل سبب شد شعر عاشورایی از انقلاب اسلامی، از لحاظ محتوا هر روز غنی‌تر و پرمایه‌تر گردد و با زبانی فخیم و محکم به شرح این انقلاب ستارگ از تمام جهات بپردازد. اما تغییر دیدگاه تنها به تغییر در محتوا محدود نشد، بلکه تغییرات ساختاری و لفظی را نیز وارد میدان شعر عاشورایی کرد.

قوالبی که در گذشته برای روایت عاشورا به کار گرفته می‌شدند، به گونه‌ای تازه، به سخن درآمدند و قالب‌هایی هم که به تازگی جان گرفته بودند، پذیرای مفاهیم عاشورایی شدند. «قالب‌هایی که بیشتر مطلع نظر شعرای متقدم در زمینه شعر عاشورایی بوده، به ترتیب می‌توان از ترکیب بند، مثنوی و قصیده نام برد.

اما در شعر عاشورایی دو دهه اخیر، قالب‌های غزل، رباعی، دوبیتی و مثنوی به ترتیب اهمیت حرف اول را می‌زنند و بیشتر آثار منظوم عاشورایی را به خود اختصاص داده‌اند و قالب‌های قصیده، ترجیع بند، انواع مسقط، ترکیب بند خصوصاً مربع ترکیب، دوبیتی متصل، شعر آزاد و تضمین در مراحل بعدی این رده‌بندی قرار می‌گیرند که حکایت از تنوع قالب در شعر عاشورایی معاصر دارد و شعرای آیینی این دوره قالب‌های کوتاه شعری (غزل، رباعی و دوبیتی) ... را برای بیان مطلب مناسب‌تر تشخیص دادند و لذا آثاری که در این قالب‌ها آفریده شده، عموماً از نظر کیفی بر دیگر قالب‌ها رجحان دارد» (مجاهدی، ۱۳۷۹: ۴۰۹).

شاعران هم چنان که غم و اندوه خود را نسبت به پریشدن فرزندان پاک رسول خدا با محزون‌ترین و مظلوم‌ترین واژه‌ها به تصویر کشیدند، به این واقعیت تلخ که کوتاهی و سستی از شیعیان و بی‌وفایان امام بود، رنگی پررنگ زدند. گاه شاعر به گذشته نقب می‌زند و ابتدای حادثه کربلا را در غدیرو سقیفه می‌جوید: **ابتدای کربلا مدینه نیست، ابتدای کربلا غدیر بود**
ابرهای خون فشان نینوا، اشک‌های حضرت امیر بود
(قزوه، ۱۳۸۷: ۶۴).

گاه شاعر از نفاق و دورنگی اطرافیان امام می‌خروشد که مدعیانی دروغین، بیش نبودند و چه بی‌گاه امام را دشمن شدند:

پیشانی تمامی شان داغ سجده داشت

آنان که خیمه‌گاه مرا تیر می‌زدند

این مردمان غریبه نبودند ای پدر

دیروز در رکاب تو شمشیر می‌زدند (همان: ۱۹۱)

این تقصیر نه تنها از کوفیان آن روزگار، که از مردمان در همه زمان‌ها و دوران‌ها سرزده است. تاریخ بشر در مقابل این واقعه محکوم است و تا قیامت تاوان این خون را بردوش می‌کشد:

بی‌درد مردم ما خدا، بی‌درد مردم

نامرد مردم ما خدا نامرد مردم

از پا حسین افتاد و ما بر پای بودیم

زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم

از دست ما بر برگ صحرا نطع کردند

دست علمدار خدا را قطع کردند

نوباوگان مصطفی را سربیدند

مرغان بستان خدا را سربیدند

در برگ ریز باغ زهرا برگ کردیم

زنجیر خاییدیم و صبر مرگ کردیم

چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما

تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما

(معلم دامغانی، ۱۳۸۶: ۶۶).

شاعر از کوفیان این روزگار دم می‌زد که هنوز هم که هنوز است، برقرارند و تاریخ چیزی را عوض نکرده است:

چیزی عوض نشده...

فقط تقویم‌ها شیک‌تر شده‌اند!



عاشورا

هویت بخش ایران زمین

«قطعاً اسلام، زنده به عاشورا و به حسین بن علی (علیه السلام) است.» که عاشورا
معرکه مواجهه بنیاد ایمان و کل خیر عالم هستی در یک طرف و در طرف دیگر بنیاد شرک و
شر در تمام عالم هستی است، عاشورا برهان روشن تمیز کفر از باطل و اتمام حجت خداوند
عزوجل با بشر، بعد از ختم نبوت است.



محمد حسین

خوشبایان

در عاشورا همه ائمه خیر و همه ائمه شرک بی آنکه پوشیده و پنهان و یا در حجاب باشند به میدان آمدند و همه ارزش‌های خیر در برابر همه ارزش‌های شرک برافراشت و نقطه درخشانی در تاریخ هستی بشر رقم زد که حتی «امروز که ۱۳۰۰ سال یا بیشتر از شهادت حضرت اباعبدالله (علیه السلام) می‌گذرد، روز به روز این داستان برجسته‌تر و زنده‌تر شده است. این داستان در بطن خود دارای یک مضامینی است که این مضامین برای حیات اسلامی جامعه (و حتا حیات عالم هستی) ضروری است. اگر این مضامین گسترش پیدا نمی‌کرد، از اسلام و از قرآن و از حقایق معارف اسلامی هم امروز خبری نبود.»^۲

و چون اسلام و ایران قرن هاست، پیوند ناگسستنی پیدا کرده‌اند هویت یکسانی دارند. امروز حذف اسلام به منزله حذف هویت هزار ساله ایران عزیز است. نمی‌توان اثری فرهنگی، تمدنی در پیشامدرن ایران یافت که اثری از اسلام در آن وجود نداشته باشد. ایرانیان از سال‌های آغازین اسلام از جنوبی‌ترین استان‌شان، یمن به دستان مبارک امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام رفته رفته مسلمان شدند و از همان آغاز شیفته نبی و اهل بیتش علیهم السلام بودند چرا که آیین مردم ایران تا پیش از آن جز یکتاپرستی و مهر و وفا و سخاوت‌مندی و جوانمردی و پهلوانی نبود و کمال همه را در تمثال اهل بیت علیهم السلام یافتند و آیین بیادداشت محرم را از دیرباز از دستان مبارک علی بن موسی الرضا آموختند، از این روی بدیهی است که همانگونه که حیات اسلام به عاشورا وابسته است حیات هویت ایرانیان نیز گریزی از آن نداشته و ندارد و تاریخ موید آن است که ایرانیان همواره جریان‌ات گوناگون فرهنگی و اجتماعی را به تاسی از اهل بیت علیهم السلام پایه‌گذاری کردند از جمعیت‌های جوانمردان و دست‌گیران و پهلوانان گرفته تا مجالس ذکر و مصیبت اهل بیت علیهم السلام تا همین انقلاب اسلامی همگی متأثر از عاشورا و راه اهل بیت علیهم السلام بوده است که «در انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از صدر تا ذیل، همه بر روی مسئله‌ی امام حسین و مسئله‌ی عاشورا و عزاداری‌های مردمی، تکیه کردند.»^۳

اما سوال اینجاست که امروزه عاشورا و حیات حسینی، این میقات درخشان ارزش‌های ایران، چه جایگاهی در هنر و

آفرینش‌های هنری جمهوری اسلامی دارد؟ هنرمند امروز خصوصاً اگر در روال آکادمیک تربیت یافته باشد، در مواجهه با میراث ارزشی ایران اسلامی و حتماً مفاهیم متأخر آن نظیر انقلاب احساس تناقض می‌کند و نتوانسته است ارتباط درستی با آن برقرار کند و اگر اثری در باب میراث ارزشی ایران، اسلام، انقلاب و... تولید شده است، نه از ساختار آکادمی آن که از تلاش‌ها و باورهای شخص هنرمند برآمده است و هرچه میزان تعهد فردی نسبت به ارزش‌ها بیشتر باشد اثر با نمود متعهدانه بیشتری خلق خواهد شد. ریشه این احساس تناقض هنرمند امروزی بیشتر در تحریف و گم‌شدگی هویت جامعه ایران با شروع دوره مدرن‌سازی در قرن اخیر است.

در نگاه نگارنده اساساً بخش عظیمی از مشکلات شناختی و عدم مفاهیم جامعه و حکومت‌های ایران با جهان امروز را باید در دوران مدرن‌سازی جستجو کرد و از این حیث مسئله ترجمه و تفهیم در همه شئون در آن دوران منحصر به فرد است. بدین معنا که ایران در مواجهه با مدرنیته و ابزارها و مفاهیم و نهادهای آن، به مانند همه جهان‌های پیشامدرن، پنج امکان بیشتر نداشت:

۱- همه باورهای خود را به یکباره به دور بریزد و ارزش‌ها و باورهای جدید را برگزیند.

۲- تماماً با ارزش‌های مدرن مقابله کند و ارزش‌های خود را حفظ کند.

۳- میراث ارزشی خود را با مدرنیته تطابق بدهد

۴- ارزش‌های مدرنیته را با ارزش‌های خود تطابق بدهد.

۵- و یا با تفهیم مجدد ارزش‌های خود و شناسایی نهادهای ارزش‌مبدآن و با فهم بنیاد نهادهای مدرنیته، دست به تعریف جدیدی و نهادهای ارزشی جدید در عالم هستی بزند.

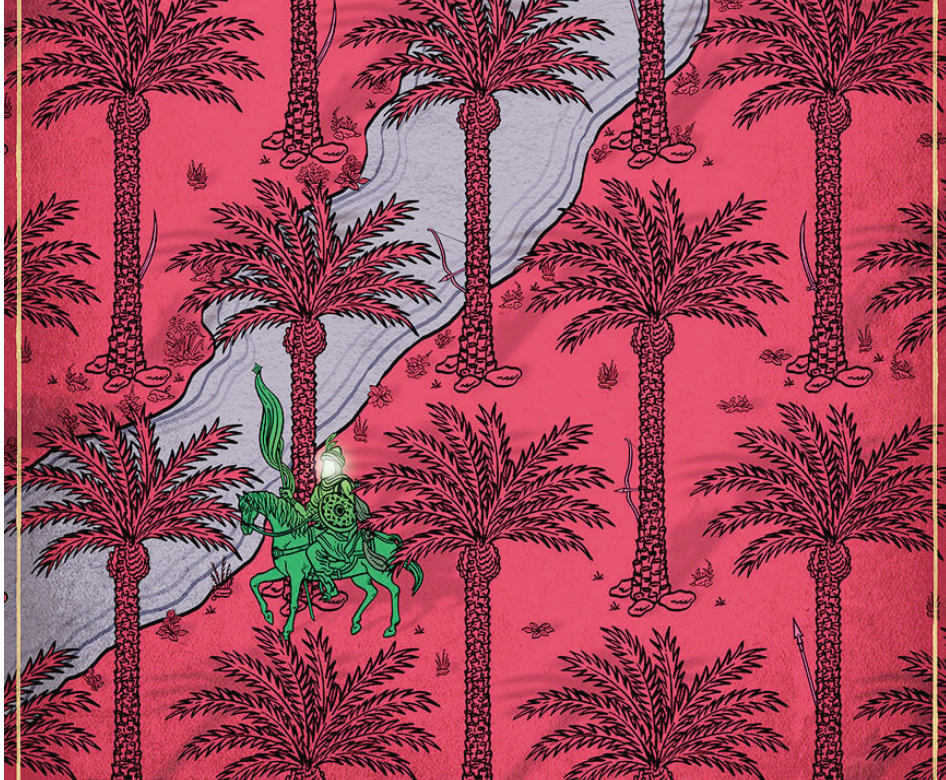
در نگاه نگارنده گزینه پنجم راه‌گشاست و تنها با نگاه آخرست که ایران با همه هویت و تاریخش را می‌توان با مدرنیته کاملاً سازگار ساخت، اما آنچه در تاریخ رقم خورد بدترین انتخاب بود. در دوران مدرن‌سازی ایران که از اواسط دوره ناصری شروع و با پایان پهلوی اول تمام شد، و صرفاً دست به تطبیق و آیین‌سازی ظاهری و صوری مدرنیته و سعی بردرونی‌سازی و ایرانی‌سازی مدرنیته کرد و البته در این امر موفق نبود. نه ارزش‌های مدرنیته



مثلاً در هنگام ترجمه لغات و کلمات در دوران مدرن سازی ایران، استفاده از کلمات غربی (و البته عربی) با آکراه شدیدی مواجه شد و با تصور امکان تطبیق مفاهیم، سعی بر این همانی و جایگزینی مفاهیم مدرن گردید. در این باب، هنر و هنرمند نیز از این امر مستثنی نیست و کلمه هنر امروزی تحت تملک اصطلاح جدیدی است که بعد از دوران مدرن سازی ایران در قریب به ۱۰۰ سال پیش رقم خورده است.

هنر در پیشامدن ایران معانی متعدّد و کاربردهای معینی داشت از علم و معرفت و دانش و فضیلت و کمال گرفته تا به معنای پیشه و صنعت و تقوا و پرهیزکاری. امروز گرچه در بین افواه عمومی هنوز به مقصود فضیلت از آن استفاده می شود اما آنچه در عمل از معنای هنر انتظار می رود Fine Art به معنای فنون زیبا آن هم زیبایی های بیشتر بصری است. در واقع با الگوگیری از دانشکده Beaux Arts (به معنای Fine Art) پاریس در دانشگاه تهران، با همان عنوان دانشکده ای تاسیس شد که نام آن را به هنرهای زیبا ترجمه کردند و مقصود، هنرهایی است که تنها به دلایل زیبایی شناسی (Asctetics) و کمتر با

به صورت کامل در ایران قرار یافت و نه میراث ارزشی اش را توانست تمام و کمال حراست کند مثلاً در مدرن سازی ایران، مفاهیم باستان گرای (برای دوره پیش از اسلام) و ملی گرایی افراطی که جزوی از اصول و ارزش های مدرنیته است، به شدت رواج پیدا کرد اما نتوانست مغز هویت اصلی ایران یعنی اسلام و محبت اهل بیت علیهم السلام که در همه آثار فرهنگی، هنری، ادبی تمدنی و... هزار ساله آن جاری و ساری ست، در دوران مدرن سازی آن به نحوه شایسته حفظ و اعتلا ببخشد، این موضوع از مهم ترین دلایل انقلاب اسلامی است. از جمله مسائل مدرن سازی ایران ترجمان جایگزینی (این همانی و نه خلق جدید) بود. اگر ترجمان جایگزینی در مسائلی که تطابق تاریخی و کارکردی در فرهنگ ها و سنت های جاری سرزمینی نداشته باشند، اعمال گردد، هم به عقبه و زنجیره مفاهیم قبل آن صدمه می زند و هم موجب عدم ارتباط و تسلط کامل آن سرزمین با آن مدرنیته می گردد. تقریباً بسیاری از مسائل امروز جامعه فکری ما از این دست هستند. این مطلب مهم و مفصلی است که جداگانه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد.



در یونان باستان و آرخه و تخته جستجو می‌کنند و سری دیگر در تعیین تکلیف کردن مقصد و عطف هنر که آیا معطوف به هنر است، یعنی هنر برای هنر! یا معطوف به تعهد است، یا اعتراض، تحول و یا... در صورتی که اگر در ابتدای مدرن سازی ایران از یک طرف ترجمانی از Fine Arts صورت نمی‌گرفت، و از طرف دیگر ساختارهای آموزشی و هنرمند پروری پیشامدرن ایران حفظ و اعتلا پیدا می‌کرد. احتمالاً شاهد هیچ کدام از سرگشتگی‌ها و بحث‌های بیهوده و اتلاف وقت بر سر مفاهیم نمی‌شدیم و احتمالاً امکان حفظ هردو میراث ارزش‌های ایران و ارزش‌های مدرن جهانی و امکان رشد و نمو هر یک توأمان می‌بود و هنرمند امروزی اگر دست به خلق هراتری می‌زد می‌توانستیم رشحات برآمده از میراث ارزشی ایران عزیز را در آن ببینیم. وَاللّٰهُ يَعْلَمُ.

پی‌نوشت:

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از بسیجیان و فعالان طرح «صالحین»، ۱۳۹۰/۹/۱
۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اعضای ستادهای «کنگره شهدای امور تربیتی»، «کنگره شهدای دانشجوی»، و «کنگره شهدای هنرمند»، ۱۳۹۳/۱۱/۲۷
۳. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مردم قم در سالور قیام نوزدهم دی ماه ۱۳۸۶/۱۰/۱۹
۴. این موضوع در کتاب لری شاینر با عنوان اختراع هنر به صورت مبسوط بحث شده است

The Invention of Art: A Cultural History by Larry E. Shiner 2001

توجه به کارکرد یا پایداری شان خلق شده‌اند. در اینجا با اتخاذ جایگزینی Fine Arts با هنرهای زیبا بدون در نظر گرفتن سنت و فرهنگ تاریخ سرزمینی آن، موجب سردرگمی و حیرتی به میزان یک قرن در مفاهیم ایران شده است. در تئوری‌های زیبایی‌شناسی که در رنسانس از قرن ۱۸ میلادی به بعد ایجاد شد، هنر را به مثابه امکان بیان و نمایش کامل تخیل هنرمند بدون هیچ محدودیت و بدون ملاحظات عملی درگیر، مانند کاربردی بودن و زینت بخشی صنعت، تعریف شد. در ایران فنونی مانند سفال‌گری، کاشی‌کاری، معماری، فرش بافی و... کاملاً هنر در اراده کارکرد و زینت بخشی به فنون و صنعت بود اما در سنت‌های آکادمیک اروپایی، Fine Art عمدتاً برای صرف Ascetics ایجاد می‌شوند و این نوع را از هنر تزیینی و کاربردی کاملاً جدا می‌کند. در Fine Art حتا ممکن است از علم و دانش و یافن خاصی مانند جوشکاری و یا معماری و حتی علوم و فنون جدید و یا قدیم در اثر هنری استفاده شود، اما آن اثر نه برای کاربرد در چیزی خلق شده است و نه برای تزیین چیزی! یعنی ممکن است هنرمند مدرن چاقو، چکش، صندلی و... را خلق کند اما این اثرها نه برای استفاده که صرفاً به علت Ascetics آن خلق شدند.^۴ از این رو همیشه مسئله حل نشده‌ای در فرهنگ و هنر عمومی امروزه ایران وجود دارد که سری در آن به دعوای همیشگی فرم و محتوا دارد و سری در معناشناسی که بعضاً معنای هنر را

گفتمان



۶۴
مشروطه: الهام‌بخش جنبش‌های
عدالتخواه



۵۸
ارتجاعِ ترقّی



۷۲
۱۵۰ سال روشنفکری در ایران



۶۹
در ترازوی خدمت
و خیانت

پرونده

واکاوی جریان فکری مشروطیت



ساختمان مجلس شورای ملی در دوره مشروطه

ارتجاع ترقی

جستاری درباره جریان‌های فکری مشروطه

ورود اندیشه سیاسی نوین در قالب مشروطیت به ایران، چالش‌های سهمگینی را میان علما به وجود آورد و آنان را دست کم به دو جریان مخالف هم کشاند. این دو جریان علیرغم خاستگاه و آرمانهای یگانه خود، در برابر هم قرار گرفتند و چالش‌های تند و شکننده‌ای را پشت سر گذاشتند. مناقشات علمی و سیاسی این دو جریان که ما آنان را با نام‌های مشروطه و مشروعه می‌شناسیم، فصل پراهمیتی در تاریخ تحولات سیاسی و فرهنگی جامعه ما شمرده می‌شود.



مظفر نامدار

چالش‌های انقلاب مشروطه در موافقت یا مخالفت با مشروطیت، به موج دوم یا مرحله دوم انقلاب باز می‌گردد؛ یعنی به آن دورانی که با درهم ریختن نظام کهنه قرار است نظم جدیدی پایه ریزی شود. در پایه ریزی نظم جدید مشروطه که از آن تحت عنوان نظام مشروطه یاد می‌کنیم، از مجموع دو گرایش بزرگ تجددطلبی ایران که برشمردیم، سه جریان فکری ظهور می‌کند. این سه جریان فکری را می‌توان تحت عناوین زیرسامان داد:

۱. جریانی که معتقد است مشروطه محصول عقل و علم فرنگی است و باید آن را همان گونه در ایران تأسیس کنیم، که فرنگی‌ها اختراع کردند؛

۲. جریانی که با بازگشت به اصول اولیه و اصالت‌ها، مشروطه را مترادف با قانون، و قانون را زاینده تفکر دینی می‌دانستند. بنابراین آنان مشروطه را اعاده همان قوانین اسلامی تلقی کرده و از این حیث این نظم مقدس به حساب می‌آوردند؛
۳. جریانی که با بازگشت به اصول اولیه و اصالت‌ها، مشروطه را به عنوان یکی از مسایل مستحدثه به تفسیر ولایتی تفکر شیعه یعنی ولایت نایب امام در عصر غیبت و اگذار می‌کند و از این جنبه معتقد است که مسایل مستحدثه، مقدس نیستند.

نظریه مشروطه مطلق، مرجعیت تغییرات جریان اول بود. در افکار و اندیشه‌های پیروان این نظریه که از آنها تحت عنوان ترقی خواهی مقلدانه نام برده شد مشروطه، فرزند روحانی بلاد فرنگستان و زاینده فکر اجتماعی، تحولات تاریخی و سیر نوزایی فرنگیان است. این نظام، سال‌ها در بلاد مختلف فرنگستان امتحان تاریخی خود را پس داده بود و به عنوان یک نظام مترقی و متجدد، شرایط رشد و پیشرفت دنیای مسیحیت را فراهم ساخته بود. دستاوردهای مدرنیته و مدرنیسم در اروپا، زاینده پذیرش چنین نظام‌هایی بود.

نگاه پیروان نظریه مشروطه مطلق به این پدیده، یک نگاه کاملاً ابرارگرایانه بود و این نگاه ابرارگرایانه نیز، به سطح آگاهی‌های آنها از تمدن فرنگی بستگی داشت. عالی‌ترین سطح تحلیل پیروان این نظریه از مفهوم مشروطه، همان برداشت میرزا ملکم خان و اصحاب اندیشه وی از ترقی بود. این‌ها معتقد بودند همان طوری که عقل ایرانی در اخذ تمدن فرنگی مدخلیتی برای تشخیص و تفکیک ندارد و باید اختراعات فرنگستان را

تمنای ترقی به شیوه فرنگستان که نزدیک به یک صد سال آتش در خرمن بخشی از کارگزاران سازمان سیاسی و اقتصادی نظام قاجاریه انداخته بود، سرانجام در انقلاب مشروطه به ثمر نشست. نوستالوژی پیشرفت و اتوپیای ترقی در فقدان نظم فکری، عدم انسجام رهبری سیاسی و بلوای تضاد تاریخی مشروطه و استبداد، شرایط تحقق پیدا کرد.

انقلاب مشروطه در مرحله نفی وضع موجود، خاستگاه آزادی، استقلال و حاکمیت آرمان‌های مذهبی مردم ایران و تحت رهبری‌های متفکران مذهبی به پیروزی رسید؛ اما در مرحله تأسیس نظام مطلوب، میدان آزمایش و تحقق اتوپیای ترقی و پیشرفت گردید. این که چرا جریان تجددطلب مذهبی حاکمیت اندیشه خود را بر ساختار نظام سیاسی حاصل از انقلاب بزرگ عدالت خواهی و قانون طلبی مردم ایران از دست داد، به بررسی‌های دقیق و عمیقی نیاز دارد که در حوصله این بحث نیست؛ اما در این مسأله تردیدی نیست که ارکان نظام انقلابی ایران که به انقلاب مشروطه معروف گردید، مطلقاً جولانگاه اندیشه‌های تجددطلبی و ترقی خواهی مقلدانه شد. نظام مشروطه ایران برخلاف انقلاب مشروطه تحقیق یک نظام فرنگی مآب بود. برخلاف پاره‌ای از داوری‌های غلط عده‌ای مورخان و محققان، انقلاب عدالت خواهی و قانون طلبی مردم ایران که به انقلاب مشروطه معروف شد، یک انقلاب برخاسته از عمق خواسته‌ها، مطالبات، باورها و ارزش‌های جامعه ایرانی بود؛ اما هیچ دلیل منطقی در دست نداریم که ناچار باشیم بپذیریم نظامی هم که به نام نظام مشروطه روی کار آمد، چنین ویژگی‌هایی داشته است.

انقلاب‌های بزرگ اجتماعی، دو مرحله دارند: یکی مرحله نفی وضع موجود، و دیگر مرحله تأسیس نظم مطلوب. مرحله نفی وضع موجود از نظر منطقی و عقلی، محل چالش‌های فکری و سیاسی جوامع انقلابی نیست. چرا؟ چون کم‌تر می‌توان نیروی اجتماعی و سیاسی مبارزی را پیدا کرد که به نفی وضع موجود معتقد نباشد؛ در غیر این صورت مفهوم مبارزه انقلابی، مفهوم بی‌خاصیتی خواهد بود. در انقلاب مشروطه نیز، در مرحله نفی وضع موجود به ندرت می‌توانیم متفکر و جریانی را پیدا کنیم که خواستار ابقای نظام سیاسی اجتماعی ایران آن عصر باشد.

همان طور اخذ کند که آنها ساخته اند، مشروطه حقیقی و درست نیز، آن است که در فرنگستان اجرا شده. ایرانی حق ندارد از پیش خود اختراعی در مشروطه کند و آن را با باورها و ارزش های خود منطبق کند.

مشروطه در این تلقی، مانند کالا یا ابزار بود. همان طور که ما می توانستیم تلگراف اروپا را به ایران منتقل کنیم و در این جا کار کند، می توانیم مشروطه را نیز از بلاد فرنگستان اخذ کنیم؛ به شرطی که عقل خود را در آن دخالت ندهیم. بنابراین جریان اول به پیروی از همان سنت ترقی خواهی مقلدانه، از حوزه اقتصادی وارد سیاست شد و با تسلط بر ارکان نظم سیاسی جدید و در اختیار گرفتن بخش اعظمی از امکانات جامعه، راه را بر قبیان دیگر تنگ کرد. فتوای نهایی این جریان؛ انسداد عقل، بستن باب تفکر و اصالت بخشیدن به تقلید بود. پیروان تفکر میرزا ملکم خان در این دوره، به وسیله افرادی چون تقی زاده، ملک المتکلمین، سید جمال واعظ اصفهانی و سایر کارگزاران تجددخواه قاجاری پرچم داری این جریان را در تأسیس نظام

مشروطه در دست داشتند. جریان دوم که از آنها تحت عنوان پیروان مشروطه مشروعه یاد می کنیم، به درستی رهبری اصلی انقلاب مشروطه را در دست داشت؛ اما در مرحله تأسیس نظام مطلوب طرح مدون و مشخصی که در برگیرنده آرمان ها و ارزش های پذیرفته شده جامعه ایرانی باشد، در دست نداشتند. فهم پیروان مشروطه مشروعه از نظام مشروطه مانند فهم پیروان نظریه اول یک فهم تاریخی بود؛ یعنی اگر پیروان نظریه اول چهره مطلوب تاریخی مشروطه را همان مدل استاندارد شده اتوپیای ترقی فرنگی می دیدند، پیروان مشروطه مشروعه این چهره تاریخی را نه در مفهوم نظام سیاسی صدر اسلام، بلکه در مفهوم قانون گرایی شریعت اسلام جست وجو می کردند.

در افکار و اندیشه های آنها، مشروطه یعنی حکومت قانون، و قانون گرایی هم یکی از اهداف بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود. اصلاً رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بود که با تبعیه قوانین شریعت در زندگی مردم، راه و روش و اهداف آنان را بر نظم پایه گذاری کند تا اربابان قدرت و طاغوت های امت، دل یخواهانه در آنها تصرف نکنند.

جریان دوم نه تنها هیچ نقدی بر ماهیت نظام جدیدی که به نام مشروطه در ایران شکل می گرفت نداشت، بلکه با تأویل های دینی، راه را برای قدسی کردن مشروطه فراهم کرد. در ادبیات این دوران مفهوم قدسی شدن مفاهیم سیاسی، تحت عناوین مجلس مقدس، دارالشورای مقدس، بانک مقدس و ده ها کالای مقدس دیگر، از نتایج تأویلات مقدس مآبانه جریان دوم بر مشروطه بود. متفکران بزرگی چون آخوند خراسانی، میرزای نائینی، سید محمد طباطبائی، سید عبدالله بهبهانی از طرفداران این جریان بودند.

توجه بیش از حد پیروان این جریان به ساختار نظام استبدادی حاکم بر ایران و ضرورت تبدیل این نظام به یک نظام غیر استبدادی، قدر مقدور آنها از حاکمیت اسلامی در عصر غیبت بود. همین توجه بیش از حد به ساخت نظام سیاسی باعث شد که این جریان، از تأثیر نظام سیاسی جدید بر ارکان فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و یافت اجتماعی جامعه غفلت کند. بنابراین نظام مشروطه بر اساس جریان اول و دوم قابل انتقاد نبود.

۶۶

اساس قانون مشروطه لباسی
است به قامت فرنگستان
دوخته که اکثر و اغلب، طبیعی
مذهب و خارج از قانون الهی
و کتاب آسمانی هستند.
هویدا است این فرقه فرنگان
[فرنگیان که سپاس دین و
آیین ندارند...]

۹۹



تنظیمات ملکیت و انتظامات کلیه و حفظ حقوق و نفوس شان در تحت آن قانون... باشد؛ و الا حیات و زندگانی صورت نیندد؛ بلکه مجبور از مشروطیت نیز خواهند بود... دین اسلام، اکمل ادیان و اتم شرایع است و این دین، دنیا را به عدل و شوری گرفت آیا چه افتاده است که امروز باید دستور عدل ما از پاریس برسد و نسخه شورای ما از انگلیس بیاید.^۱

از سوی دیگر، نظریه پیروان جریان دوم را به چالش کشید که چه دلیل عقلی و شرعی برای قدسی کردن یک مسأله مستحده و عرفی در دست دارید؟ بدیهی است که چالش‌های شیخ فضل الله نوری و اصحاب فکری وی با گرایش‌های مشروطه خواهی، گرایش‌های دفاع از نظم کهن نظام سلطنتی قاجاری نبود. شیخ در ضرورت چنین تغییری تردید نداشت؛ هم چنان که خود وی یکی از رهبران موج اول انقلاب بود؛ اما استدلال وی مبنی بر هم ساز کردن نظام سیاسی انقلابی ایران بر بافت اجتماعی و فکری آن دوران، یک استدلال عقلی و جامعه شناسانه بود. شیخ فضل الله نوری بر خلاف دو جریان دیگر، نقاد مشروطه بود. مخالفت وی با نظام مشروطه، بر نقادی شرعی و عقلی وی بر این نظام تکیه داشت. در حالی که هر دو جریان مشروطه

از دیدگاه جریان اول به این دلیل قابل نقد نبود که محصولی بود از علم فرنگی، و عقل ایرانی و جاهت نقد علم فرنگی را نداشت؛ و از دیدگاه جریان دوم، تقدس نظام مشروطه، علت عدم نقدپذیری آن بود؛ تقدسی که به اعتبار قدر متیقن و قدر مقدور بودن مشروطه، از نظام اسلامی در دوران غیبت حاصل شده بود.

جریان سوم که از این جریان تحت عنوان «پیروان نظام سیاسی مشروطه» یاد می‌کنیم، از دو جهت به نقادی مشروطه پرداخت؛ از یک سو نظریه پیروان جریان اول را به چالش کشید که عقل مسدود نیست و باب تفکر باز است و نظام مشروطه هم بر اساس استدلال شماییک نظام فرنگی است. پذیرش چنین نظامی که در بستر اجتماعی، سیاسی و فکری فرنگستان رشد کرده، وقتی عقلانی است که تأثیرات آن را در ساخت اجتماعی ایران ارزیابی می‌کنیم.

«اساس قانون مشروطه لباسی است به قامت فرنگستان دوخته که اکثر و اغلب، طبیعی مذهب و خارج از قانون الهی و کتاب آسمانی هستند. هویدا است این فرقه فرنگان [فرنگیان] که سپاس دین و آیین ندارند، قهراً و بالضروره ناگزیر از تأسیس... قانونی خواهند بود که اساس مملکت داری و سیاست گذاری و



آیت‌الله طباطبائی، شیخ فضل‌الله نوری
و جمعی دیگر از روحانیون

ایرانی در هیچ دوره‌ای از ادوار تاریخی خود، هیچ دین، مذهب، آیین و اندیشه‌ای را جز در بستر تفکر نپذیرفت. در دوران معاصر علی‌الخصوص بعد از جنگ‌های ایران و روس نسلی در ایران ظهور کرد که شدیداً این سنت عقلی را به چالش طلبید. این نسل نزدیک به دو بیست سال به تقلید دعوت کرد. این نسل با عدول از سنت ایرانی با ناامیدی از شکست در یک جنگ سال‌ها ریشه تفکر را در جامعه ایرانی خشکاند و به صورت‌های مختلف درباره اصالت تقلید و تعطیلی عقل فتوا داد. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری اگر قربانی انقلاب مشروطه شد، در واقع قربانی دفاع از سنت فکری ایرانی گردید. او نه تنها تقلید و تعطیلی عقل را در مقابل کالاهای فرهنگی قبول نکرد؛ حتی مقدس کردن یک پدیده عرفی و اجتماعی را نیز دور از سنت عقلی دینی خود دانست.

به هر حال سه پاسخی که به یک سؤال تاریخی در مقطعی از تحولات جامعه ما داده شد، به هر دلیلی، به حاکمیت مطلقه یک پاسخ منجر گردید. انقلاب مشروطه، چشم انداز تحقق اتوپیای ترقی خواهی مقلدانه شد و راه را برای نقد خود به کلی مسدود کرد. جریان اول و دوم انقلاب مشروطه به یک اتحاد تاکتیکی در موج دوم انقلاب مشروطه رسیدند و نقادی‌های جریان سوم را در نطفه درهم کوبیدند؛ اما این اتحاد تاکتیکی دیری نپایید. جریان ترقی خواهی مقلدانه با سلطه مطلقه خود بر دستاوردهای انقلاب مشروطه، راه را بر شکل‌گیری

خواه اصلاً با منطق عقلی و شرعی، نقدی بر پدیده مشروطه نداشتند. جریان اول مرجعیت بی‌چون و چرای فرهنگی بودن آن را پذیرفته بود و راه نقادی را با این پذیرش به کلی مسدود کرد، و جریان دوم با مقدس کردن این پدیده اجتماعی، امکان نقد آن را منتفی نمود، و عجیب است که شیخ فضل‌الله، نقاد این پدیده جدید، مورد تهاجم این دو جریان است؛ جریانی که گفت: مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا با زحمات چندین ساله اختراع کردند و چون هر چیز اختراعی را بخواهیم از مآخذش برداریم، باید با تمام جزئیات و آلات آن برداریم.^۲

و جریان دیگری که می‌گفت: چون بحمدلله تعالی و حسن تأییده و به توجّهات مقدسه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه اساس این مجلس مقدس بر امور مذکور مبتنی است؛ لہذا... اقدام در موجبات اختلال آن، محاذ و معانده با صاحب شریعت مطهره... و خیانت به دولت قوی شوکت است.^۳

شیخ فضل‌الله نوری و اصحاب وی در بلوای مشروطه و استبداد، تابع سنت عقلی هستند. سنت عقلی، به منزله نقد یک پدیده اجتماعی است. هیچ عاقلی نقد یک پدیده اجتماعی را به منزله نفی آن پدیده یا نفی هرگونه تغییر و دگرگونی تلقی نمی‌کند. به تعبیر دیگر، شیخ فضل‌الله نوری در بلوای مشروطه و استبداد، به نوعی تابع سنت ایرانی است؛ سنتی که در همه ادوار تاریخی هیچ‌گاه فکر اجتماعی، نظام سیاسی و پدیده‌های جدید را بر اساس تقلید نپذیرفت.

فرایند تحول تاریخی ایران در ادوار مختلف، به مامی آموز که



دولت جدید در ایران فراهم ساخت. استبداد بسیط نظام قاجاری، در انقلاب مشروطه به دولت مدرن رسید و به قول مرحوم شیخ فضل الله نوری، استبداد مرکب در ایران متولد شد. اگر در استبداد بسیط شاه و الیگارش و وابسته به سلطنت دایره‌ای به دور خود کشیده و مردم را از فضولی کردن در محدوده این دایره معاف کردند، از آن طرف بخش اعظمی از مسایل سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی مردم از طریق نهادهای سنتی و اجتماعی بدون دخالت اژدهای دولت^۴ حل و فصل می‌گردید؛ اما استبداد مرکب که استبداد دولت مدرن بود وقتی با انقلاب مشروطه برارکان قدرت مستقر شد، دایره‌ای را که به دور نظام سلطنتی کشیده شده بود، برداشت و این دایره را به دور مردم کشید. مردم حق نداشتند پای خود را خارج از این دایره بگذارند. اژدهای دولت، سایه سنگین خود را نه تنها بر زندگی اجتماعی، بلکه بر زندگی خصوصی مردم ایران نیز گستراند. استبداد مرکب مشروطه در کم‌تر از یک دهه به ذات خود برگشت و از طریق ترقی خواهی مقلدان در دیکتاتوری منور! رضاخانی استحاله شد و دور جدیدی از حاکمیت تجددطلبی مقلدان ایرانی آغاز گردید؛ حاکمیتی که تصور می‌کرد کلیه جریان‌های تجددطلبی غیرمقلدان را در نطفه نابود کرده است.

دولت جدید در ایران فراهم ساخت. استبداد بسیط نظام قاجاری، در انقلاب مشروطه به دولت مدرن رسید و به قول مرحوم شیخ فضل الله نوری، استبداد مرکب در ایران متولد شد. اگر در استبداد بسیط شاه و الیگارش و وابسته به سلطنت دایره‌ای به دور خود کشیده و مردم را از فضولی کردن در محدوده این دایره معاف کردند، از آن طرف بخش اعظمی از مسایل سیاسی، اقتصادی، حقوقی و اجتماعی مردم از طریق نهادهای سنتی و اجتماعی بدون دخالت اژدهای دولت^۴ حل و فصل می‌گردید؛ اما استبداد مرکب که استبداد دولت مدرن بود وقتی با انقلاب مشروطه برارکان قدرت مستقر شد، دایره‌ای را که به دور نظام سلطنتی کشیده شده بود، برداشت و این دایره را به دور مردم کشید. مردم حق نداشتند پای خود را خارج از این دایره بگذارند. اژدهای دولت، سایه سنگین خود را نه تنها بر زندگی اجتماعی، بلکه بر زندگی خصوصی مردم ایران نیز گستراند. استبداد مرکب مشروطه در کم‌تر از یک دهه به ذات خود برگشت و از طریق ترقی خواهی مقلدان در دیکتاتوری منور! رضاخانی استحاله شد و دور جدیدی از حاکمیت تجددطلبی مقلدان ایرانی آغاز گردید؛ حاکمیتی که تصور می‌کرد کلیه جریان‌های تجددطلبی غیرمقلدان را در نطفه نابود کرده است.

پی‌نوشت:
۱. هما رضوانی، لویح آقا شیخ فضل الله نوری، ص ۶۲.
۲. سید حسن تقی زاده، روزنامه مجلس، ش ۱۳۱.
۳. جبل المتین، س ۱۴، ش ۲۱۴، ربیع الثانی ۱۳۲۵.
۴. نامی است که توماس هابز بر اثر معروف خود نهاده است و دولت بد را به «اژدها» تعبیر می‌کند.
۵. این مطلب بخشی از مقاله «مقایسه دیدگاه جریان‌های فکری عصر مشروطه نسبت به تجدد» است که در شماره ۶ مجله آموزه چاپ شده است.

دکتر اعظم السادات افشین فر، دکترای تاریخ و مدرس دانشگاه
در گفت و گو با سرو مطرح کرد:

مشروطه؛ الهام بخش جنبش های عدالتخواه

تاریخ ایران معاصر در گذرگاه نهضت عدالتخواهانه مشروطه دچار تغییرات بنیادین و نویینی شد. قیام مشروطه نه تنها تاریخ معاصر را به پیش و پس از آن تقسیم کرد، بلکه به جنبش های انقلابی و آزادی خواهی ایران تا پیروزی انقلاب اسلامی هویت عدالت خواهی بخشید. در شناخت تحولات تاریخی دوران مشروطیت با دکتر اعظم السادات افشین فر، دکترای تاریخ اسلام و مدرس دانشگاه گفت و گو کرده ایم که از نظر می گذرانید.



لیلا کریمی



نقش و تاثیر روحانیت به ویژه مراجع تقلید را در نهضت مشروطه چگونه ارزیابی می کنید؟

مردم ایران با روحیه مذهبی که داشتند به شدت کلام روحانیون و علما بر روی افکار و عملکردشان تاثیرگذار بود و با شکست قاجار از دولت روس ها علما به صحنه جهاد آمدند و مردم را به جهاد دعوت کردند بنابراین کم کم علما از قالب همراهی با حکومت خارج شدند و برای دفاع از حقوق مردم در مقابل حکومت ایستادگی کردند، بنابراین علما و مراجع تقلید نقش موثری در روشنگری مردم آن دوران داشتند.

از نحوه شکل گیری نهضت مشروطه بیشتر بگویید.

اگر نیم نگاهی به قیام مردم و نحوه شکل گیری جنبش نهضت مشروطه بخواهیم داشته باشیم، باید زمینه آن را در شکل گیری قرارداد های ننگین حکومت ناصرالدین شاه قاجار جستجو کنیم. ابتدا قرارداد روتر و دوم قرارداد تنباکو که هر دو استقلال مردم ایران را به خطر انداخت؛ شاید این نوع قرارداد ها اقتصادی بود اما منابع و منافع کشور را در اختیار بیگانگان قرار می داد. مخالفت و ایستادگی مردم و علما و مراجع تقلید در ارتباط با تحریم قرارداد تنباکو منجر به تجربه شیرین مردم از این اتحاد مقابل حکومت قاجار شد که این امر زمینه قیام علیه استبداد شاهنشاهی قاجار را فراهم کرد.

چگونه نهضت مشروطه تبدیل به نهضت مشروطه مشروعه شد؟ و نیز نقش و تاثیر علما به خصوص شیخ فضل الله نوری در نهضت مشروطه مشروعه را چگونه ارزیابی می کنید؟

غرب گرایانی که خودشان را روشنفکران زمان می دانستند، در تلاش بودند تا افکار غرب گرایانه را در حکومت جدید - نهضت مشروطه - منتشر کنند و این رنگ خطری برای علما و مراجع تقلید به خصوص شیخ فضل الله نوری بود. در حقیقت علمایی که در شکل گیری تفکر حکومت عدالتخواهانه نقش اساسی داشتند و در خط مقدم مبارزه با استبداد قاجار صف آرایی کرده بودند با دیدن موفقیت های نهضت مشروطه به عنوان یک جریان همه گیر و همه جانبه در کشور، زاویه خود را با کسانی که مشروطه را به

اوضاع سیاسی اجتماعی ایران، قبل از قیام مشروطه و نحوه شکل گیری جنبش نهضت مشروطه چگونه بود؟

قبل از اینکه شاهد قیام مشروطه و جریان عدالتخواهی مردم ایران باشیم، شاهان قاجار با مدل حکومت استبداد مطلقه بر همه ارکان حکومت و مردم قدرت نمایی می کردند. مردم ایران با یک زندگی معیشتی محدود از وضعیت سیاسی اقتصادی و... سایر کشورهای دیگر بی اطلاع بودند.

شاید بتوان گفت یکی از مهم ترین اتفاق هایی که باعث رنجش مردم ایران از حکومت استبدادی قاجارها شد؛ دو شکست پیاپی فتحعلی شاه قاجار از روس ها بود که این شکست برای مردم ایران به شدت غم انگیز و غیر قابل تحمل بود چون در گذشته تاریخی مردم ایران، آقا محمد خان، اولین پادشاه قاجار بخش هایی از خاک روسیه را تصاحب کرده بود و در زمان فتحعلی شاه قاجار در دو حمله روس ها شکست سختی را به ایران تحمیل کرده بودند، بنابراین این موضوع زمینه نارضایتی مردم ایران را حکومت قاجار ایجاد کرد تا دورانی که ناصرالدین شاه براریکه قدرت تکیه زد و در دوران طولانی حکومت او بر مردم، بی عدالتی و استبداد به حد اعلای خود رسید و نیز این مسائل مصادف با انعقاد قرارداد های سنگین و ننگین شاه قاجار با کمپانی های انگلیسی شد.

باید گفت به خاطر عدم و کمبود شدید مطبوعات و نیز از طرفی فضای بسته سیاسی حکومت قاجار، اخبار حکومتی دیر به گوش مردم می رسید، اما از آنجایی که در دوران فتحعلی شاه تعدادی از جوانان و نوجوانان برای تحصیل به اروپا رفته بودند و با نوع حکومت دموکراسی و مفاهیمی چون قانون، ملیت، حقوق بشر و... در اروپا آشنا شده بودند، کم کم به بدنه حکومت این مفاهیم را تزریق کرده و مردم با این نوع حکومت، مفاهیم نوین و وقایع جهان به سرعت آشنا و مطلع شدند و احساس عقب افتادگی نسبت به تحولات خارج از ایران داشتند. قبل از نهضت مشروطه اوضاع اجتماعی و اقتصادی مردم اسف بار بود. مردم در فقر زندگی می کردند و ظلم حاکمان محلی و ایالت ها بر مردم به شدت چشمگیر بود اما غافل از نقش علما و مراجع تقلید در آگاه سازی مردم نباید شد.



در تاریخ معاصر از دو گروه مشروطه خواهان و مشروعه خواهان یاد شده است در مورد این دو گروه بیشتر توضیح دهید.

مشروطه خواهان غالباً روشنفکران غرب‌گرایی بودند که مبهوت و مدهوش پیشرفت‌های کشورهای اروپایی شده بودند و تفکرشان بر پایه این بود که مسیر پیشرفت و توسعه اروپا را باید در ایران پیش بگیریم تا کشوری آباد داشته باشیم. آنها معتقد بودند به خاطر عدم تجربه در زمینه اداره حکومت دموکراسی غربی باید جای پای اروپاییان بگذاریم! اما مشروعه خواهان بر این باور بودند که اسلام شیعی دارای ظرفیت‌های بالفعلی همچون گذشته است که مسلمانان از برترین ملت‌های عالم با دانشمندان شیعی قرار داده بود. به عنوان مثال ایران در دوران‌های مختلف و بعد از ورود اسلام، درخشش‌های عظیمی در توسعه و آبادانی داشته است و به نوعی الگویی برای کشورهای دیگر در حکومت‌داری، توسعه، عدالت و... بود بنابراین علما و مراجع تقلید معتقد بودند با تکیه بر این ظرفیت‌ها می‌توان رفاه، آزادی و عدالت را در قالب نهضت مشروطه مشروعه برای مردم ایران به ارمغان آورد.

عنوان یک حکومت غرب‌گرا در نظر داشتند، مشخص کردند. شیخ فضل الله نوری به عنوان یکی از رهبران نهضت مشروطه مشروعه علیه حکومت مشروطه‌ای که تلاش در شکل دهی یک حکومت غربی ضد اسلام داشت، دست به قلم شد. در واقع مشروطه مشروعه با پافشاری علمای آزادی خواه شکل گرفت. علما بر این نظر بودند که اگر قرار است کشور قانون مند شود، این قانون باید بر مبنای احکام اسلام تدوین شود.

زمینه‌های فکری جنبش مشروطیت بر پایه چه مفاهیمی شکل گرفت؟

اگرچه در بسیاری از متون نهضت قیام مشروطه شاهد مفاهیمی چون ترقی، قانون، آبادانی، دموکراسی، مطبوعات، ملیت، حقوق بشر، آزادی و... هستیم اما اولین مفهومی که مردم در قیام مشروطه دنبال کردند مفهوم «عدالتخواهی» در نهاد عدالتخانه بود. مردم خواستار مجلسی بودند که کلیه قدرت‌ها را تحت لوای قانون محدود کند.

احزاب سیاسی فعال و چهره‌های فعال سیاسی از خط مشی سیاسی‌شان و اهداف پیش روی نهضت عدالتخواه مشروطه، یک شخص مستبد را در راس هرم قدرت ایران قرار دهند و این گونه یک شاه مستبد جانشین نهضت مشروطه شد.

برخی از مورخان مشروطیت را سر فصل تاریخ معاصر ایران و سر آغاز دوران تجدد می‌دانند، رویکرد شما نسبت به این نگرش چیست؟

به نظرم رویکرد تجدد در ایران، کم کم از زمان ورود روشنفکران غرب‌گرا بعد از تحصیل در اروپا به کشور آغاز شد. شاید رویکرد و صف‌آرایی این طیف تجددگرا با روحیه عدالت‌خواهی مردم همراه نبود، اما به مرور زمان روحیه تجددخواهی تقریباً همزمان با پیروزی نهضت مشروطه قالب شد و بیشتر جریان‌های سیاسی و فکری در ایران از این گروه نشأت گرفت. بنابراین با پیروزی و حکومت رضاشاه پهلوی تجددگرایی بروز بیشتری یافت. شاید تا قبل از حکومت رضاشاه عاملی که با تمام قوا موضوع تجددگرایی را در ایران به عنوان یک اصل در قدرت محسوب

قالب افکار عمومی جامعه ایران در دوران مشروطه از چه گروهی تأثیر بیشتری پذیرفته بود؟

در اوایل نهضت مشروطه، قالب اندیشه‌ی مردم ایران از علما تأثیر گرفته بودند. نقش علما در آگاه‌سازی و تهییج مردم برای قیام علیه استبداد قاجار پررنگ بود اما به مرور با شروع دوران حکومت استبدادی محمدعلی شاه قاجار و بعد از فتح تهران، نفوذ غرب‌گرایان تحت عنوان فاتحان تهران بیشتر شد به طوری که این گروه کم کم در نفرات اول قدرت نفوذ بیشتری پیدا کردند، بنابراین این جریان غرب‌گرایان تأثیر را بر حکومت مشروطه گذاشتند.

عوامل خارجی در انحراف جنبش مشروطیت موثر بوده است؟ نقش قدرت‌های استعماری به خصوص انگلیس و نظام استبدادی در شکست نهضت مشروطه چه بود؟

انگلیسی‌ها به واقع موج سوارهای خوبی هستند، شاید از ابتدا با موج نهضت مشروطه، قیام مردم علیه استبداد، استقلال و آزادی خواهی موافق هم نبودند، اما زمانی که دیدند یک جریان عمیق عدالتخواهی و آزادی خواهی در ایران شکوفا شده است در مسیر این موج خروشان موج سواری کردند، بنابراین انگلیسی‌ها برعکس روس‌ها که با نهضت مشروطه تقابل داشتند، نیروها و نفوذی‌های خود را وارد جریان نهضت مشروطه کردند و تاریخ نشان داد آنها در این مسیر موفقیت‌هایی کسب کردند. انگلیسی‌ها صبورانه در شرایطی که پادشاهان قاجار گوش به فرمانشان نبودند و نگران نفوذ روس‌ها در دربار قاجار بودند، خودشان را مقابل موج عدالت‌خواهی مردم ایران با ورود نفوذی‌هایشان در ارکان نهضت مشروطه همراه نشان دادند که در نهایت انگلیسی‌ها، رضاشاه پهلوی را بر مسند حکومت نشاندند.

آنچه در تاریخ کاملاً مشهود است انگلیسی‌ها بعد از انقلاب ۱۹۱۷ بلشویک روسیه که منجر به ترک روس‌ها از خاک ایران شد سیاست خود را تغییر دادند. انگلیسی‌ها بهتر دیدند یک عامل مستبد چون رضاشاه را به قدرت برسانند و از طریق آن به خواسته‌ها و اهداف پلید سیاسی و اقتصادی و... خود دست یابند. انگلیسی‌ها منفعت را در این دیدند به جای نگرانی خروج

۶۶

**مشروطه مشروعه با پافشاری
علمای آزادی خواه شکل
گرفت. علما بر این نظر
بودند که اگر قرار است کشور
قانون مند شود، این قانون
باید بر مبنای احکام اسلام
تدوین شود.**

۹۹

شود تا بسیاری از ابعاد مبهم این نهضت و نقش آفرینانش برای نسل امروز و فردا آشکار شود و قطعا عبرت‌های خوبی می‌توان از آن کسب کرد.

کند، به این شکل وجود نداشت و در نهایت اوج تجددگرایی در ایران با حکومت رضاشاه شروع شد.

آیا در زمینه مشروطه‌شناسی و مشروطه‌پژوهی، توانسته‌ایم

آیا می‌توان انقلاب مشروطه را سرآغازی برای جنبش‌های آزادی‌خواهی به خصوص پیروزی انقلاب اسلامی ایران دانست؟ نهضت مشروطه به عنوان یک نهضت عدالت‌خواه می‌تواند سرآغازی برای جنبش‌های آزادی‌خواه پس از خودش باشد. زمانی که یک جریان اعتراضی، یک جنبش و حتی یک شورش به یک موفقیتی دست یابد، خود یک تجربه موفق است بنابراین انگیزه‌ای برای اشخاص دنبال‌کننده جنبش‌های مشابه است و قطعا تجربه موفق پیروزی نهضت مشروطه در مقابل استبداد مطلقه قاجارها خود الگویی برای سرآغاز جنبش‌های پس از مشروطه شد.

این بخش از تاریخ معاصر ایران را به خوبی نهادینه کنیم؟ در زمینه مشروطه‌شناسی قطعا پژوهش‌های بسیاری در ایران صورت گرفته است، اما پیچیدگی‌های نهضت مشروطه را نباید نادیده بگیریم. مورخانی که در این زمینه قلم زدند یا بسیار مدافع مشروطه غربگرا و یا بسیار مدافع مشروطه مشروع بودند، شاید پژوهش‌های منصفانه در این حوزه کمتر دیده شده است و با وجود اینکه نهضت مشروطه، تاریخ معاصر ایران است اما وجود این آسیب‌ها منجر به ابهامات این نهضت شده است البته منابع دست اول هم در این زمینه دردسترس نیست. به هر حال در خصوص نهضت مشروطه باید پژوهش‌های بیشتری انجام

۹۹

مشروطه؛ راه حل ایرانی عدالت

دوران استبداد حکومت قاجار مردم را به جان آورده بود. مردم قیام کردند، دلسوزان جامعه قیام کردند؛ پیشرو آنها هم علمای دین بودند. در نجف، مرجع تقلیدی مثل مرحوم آیه‌الله آخوند خراسانی؛ در تهران سه نفر عالم بزرگ - مرحوم شیخ فضل الله نوری، مرحوم سید عبدالله بهبهانی، مرحوم سید محمد طباطبایی - پیشوایان مشروطه بودند. پشتوانه‌ی اینها هم دستگاه حوزه‌ی علمیه در نجف بود. اینها چه میخواستند؟ اینها میخواستند که در ایران عدالت برپا شود؛ یعنی استبداد از بین برود. وقتی که جوش و خروش مردم دیده شد، دولت انگلستان که آن وقت در ایران نفوذ بسیار زیادی داشت و از عواملی در میان روشنفکران برخوردار بود، اینها را دید و نسخه‌ی خودش را به اینها القاء کرد. البته در بین همان دلسوزان هم عده‌ای از روشنفکران بودند. حق آنها نباید ضایع شود؛ لیکن یک عده روشنفکر هم بودند که مزدور و خود فروخته و از عوامل انگلیس محسوب میشدند. باری؛ مشروطه، قالب و ترکیب حکومتی انگلیس بود. این روشنفکران به جای این که دنبال دستگاه عدالت باشند و یک ترکیب ایرانی و یک فرمول ایرانی برای ایجاد عدالت به وجود آورند، مشروطیت را سرکار آوردند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که این نهضت عظیم مردم که پشت سر علما و به نام دین و با شعار دین خواهی بود، بعد از مدت بسیار کوتاهی منتهی به این شد که شیخ فضل الله نوری را - که این شهید بزرگوار همین جامد فون است - در تهران به دار کشیدند. اندک زمانی بعد، سید عبدالله بهبهانی را در خانه‌اش ترور کردند. بعد از آن هم سید محمد طباطبایی در انزوا و تنهایی از دنیا رفت. آن وقت مشروطه را هم به همان شکلی که خودشان میخواستند برگرداندند؛ مشروطه‌ای که بالاخره منتهی به حکومت رضاخانی شد!

سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی در اجتماع بزرگ مردم قم ۱۴/۰۷/۱۳۷۹



در ترازوی خدمت و خیانت

در پی تلاقق تمدن جدید غرب با جامعه ایران از دو قرن پیش به این طرف، نخبگان و خواص جامعه ماد و عکس العمل متفاوت در قبال فرهنگ جدید غربی از خود نشان دادند. عده‌ای با این جریان همراه شدند و جهت حرکت آن را پذیرفتند و عده‌ای دیگر این موج جدید را برنیتافتند و کوشیدند در برابر آن مقاومت کنند. معمولاً کسانی که به اروپا رفته و از نزدیک شیوه زندگی غربی را دیده و چشمیده بودند جزو کسانی بودند که فرهنگ و تمدن غربی را پذیرفتند و با آن همساز شدند و کسانی که با فرهنگ و سبک زندگی غربی مخالفت می‌ورزیدند اغلب جزو کسانی بودند که در داخل سرزمین‌های اسلامی سکونت و استقرار داشتند و زندگی غربی را در فرنگ لمس و حس نکرده بودند.



داود صلاحی

جرم طرفداری از شریعت و دفاع از عدالت بردار کشیدند و به گلوله بستند. اما شاخه معتدل غربگرا کسانی بودند که ظواهری از شریعت را پذیرفته بودند و با دین در محدوده زندگی شخصی و در دایره مناسک فردی مخالفتی نداشتند. حتی برخی از اینان خود نیز به این مدل سکولاریستی عمل می کردند؛ یعنی اهل عبادات فردی و نماز و روزه هم بودند، ولی اعتقادی به احکام اجتماعی اسلام نداشتند.

روشنفکران غربگرا، اعم از آنانی که صراحتاً در برابر دین موضع می گرفتند و آنانی که ظاهراً یا حتی باطناً به دین سکولاریزه شده ارادت داشتند، ولی در عمل تمدن غرب را عامل پیشرفت و ترقی می دانستند در ورود فرهنگ و سبک زندگی غربی به ایران و اضمحلال و افول فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی و آداب و رسوم سنتی و بومی، از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و اگر در مواردی هم به سنن و آداب کهن و بومی اهمیت دادند تنها با نیت مقابله با اسلام و فرهنگ دینی بوده و هیچ کارکرد عینی و ملموس دیگری برای سنن و فرهنگ ایرانی قائل نبودند. از جمله فعالیت های این عده از منورالفکرهای توان موارد ذیل را برشمرد: تفکیک سنت های بومی به دو بخش دینی و ملی و کوفتن بر طبل ایرانی بودن در برابر اسلامی بودن، جداسازی هویت اسلامی از هویت ایرانی و مساوی دانستن اسلام با عربیت، اعتقاد به رستاخیز پارس و رجوع به ایران باستان، آن هم با رویکرد تقویت ارکان پادشاهی در کشور، نه با رویکرد گرایش به فرهنگ و آیین و حکمت باستانی، تقلید محض و کور از غرب و مساوی دانستن غربی بودن و ظواهر غربی داشتن با متمدن و متجدد بودن، خرافاتی و کهنه دانستن هر عقیده ای که در مقابل تجدد و تمدن غربی قرار گیرد و تأکید بر این باور که «برای پیشرفت راهی جز عبور از مدرنیته نیست». اما اسلام گرایان برخلاف منورالفکرها با یکدیگر هم جهت نبودند و در بین خود به نزاع و درگیری فکری و حتی عملی مشغول بودند. شاخه نواندیشان دینی و علمای روشن اندیش، به حضور در میدان های سیاسی و اجتماعی و نقش آفرینی در عرصه های فکری و اعتقادی می شتافت و می کوشید با موج سهمگین غرب گرایی و فروگذاشته شدن دین در جامعه مقابله کند. نگارش متون دینی متناسب با نیازهای روز و با زبان و ادبیاتی جدید،

همچنین با عنایت به بافتار اجتماعی ایران در عصر قاجار، معمولاً کسانی که به اروپا مسافرت کردند از طبقه اشراف و درباریان و وابستگان دستگاه قجری بودند و به دلیل برخورداری از سواد و تحصیلات، طبقه نخبه و اندیشمند جامعه را نیز تشکیل می دادند و در واقع، پیوندی میان جریان نخبگی و تحصیل کرده با جریان ثروت و قدرت در جامعه شکل گرفت. در مقابل، کسانی که در داخل کشور در مقابل فرهنگ و تمدن غربی موضع گرفتند عمدتاً از طبقه عامه و متعلق به اقشار سطح پایین و فقیر جامعه بودند و تنها عده کمی از این افراد یعنی طبقه روحانیون به دلیل برخورداری از سواد و تحصیلات دینی جزو نخبگان و خواص اثرگذار جامعه محسوب می شدند.

در حقیقت، ما با یک طیف از نگاه ها و مواضع نسبت به غرب مواجه هستیم. یک سر این طیف کسانی هستند که کاملاً خود را در برابر تمدن و زندگی غربی باخته اند و فاقد هرگونه حق وجود و حق حیات فکری و اعتقادی مستقل می دانند. بنابراین به این سمت رفتند که از فرق سرتانوک انگشتان پای خود را در اختیار تمدن غربی قرار دهند و هیچ هویتی برای خویش قائل نباشند، مگر در ظل غرب و اضمحلال در آن. در سر دیگر این طیف، افرادی بودند که معتقد بودند غرب و تمدن غربی، در حقیقت، کفر و الحاد است که در کسوتی جدید و پس از قرن ها دوری از مصاف با اسلام، یعنی تقریباً از جنگ های صلیبی به این طرف، دوباره در تلاقی با تمدن اسلامی قرار گرفته و بر سر راه اسلام واقع شده است. بنابراین، هیچ سنخیتی میان تمدن اسلامی و غربی وجود ندارد. میان این دو سر طیف، گروه های دیگری هم بودند که نه آنچنان شیفته و مفتون تمدن غربی بودند که خود را پاک باخته باشند و نه آنقدر به اصول و مبانی اسلامی معتقد باشند که بخواهند غرب را پس از عبور از فیلتر اسلام بپذیرند.

طرفداران غرب یا روشنفکران غربگرا خود به دو دسته افراطی و معتدل تقسیم شدند. اسلام گرایان و علما و متفکران دینی هم خود به دو شاخه متصلب و معتدل تقسیم می شدند.

دسته افراطی غربگرا همان هایی بودند که فرهنگ و سبک زندگی غربی را به ایران وارد کردند و تمامی تلاش خود را معطوف نشر و گسترش این فرهنگ کردند. کسانی که حجاب از سر زنان برداشتند، قرآن ها و کتب مذهبی را در آتش سوختند و عالمان دینی را به

هم افزایی و اقدامات مناسب در عرصه عملی شکل گیرد. از طرف دیگر اجازه ورود بخش قابل توجهی از نیروهای فکری جوان و دین‌گرا را به جمع جریان نواندیش دینی نمی‌داد. از دیگر سو، با خنثی‌سازی فعالیت‌های این جریان، بخشی از آنچه را که این عده با مجاهدت و ایثار مال و جان و عمر خود بافته بودند بنبه می‌کرد و از هم می‌گسیخت. به طور خاص تئوری پردازی آنان در باب عدم دخالت دین در جامعه و به تعبیر سائر، دینی‌سازی سکولاریسم، به شدت به حرکت جریان نواندیش دینی صدمه می‌زد و این جریان را نامشروع و خارج از چارچوب دین جلوه می‌داد. در سویی دیگر، جریان واپس‌گرا به دلیل خردگریزی و دوری و بیگانگی از نیازهای زمان و شرایط زمانه، به جایگاه دین و عقاید اسلامی آسیب می‌زد و موجبات مضحکه و ریشخند دینداران و نیروهای مذهبی جامعه را چه در سطح تحصیل‌کردگان و روشنفکران و چه در سطح عامه مردم فراهم می‌کرد.

حضور در مجامع علمی و حتی محافل و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و مبارزه سلبی و ایجابی با ارکان حکومت نامشروع قاجار و پهلوی از مهم‌ترین فعالیت‌های این عده بود که معمولاً با از دست دادن بسیاری از امتیازات زندگی و حتی با از دست دادن جان خویش همراه می‌شد.

اما در این معرکه طاقت فرسا، دسته سنتی و واپس‌گرا و جزم‌اندیش اسلام‌گرا به یک جدال و منازعه فرساینده با دسته دیگر مبادرت می‌کرد و به جای همکاری و حمایت، با هرگونه مداخله و حضور اسلام‌گرایان در عرصه‌های نو و میدان‌های اجتماعی مخالفت می‌ورزید و به نپهی و نکوهش جریان نواندیش دینی می‌پرداخت؛ تا جایی که بعضاً کار به تکفیر هم می‌کشید.

این جریان عملاً بیشترین خدمت را به جریان روشنفکری غرب‌گرا می‌کرد. زیرا از یک طرف به فرسایش توان جریان روشن‌اندیش دینی می‌پرداخت و نمی‌گذاشت تمرکز آنان بر اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی در عرصه نظری و تلاش آنان بر

۹۹

روشنفکری در ایران بیمار متولد شد!

من چند سال قبل در یکی از دانشگاه‌ها گفتم روشن‌فکری در ایران بیمار متولد شد. اگر شما به تاریخچه‌ی روشن‌فکری نگاه کنید، این را تصدیق خواهید کرد. اصلاً روشن‌فکری در کشور ما از اول بیمار و وابسته به بیگانه متولد شد. الآن هم عرض می‌کنم که مفهوم تجدد نیز در کشور ما بیمار و معیوب و معلول متولد شد. تجدد در کشور ما به چه معنا بود؟ اینکه عرض می‌کنم، مربوط به اواخر دوران قاجار است؛ بعد در دوره‌ی رضا خان و بقیه‌ی دوره‌ی پهلوی هم اوج حرکتی بود که الآن دارم می‌گویم. در قاموس متجددین کشور ما «تجدد» به معنای تقلید از غرب بود. تقلید یعنی چه؟ یعنی شما بروید لباس کهنه‌ی کسی را بخرید و در روز عید به عنوان لباس نو تنان کنید. تفکرات قرن نوزدهمی فرانسه و انگلیس و بقیه‌ی مناطق اروپا وارد ایران شد. صد سال از بروز این تفکرات گذشته بود، اشکالات و خدشه‌ها و نسخ‌ها و رده‌های فراوانی هم بر آن وارد شده بود؛ تازه آقایان متجدد ایرانی، آن روز رفتند سراغ همان تفکرات، همان روش‌ها و حتی همان منش‌های شخصیتی ظاهری؛ یعنی لباس پوشیدن، ریش گذاشتن، سبیل گذاشتن و زلف گذاشتن. داگلاش نامی در یک گوشه‌ی فرننگ پیدا شده بود و سبیلش را به شکل خاصی اصلاح کرده بود؛ در ایران این سبیل شد! زمان جوانی ما بیتل‌ها خط ریش کج می‌گذاشتند؛ جوانهای ما بعد از آنکه سالها از بروز چنین پدیده‌ای گذشته بود، از آن‌ها تقلید می‌کردند! این، تجدد است؟! این، قهقرا رفتن و عقب‌گرد است؛ اینکه تجدد نیست.

سخنان رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از دانشجویان بسیجی ۱۳۸۴/۰۳/۰۵

استاد قاسم تبریزی در گفت وگو با سرو تشریح کرد؛

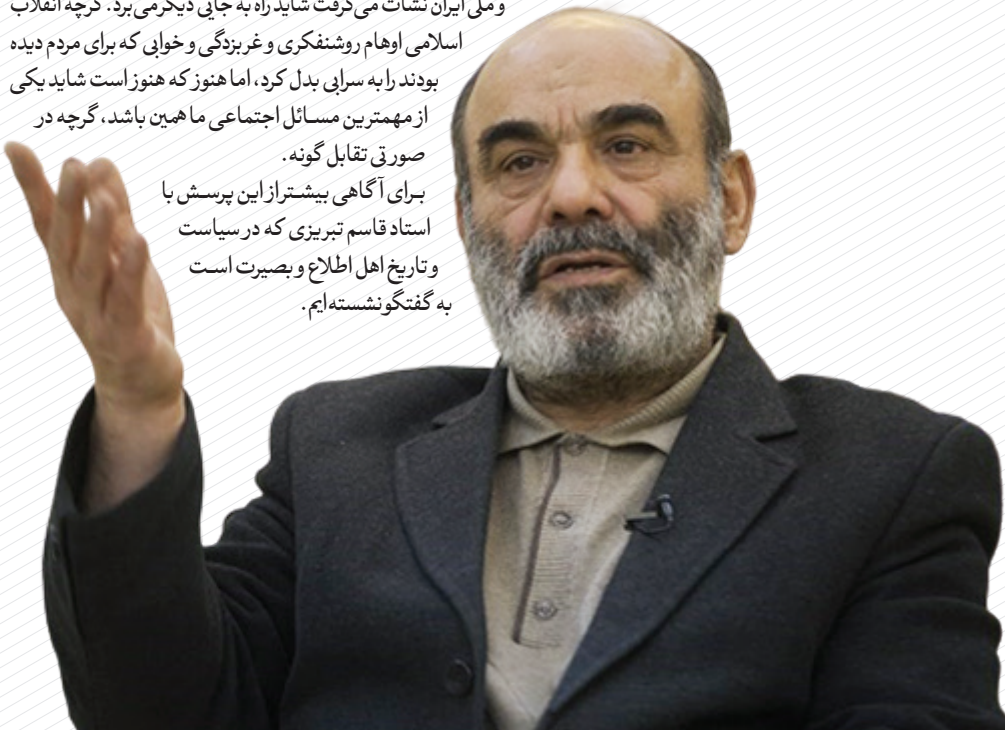
۱۵۰ سال روشنفکری در ایران

سال هاست که در خدمت و خیانت روشنفکران سخن رفته، هربار به بهانه های مختلف، که البته مشروطه از مهم ترین آنهاست. اینکه روشنفکری چه پدیده ایست و دریکی از مهم ترین مواجهات قوم ایرانی - یعنی مواجهه به مدرنیته - چه کرده است؟ پرسشی جدی است که بسیار جای تامل دارد. مواجهه ای که اگر از سر شناخت فرهنگ دینی و ملی ایران نشأت می گرفت شاید راه به جایی دیگر می برد. گرچه انقلاب اسلامی اوهام روشنفکری و غربزدگی و خوابی که برای مردم دیده بودند را به سرابی بدل کرد، اما هنوز که هنوز است شاید یکی از مهمترین مسائل اجتماعی ما همین باشد، گرچه در صورتی تقابل گونه.

برای آگاهی بیشتر از این پرسش با استاد قاسم تبریزی که در سیاست و تاریخ اهل اطلاع و بصیرت است به گفتگو نشستیم.



مهرداد صالحی



مرحوم جلال آل احمد در «در خدمت و خیانت روشنفکران» وقتی اصطلاح پاتوق های روشنفکری را مطرح می کند، در نهایت در دوره ی حکومت پهلوی، دوره را برای روشنفکران بیان می کند، اینکه به طرف روحانیت بروند یا به طرف حکومت. راه سومی وجود ندارد. در دوره ی پهلوی این اتفاق افتاد. اعضای از حزب توده به طرف حکومت رفتند مثل جبهه ی ملی. عده ای هم که به طرف حکومت نیامدند به استعمار متصل شدند. بعد از انقلاب نیز عده ای که به سمت روحانیت و دین آمده بودند به رستگاری، جایگاه و خدمت رسیدند. آن عده که نیامده بودند به غرب پناه بردند. از حزب توده و جبهه ی ملی گرفته تا درباری های عادی شاه که اکثراً به آمریکا و انگلیس پناهنده شدند. حتی عده ای نیز که اوایل به دلیل مذهب و دین آمده بودند بعد از مدتی پناهنده شدند؛ زیرا مبنای فکری آن ها التقاطی و وابسته به غرب بود. از این افراد می توان به دریا دار احمد مدنی، ابوالحسن بنی صدر و احمد سلامتیان اشاره کرد. در شکل سازمانی نیز می توان به سازمان منافقین اشاره کرد که به انحطاط کشیده شد.

ما تا قبل از مشروطه با دو جبهه مواجه بوده ایم، جبهه ی علما و جبهه ی دستگاه وابسته به حکومت که این دو جبهه با یکدیگر درگیری داشتند. عموماً وقتی که حکومت می خواست از مسیر احکام الهی خارج شود علما وارد می شدند و از اختیارات خود استفاده می کردند. مواقعی نیز زور حکومت بر اختیارات علما می چربید. اما در دوره ی نزدیک به مشروطه جریان دیگری از داخل جامعه ظهور می کند. یعنی شاهد هستیم که در داخل کشور و در طبقه ای از جامعه که شاید به نوعی با حکومت مرتبط نیز باشد، عملاً جبهه ی جدید به وجود آمده است که اصطلاحاً با علما به وجود آورده است.

در تاریخ ایران، عموماً تا قبل از دوره ی صفویه و خصوصاً در دوره ی قاجار، همان طور که فرمودید درگیری یا تعامل استبداد و روحانیت وجود داشت. حکومت مستقل بود و علما نیز در بعضی از موارد فشار می آوردند، البته در حد توان و موقعیت خود.

با پیدایش استعمار و ورود آن به ایران جریان پنهان ضد دین و ضد معنویت در ایران پیدا شد. ابتدا، فراماسونری تشکیل شد و افراد در غرب فراماسونری می شدند. احیاناً سفارت خانه های روس،

ریشه های اعتقادی جریان روشنفکری و نوع نگاه آنها به دین از کجا سرچشمه می گیرد؟

از دوران مدرنیزاسیون و خصوصاً دوره مشروطه به این طرف، شاهدیم که عده ای هر هری مذهب و سرگردان هستند. غرب گرا، غرب پذیر و غرب شیفته هستند. معیار نگاه به دین در این افراد تحت تأثیر غرب، غرب است؛ یعنی دین را با ترازوی غرب ارزیابی می کنند. خصوصاً که در ذهن این افراد در دو بیست سال اخیر، چه در غرب چه در ایران، فاصله و شکافی بین دین و علم به وجود آمده است، با این مضمون که دو جهان بینی در دنیا وجود دارد. یکی علمی است، دیگری دینی. اگر به روزنامه ی صو سراسر ایل نگاهی بیندازید متوجه می شوید که حرف های ملکم خان، تقی زاده، آخوندزاده، طالبوف، میزا آقاخان کرمانی همین حرف های غربی ها بوده است و همان حرف ها را طوطی وار بیان کرده اند.

در دوره ی انقلاب اسلامی نیز این حرف ها ادامه یافته است، اما این بار با مشیت الهی، رهبری امام خمینی (ره)، اعتقادات پاک مردم، به بن بست رسیدن احزاب و جریانات سیاسی و فکری مارکسیستی، ناسیونالیستی، دموکراتیستی، پان ایرانیستی و امثال آن ها و همچنین با اندیشه، عمل و برنامه ی موفق مقام معظم رهبری و رهبری شایسته ی ایشان جامعه به سمت اسلام سوق یافته است.

به طور مشخص شکل گیری این جریان در آن مقطع تاریخی چگونه بوده است؟

این روند تاریخی را بدون شناخت استعمار نمی توان بیان کرد. در واقع تاریخ، فرهنگ و سیاست ایران را از دوره ی قاجار و به خصوص دوره ی پهلوی تا به امروز بدون شناخت استعمار نمی توان بیان کرد. در این دوران چه کسانی که وابسته به استعمار بودند مثل ملکم خان، تقی زاده، حسین قلی خان نواب، سید ضیاء الدین طباطبایی، حزب توده، حزب اراده ی ملی و چه کسانی که از نظر فکری تحت تأثیر آن ها قرار گرفته بودند، همگی معتقد بودند بدون اتکای قدرت خارجی نمی توان در دنیا زنده ماند. واقعاً عده ای چنین اعتقادی داشتند، حتی برخی از افراد متدین نیز چنین تصویری داشتند. البته با پیروزی انقلاب اسلامی همه ی تحلیل های آن ها بر باد رفت.

برقرار نمی شود. بخش اومانیسیم و بخش ایدئولوژیکی فراماسونری می خواهد بگوید که دین ناقص است، اما ملا علی کنی می گوید اگر شما نگران مملکت نیستید، بنده نگران دین و مملکت هستم. این تشکیلات باید تعطیل شود که البته تعطیل نیز می شود. در قرارداد رویتر نیز میرزا حسین سپه سالار و ملکم خان عاقد بودند که ملا علی کنی دوباره نامه ای به شاه می نویسد با این مضمون که این چه قراردادی است که در آن همه ی راه ها، دریاها، رودها، جنگل ها و زمین ها را در اختیار اجنبی گذاشته اید. به عمق نظر ملا علی کنی دقت کنید که می گوید انگلیس با اجاره کردن یک ساختمان در هند به عنوان شرکت هند شرقی تمام هندوستان را بلعید. شما با دادن این همه امکانات نگران مملکت خود نیستید؟ من نگران دین و مملکت و امت اسلامی هستم. این گونه با این جریان مبارزه می کند و می داند که این ها قبل از اینکه وارد مبارزه بشوند، استعمار و مراکز شرق شناسی، ایران شناسی و اسلامی شناسی در لندن و در بعضی کشورها به وجود می آورند. در واقع آن ها از قبل از اینکه مبارزه و رویارویی شروع شود به دنبال تضعیف دین بوده اند که البته تاحدودی نیز موفق بوده اند.

و نقطه عطف این رویارویی مشروطه بوده است.

دوره ی مشروطه چهارراه و نقطه ی عطفی برای بروز جریانات بوده است. سه دسته به طرف غرب رفتند. یک دسته که تقی زاده، حسین قلی خان نواب، محمد علی فروغی، ولی الله نصر، عباس قلی خان آدمیت جزو آن بودند عضو تشکیلات رسمی فراماسونری و خائن بودند.

عده ی دیگر با عنوان پایگاه روشنفکری به غرب رفتند. لذا حرف های این دسته بسیار درهم است؛ یعنی هم ضد غرب، هم به نفع غرب است. نوعی سرگردانی در آن ها قابل رؤیت است. عده ای از دولت مردان نیز به دنبال مقام و موقعیت به غرب رفتند. مهم جریان فکری حاکم بر کشور است. برای مثال ولی الله نصر در دانشکده ی علوم سیاسی که کارمند وزارت امور خارجه و سیاست مدار تربیت می کند، می گوید انگلستان مثل استخرآبی ساخته شده از سیمان محکم است. تازمانی که بدنه ی سیمانی وجود دارد آب درون آن خواهد بود. ما نیز خزه هایی هستیم که به بدنه می چسبیم. اگر آن بدنه نباشد ما نیز نیستیم. این نهایت

انگلیس و فرانسه افرادی را به عنوان عامل خود جذب می کردند. این عوامل از هر قشری که بودند، دولت مرد، روشنفکر تحصیل کرده، روزنامه نگار یا معلم، در حقیقت فرمانبردار بیگانه و اجنبی بودند و از خود اراده ای نداشتند. به تعبیر واضح تر تاریخ ایران را بعد از صفویه و به خصوص در دوران قاجار و پهلوی منهای شناخت استعمار نمی توان ارزیابی و بررسی کرد. این استعمار ابعاد وسیعی از نظر اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و نظامی دارد که مثل اختاپوس از درون سلطه انداخته بود. انگلیس ها از جنوب و روس ها از شمال بر کشور دست اندازی کرده بودند. استعمار برای سلطه ی همه جانبه ی کشور آمده و خواستار این است که اقتصاد و نظام مملکت را به دست بگیرد. مانعی که سر راه او وجود دارد دین است. متولی دین نیز علما هستند.

وقتی ملکم خان به دستور انگلیس فراموش خانه را تأسیس کرد، ملا علی کنی عالم اول تهران نامه ای به ناصرالدین شاه نوشت به این مضمون که اگر صحبت از برابری، برادری و خدمت به مردم است، دین ختمی مرتبت چیزی کم ندارد که بخواهد از آن ها بگیرد. شما قانون اسلام را عمل کنید، بعد بگویید در این مملکت عدالت

۶۶

روشنفکری در جامعه ی ایران

از متن جامعه نبوده است.

صرفاً نسخه ای کپی شده

بوده است که هنوز نیز از

آن استفاده می شود. لذا

مارکسیسم همان مارکسیسم

است. ناسیونالیسم نیز همان

ناسیونالیسم.

۹۹



ملا علی کنی عالم اول تهران
در زمان ناصرالدین شاه



ایجاد تحول در جامعه نیز سازگار نیستند. روشنفکری در جامعه‌ی ایران از متن جامعه نبوده است. صرفاً نسخه‌ای کپی شده بوده است که هنوز نیاز آن استفاده می‌شود. لذا مارکسیسم همان مارکسیسم است. ناسیونالیسم نیز همان ناسیونالیسم. احزاب همان احزاب و اندیشه‌ی سیاسی نیز همان اندیشه‌ی سیاسی است.

به همین دلیل که صد و پنجاه سال کار روشنفکری در ایران آب در هاون کوبیدن بوده است. جریانات روشنفکری مشکل ایجاد کرده‌اند، اما کاری انجام نداده‌اند. جریان مارکسیسم شش نسل را در این جامعه بر باد داده است. جریان ناسیونالیسم، پنج نسل را بر باد داده است، باین حال هنوز با معضل قومیت و طایفه‌گری مواجه هستیم. این جریانات خدمتی به کشور نکرده‌اند. باعث توسعه‌ی علمی و فرهنگی نبوده‌اند. تحول باید از درون جامعه به وجود بیاید. روشن فکر جامعه‌ی ما حرف دیگران را نقل قول می‌کند و خودش تولیدی ندارد. دیگری که منافع آن‌ها با منافع ملی، فرهنگ ملی، اقتدار ملی و امنیت ملی ایران در تعارض است. بنابراین باید تاریخ استعمار ایران را بشناسیم. مراکز استعمار را در اسلام شناسی، شرق شناسی و شیعه شناسی که اخیراً شروع شده است بدانیم. این شناخت استعمار و اهداف آن است. خصوصاً مراکز ایران شناسی و شرق شناسی از ابتدا زیر نظر امور خارجه‌ی کشورهایی مثل انگلیس، فرانسه و آمریکا شروع به کار کرده بودند. بعد دانشگاه را ابزار قرار دادند.

ابتدال است. همین طور فروغی، کت خود را در می‌آورد و می‌گوید، این هیچی نیست. وقتی دست من در کت می‌رود، توان و قدرت پیدا می‌کند. این دست، انگلیس است که اگر در ایران نباشد، هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. ملکم خان نیز به صراحت می‌گوید که اگر بخواهیم آدم شویم، باید بیست سالی مملکت را به انگلیس ها بدهیم تا ما را آدم کنند.

علاوه بر شناخت استعمار و کارنامه‌ی آن باید بدانیم آنچه به عنوان روشنفکری، مدرنیته، تجددخواهی و غرب‌گرایی مطرح می‌شود از درون فرهنگ ایران نجوشیده است. روشنفکری خوب است. جامعه‌ای که روشنفکر نداشته باشد جامعه‌ای بیمار، بسته، ساکت و ساکن است. به همین دلیل لازم است که عده‌ای روشنفکر حضور داشته باشند تا به طور مرتب با نورافشانی جامعه را روشن و منور کنند. اما چنین چیزی از خارج نمی‌آید، بلکه باید از درون این فرهنگ، دین و مبانی بجوشد. افرادی چون علامه طباطبائی، شهید مطهری، علامه جعفری و شهید بهشتی روشنفکر هستند. روشنفکرانی که از متن دین آمده‌اند و معیارهای دین را با توجه به مقتضیات زمان بیان کرده‌اند. چنین چیزی باعث رشد و بالندگی جامعه می‌شود. جوان یا فردی که می‌خواهد از مکتب مارکسیسم، بورژوازی یا اپورتونیزم صحبت کند باید بداند که این مکاتب متعلق به فرهنگ او نیست. این مکاتب با عقل سیاسی که می‌خواهد به عنوان سیاست مدار خدمت کند سازگاری ندارند. با عقل روشنفکری و مبانی فکری خواستار

به دسته بندی روشنفکران بزرگتریم.

یک سری از این افراد خیانت کردند. یک سری نیز شیفته و شیدای غرب بودند. در بررسی غرب گرایی، غرب زدگی، غرب پرستی، غرب خواهی، غرب شیفتگی، غرب مزدوری باید با تقسیم بندی درست هر کدام را سر جای خود قرار دهیم. بسیاری از افراد نوکر بی توقع بوده اند. همان موقعی که تقی زاده در روزنامه ی کاوه، ایران باستان را مطرح می کرد و فرهنگ اسلامی هزار و سیصد ساله ی ایران را نفی می کرد، اقبال لاهوری نامه ای می نویسد که در برلین چه می گویند؟ مگر می توان اسلام را حذف کرد؟ مگر می توان آن فرهنگ، فلسفه و عرفان اسلامی را حذف کرد؟ اتفاقاً همان زمان تقریباً سال ۱۲۹۳ نیز مقاله ای از اقبال آشتیانی دیدم که جوان روزنامه نگاری بود که علیه این جریانات نوشته بود. آن ها حساب شده و تشکیلاتی پیش می رفتند. دوره ی رضاخان نیز حکومت را آن ها اداره می کردند. رضاخان اندیشمند، متفکر یا تحصیل کرده نبود. حکومت را این افراد اداره می کردند. در واقع رضاخان فقط جاده صاف کن استعمار بود.

به نظر بنده در تحلیل باید استعمار اصل قرار داده شود، استبداد در خدمت استعمار مطرح شود و روشنفکران نیز ابزار و وسیله ی ناآگاهانه و آگاهانه ی استعمار دانسته شوند. باید زوایای مختلف

این موضوع برای روشنفکران ما مشخص شود، زیرا این گونه ممکن است به حقیقت برسند و به گذشته خود نگاهی بیندازند. اینکه امروز جلال را فحش می دهند، به این علت است که حرف او به نتیجه رسید که روشنفکر دو راه دارد یا باید با روحانیت کنار بیاید یا باید با حکومت باشد. امروز نیز وضعیت همین است. روشنفکر یا در خدمت استعمار است یا در خدمت نظام اسلامی.

از دوره ی مشروطه اندیشه ی دخالت علما در بحث سیاست آغاز شد و به مرور زمان رشد کرد و به بلوغ رسید. در این سیر، هر چه زمان پیش می رود حضور علما در سطح حکومتی پررنگ تر می شود و تفکر دخالت فقیه بر اساس رسالت الهی در جامعه رشد می کند. هم زمان با رشد جریان دین گرایی، جریان روشنفکری نیز کم رنگ تر می شود. نظراتان در این باره چیست؟

از زمانی که استعمار حرکت خود را با تأسیس فراماسون خانه و فرستادن مسیونرهای مذهبی و تأسیس مدارس خارجی به تدریج علنی کرد، شاهد شکل گرفتن بعضی از جریانات استعماری یا ساخته ی استعمار مثل بهائیت، قادیانی گری، وهابی گری، اسماعیلیه و آقاخانیه بوده ایم که جریاناتی بوده اند در برابر اسلام و دین. ماتریالیسم، نیهیلیسم و سوسیالیسم نیز در راه بودند. در نتیجه روحانیت با دو موضوع جدید مواجه شدند. یک، سلطه ی اجنبی. دو، ترویج الحاد و کفر. توجه بفرمایید که سلطه ی اجنبی بر جامعه ی اسلامی حرام است. بر عالم و مردم واجب است که نگذارند یهود، نصارا، کفار یا اجنبی بر آن ها مسلط شوند. در برابر نشر کفر و الحاد، ماتریالیسم و بدعت ها نیز نباید دست روی دست گذاشت. در این موقعیت که از ۱۲۲۰ قمری شروع می شود، یعنی تقریباً از دوره ی فتحعلی شاه، روحانیت نیز فعالیت را شروع می کنند.

علاوه بر استبداد شاه یا خوانین، دو جریان اجنبی و الحادی نیز وجود داشتند که هم بنیان دین را از بین می بردند هم امت اسلامی را اسیر می کردند. بنابراین حضور دو جریان استعمار و الحاد باعث شد تا روحانیت بیشتر در صحنه باشند و مبارزه را با این دو جریان بگذارند. بین مبارزه با استعمار و استبداد عموماً استعمار ارجحیت داشته است؛ زیرا مبارزه با اجنبی است که از بیرون آمده است. به هر صورت این در قرارداد تنباکو و روبریت اتفاق افتاده است، اما به مشروطه که رسید جریان الحاد و استعمار متحد، متفق و متشکل

۶۶

در تاریخ مشروطه جریان روشنفکری با اتحاد با استبداد داخلی و استعمار خارجی بزرگترین خیانت را به جریان اسلام گرا به رهبری روحانیت کرد و تا جایی که می توانست با قدرت گرفتن آن مقابله کرد.

۹۹



آیت الله میرزا حسن مجتهد تبریزی

اعدام چند تن از مشروطه خواهان به دست سربازان قزاق در تبریز



ترور می شوند. در تبریز و تهران عده ی زیادی ترور می شوند. این امر باعث رعب و وحشت، چه از نظر سیاسی چه از نظر فکری، در بین روحانیت می شود. در دوره ی رضاخان نیز همین جریان وابسته به استعمار، چه روشن فکری الحادی چه روشن فکری استعماری آن، حاکمیت را به دست می گیرند. کتاب های دینی ممنوع می شود. تدریس تعلیمات دینی ممنوع می شود. مدارس مختلط دختر و پسر ایجاد می شود. آیت الله جوادی آملی می فرماید که حوزه های علمیه در آمل به طویله تبدیل شدند. در کاشان به مدرسه ی دختران و پسران تبدیل می شود. نصف مدرسه مروی حذف می شود و به مدرسه ی عمومی تبدیل می شود. در بعضی از شهرها به انبار کالا تبدیل می شوند. بسیاری از روحانیون جرئت نمی کردند که از خانه بیرون بیایند. تعدادی زیادی از روحانیون زندانی و تبعید شدند.

بنابراین جریان روشنفکری با اتحاد با استبداد داخلی و استعمار خارجی بزرگترین خیانت را به جریان اسلام گرا به رهبری روحانیت کرد و تا جایی که می توانست با قدرت گرفتن آن مقابله کرد، اما به یاری خداوند و هشیاری روحانیون و اعتقاد راسخ عموم مردم به دین، سرانجام جریان اسلامی غلبه کرد و این روند در پیروزی انقلاب اسلامی به اوج رسید و تا کنون هم به لطف خدا پیش رفته و مخالفت ها کار ساز نبوده است.

شده بودند. لذا وقتی فعالیت شروع می شود انجمن های برخی از شهرها که عموماً همین جریان فراماسونری علیه دین گرداننده ی آن ها بوده تا جایی قدرت پیدا می کند که آیت الله میرزا حسن مجتهد تبریزی را که مرجع تقلید آن طرف ارس نیز می باشد به تهران تبعید می کنند.

شرایط را به گونه ای آماده می کنند که سخنان شیخ فضل الله نوری به گوش مردم نمی رسد. یکی از روزنامه ها بیانیه شیخ را منتشر می کند که دفتر روزنامه را آتش می زنند و می گویند روزنامه را باید با حذف آن مقاله چاپ کنید. شیخ به مدرسه مروی می رود، به آنجا می ریزند. شیخ به خانه می رود، در آنجا ایشان را آزار می دهند. به دست همین جریان ها نیز ایشان را ترور می کنند. سید عبدالله بهبهانی ترور می شود. آخوند خراسانی، حرکت می کند که بیاید ایران، ناگهان به شکل مشکوک از دنیا می رود.

این نشان می دهد که جریان مخالف روحانیت قوی و منسجم حرکت می کند. علی رغم صحبت های آخوند خراسانی و ایستادگی شیخ فضل الله قانون اساسی را تدوین کردند. حتی امر بر رسید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی نیز مشتبه می شود که آن ها خدمت می کنند و می گویند آن ها را تحمل می کنیم، بعد بر آن ها مسلط می شویم.

بین مشروطه تا رضاخان تعداد زیادی از علما بدون هیچ نشانه ای

هر چه ما **مسلمانان**
از اول اسلام **ضربه خورده ایم**
به دست **مناققین** بوده است.

آیت الله سید محمود طالقانی
@iranrhdm.ir

پرسمان



۸۵
۷ مرحله مذاکره برای حل بحران



۸۰
غائله کردستان



۹۵
مردم، کردستان را نجات دادند



۹۰
آشوب در غرب کشور

پرونده

آغاز انقلاب؛ بحران در غرب کشور



مروری بر شکل‌گیری حوادث غرب کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی

غائله کردستان

شهید چمران درباره سقوط پادگان مهاباد نوشت: «در تاریخ ۵۷/۱۲/۱ یعنی فقط هشت روز بعد از پیروزی انقلاب، توطئه‌گران ارتشی مهاباد را محاصره می‌کنند. در همان روز داریوش فروهر و بعضی مسئولین دیگر دولتی برای مذاکره و جستجوی راه‌حل‌های مناسب به مهاباد آمده بودند و از داخل پادگان حتی یک گلوله به سمت خارج شلیک نمی‌شود. ولی توطئه‌گران عده‌ای از افسران و سربازان را می‌کشند یا مجروح می‌کنند و یا به زندان می‌اندازند و همه سلاح‌های پادگان را به غارت می‌برند که بین آن‌ها ۱۸ دستگاه تانک، ۳۶ قبضه توپ سنگین و هزاران قطعه سلاح بود. همه پادگان را آتش می‌زنند. در این جنایت بزرگ همه مدعیان رهبری گرد دخالت و مسئولیت مستقیم داشتند.»



کبری سنگوری زاده

تیراندازی در گرفت و یک کشته و چهار زخمی به جای گذاشت. حمله مهاجمین برای به دست آوردن اسلحه صورت گرفت. اما مهمترین اقدام امنیتی و نظامی مخالفان گُرد در سنجندج صورت گرفت که در ادامه شرح داده خواهد شد.

آغاز تحرکات سیاسی؛ تولد گروه‌های مخالف

در همان روزی که پادگان مه‌باد سقوط کرد، جمعیت بسیاری تحت عنوان اعضا و هواداران جمعیت دفاع از آزادی انقلاب در خیابان‌های سنجندج اقدام به راهپیمایی کردند و شعارهایی سردادند. رئیس پلیس آن شهر توسط افراد مسلح ربوده شد. رادیویی نیز تحت عنوان «کردستان آزاد» اقدام به پخش برنامه کرد و چند بیانیه از حزب دمکرات کردستان قرائت کرد.

فردای آن روز عبدالرحمن قاسملو، عزالدین حسینی و غنی بلوریان رهبران مخالفان خواسته‌هایشان را در قطعنامه ۸ ماده‌ای به فروهر نماینده اعزامی دولت موقت تحویل دادند و آن را محور تحرکات سیاسی قرار دادند. رهبران مخالف گُرد اگرچه در گفتگو با رسانه‌ها تجزیه‌طلبی را رد می‌کردند و می‌گفتند ما فقط به دنبال خودمختاری هستیم اما خواسته‌هایشان در قطعنامه ۸ ماده‌ای تفاوت چندانی با تجزیه‌طلبی نداشت.

در روز هفتم اسفند حزب مساوات اسلامی توسط علامه مفتی زاده در سنجندج اعلام موجودیت کرد. مفتی زاده سرپرستی شورای انقلاب در سنجندج را برعهده داشت. او در گفتگویی شایعه تجزیه‌طلبی در کردستان را رد کرد و گفت: «گُردها فقط خواستار احیای فرهنگ قومی و ملی خود هستند.» جندی بعدوی رئیس مرامنامه آن حزب را اعلام کرد. از اصول این مرامنامه تشکیل شوراهای محلی و تعیین دولت از طرف این شوراهای اعطای خودمختاری به کردستان بود.

عبدالرحمن قاسملو نیز در روز ۸ اسفند اعلام کرد که «حزب دمکرات کردستان پس از ۳۳ سال فعالیت مخفی، روز جمعه آینده فعالیت علنی خود را در مه‌باد آغاز خواهد کرد. فعالیت علنی ما با میتینگی در شهر مه‌باد آغاز خواهد شد. ما در این میتینگ نقطه نظرهای خود را درباره وضع مملکت و مساله کردستان اعلام خواهیم کرد.»

کمیته انقلاب مه‌باد نیز همان روزها بدون اطلاع و هماهنگی

غائله موسوم به جنبش خلق گُرد از یکم اسفند ۱۳۵۷ با محاصره پادگان مه‌باد آغاز شد. این پادگان که از چند روز پیش در محاصره عناصر مسلح وابسته به حزب دمکرات کردستان قرار داشت، سرانجام سقوط کرد و تمامی سلاح‌ها و مهمات موجود در آن به غارت رفت.

علاوه بر این، تحرکات امنیتی و نظامی دیگری هم رُخ داد و گروه‌های مخالف همزمان فعالیت‌های سیاسی را شدت بخشیدند. این در حالی بود که مذاکرات نمایندگان دولت موقت با این گروه‌ها آغاز شده بود.

آغاز آشوب با حمله به پادگان‌های نظامی

در نخستین روزهای اسفند ۵۷ که مذاکرات در حال انجام بود، درگیری، تحرکات مسلحانه و اقدامات گروه‌های مختلف برای ایجاد و توسعه قدرت محلی خویش در بخشی از مناطق کردستان صورت گرفت. در بانه کمیته انقلاب این شهر که زیر نظر شیخ جلال حسینی (برادر شیخ عزالدین حسینی یکی از رهبران مخالفان) قرار داشت، افراد مسلح ایل قلخانی را خلع سلاح و روانه روستاهای خود کردند.

در پاوه نیز در پی حمله عده‌ای مسلح که گفته می‌شد وابسته به سالار جاف بودند، عده زیادی مجروح شدند. همچنین طبق گزارش روزنامه اطلاعات افراد مسلح گُرد که خواهان خودمختاری بودند با تشکیل کمیته مشترک سربازان انقلاب و رزمندگان گُرد اداره امور پادگان‌های پیرانشهر و پسوه در نزدیکی مه‌باد را به دست گرفتند. عناصر ضد انقلابی همچنین با پخش بیانیه‌هایی در شهرهای سقز، بانه و مریوان از مردم خواستند به پادگان‌های نظامی حمله کنند.

در حالی که گروه‌های مخالف گُرد سعی داشتند مواضع خود را مسالمت‌آمیز نشان دهند، اما تهدیدات آن‌ها و نیز اقداماتی چون سقوط پادگان مه‌باد و روی آوردن گروه‌های مسلح ضد انقلاب به کردستان آغاز یک جنگ داخلی را حتمی ساخت به گونه‌ای که مردم منطقه به خصوص مردم ترک زبان مناطق کردنشین احساس عدم امنیت کردند و از آن مناطق خارج شدند.

همچنین در آن روزها پانصد نفر مسلح از مه‌باد و نقده به پادگان جلدیان حمله کردند که میان آن‌ها و نظامیان داخل پادگان

مقام‌های محلی یک راهپیمایی در میوان به راه انداخت. به نوشته روزنامه اطلاعات این تظاهرات به پشتیبانی از درخواست‌ها که مهمترینش خودمختاری است، برپا شد. این تظاهرات به درگیری ختم و عده‌ای مجروح شدند. به توصیه شورای انقلاب میوان وقتی عده‌ای از تظاهرکنندگان خواستند به ستاد حفاظتی میوان حمله کنند، افراد مسلح جلوان‌ها را گرفتند ولی به آن‌ها تیراندازی نکردند. بعد از حمله نیز تظاهرات دیگری برگزار شد، ولی باز هم گروه دیگری از همین عناصر به تظاهرکنندگان حمله کردند.

در بانه نیز گروهی که برخی مطبوعات آن‌ها را از طبقات مختلف مردم خواندند، دست به تظاهرات زدند و قطعنامه‌ای در ۱۰ ماده به زبان فارسی و کردی صادر کردند. در سقز هم گروهی با شرکت در یک راهپیمایی از قطعنامه ۸ ماده‌ای حمایت کردند. شیخ عزالدین حسینی امام جمعه مهاباد در یک مصاحبه مطبوعاتی تهدید کرد که مبارزه برای خودمختاری کردستان ادامه خواهد یافت. او گفت: «اگر به درخواست‌های ما که در قطعنامه ۸ ماده‌ای منتشر شده است، توجه نشود، ما هر

طور که صلاح بدانیم، مبارزه خواهیم کرد.» عزالدین حسینی همچنین گفت: «اگر جبرئیل از آسمان بیاید و قوانینی بیاورد که خودمختاری کردستان در آن نباشد، آن را نمی‌پذیریم.» عده‌ای نیز در تهران از اقدامات گروه‌های سیاسی کرد حمایت کردند. کردهای مقیم مرکز در پنجمین گردهمایی این جمعیت در دانشگاه صنعتی شریف جمع شدند و از قطعنامه ۸ ماده‌ای نمایندگان مردم کردستان حمایت کردند.

در همان روزها طرح خودمختاری کردستان بدون اینکه منبع ارائه‌دهنده آن مشخص شده باشد در مطبوعات درج شد. در این طرح که یک اقدام سیاسی - تبلیغاتی توسط هواداران جریان‌های مخالف نظام در کردستان محسوب می‌شد، امور مربوط به سیاست خارجی، دفاع، وزارت دارایی، بانک مرکزی و نشر اسکناس به عهده دولت مرکزی قرار داده شده است و در سایر زمینه‌ها صلاحیت اداره سازمان‌های دولتی در کردستان در اختیار حکومت خودمختار کردستان خواهد بود.

همچنین علی همام قاضی، پسر محمد قاضی در شهرن پایتخت آلمان فدرال با صدور بیانیه‌ای تشکیل شورای خودمختاری کردستان را اعلام کرد. در آخرین روزهای اسفند به دعوت شیخ عزالدین حسینی یک راهپیمایی با شرکت گروه‌های مختلف مردم مهاباد برگزار شد. در این راهپیمایی تظاهرکنندگان خواستار خودمختاری کردستان شدند.

حمله به سنندج و اوج‌گیری بحران در کردستان

مهمترین شهر کردستان سنندج است. از ابتدای آغاز بحران در کردستان، شب‌ها در نقاط مختلف سنندج تیراندازی می‌شد، اما مهمترین اتفاق در آن شهر در روزهای پایانی سال ۵۷ صورت گرفت که به نقطه اوج و عطف مقطع آغازین غائله کردستان مشهور است. در شهر سنندج چهار جریان اصلی فعال بودند. جریان نخست توسط عده‌ای از عناصر شیعی حول محور حجت الاسلام صفدری از روحانیون اعزامی حوزه علمیه قم به سنندج ایجاد شد که مرکز آن در حسینییه سنندج بود و با ایجاد کمیته انقلاب اسلامی تحت سرپرستی صفدری به یک مرکز در شهر تبدیل شد.

جریان دوم از نیروهایی تشکیل شد که به طور عمده با محوریت احمد مفتی‌زاده و مکتب قرآن سنندج فعالیت داشتند. آن‌ها

66

عاقبت، تروریست در دام
ترور قرار گرفت. قاسملو
در ۲۲ تیر ۱۳۶۶ در اتریش
ترور شد. این واقعه فرصتی
به هواداران و مخالفان
جمهوری اسلامی داد تا با
ایجاد تصویر یک دموکرات
آزادی خواه که در اوج
مظلومیت قربانی ترور شد،
تصویر سیاه او را سفید کنند.

99



درگیری‌ها در سنندج در روز ۲۸ اسفند با شدت بیشتری ادامه یافت. محمد رحمانپور معاون کمیته سنندج در درگیری مجروح و در بیمارستان به طرز فجیعی به شهادت رسید. جریان ائتلافی غیرمذهبی از رادیو تحت اشغال سنندج تشکیل شورای موقت انقلاب و کمیته نظامی شورای موقت انقلابی سنندج را اعلام کرد. به دنبال این گروه‌های مسلح از مهاباد، بوکان، سقز، مریوان، بانه، دیواندره، کامیاران و نقده با سرعت وارد سنندج شدند. البته در همان روز توافقی بین مهاجمان و استانداری به وجود آمد و به صورت موقت آتش‌بسی برقرار شد؛ آتش‌بسی که ساعاتی بعد نقض شد و تهاجم مسلحانه به پادگان سنندج ادامه یافت و صدای رگبار گلوله‌هایی وقفه به گوش رسید. حزب دمکرات کردستان به مناسبت درگیری سنندج اطلاعیه‌ای

نیز یک کمیته انقلاب اسلامی تشکیل دادند و در ساختمان استانداری مستقر شدند.

در کنار این جریان‌های مذهبی، دو جریان غیرمذهبی نیز در شهر فعالیت داشتند که عبارت بودند از: سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) و دفتر سازمان چریک‌های فدایی خلق در سنندج. این دو جریان با وجود فقدان پایگاه اجتماعی در شهر از سازماندهی و تشکیلات قوی برخوردار بودند، اما به دلیل اینکه در عمل دو جریان مذهبی تمام امور شهر را در دست داشتند و از مشارکت آن‌ها در اداره امور ممانعت می‌کردند، نمی‌توانستند نقش موثری در روند امور داشته باشند. در نتیجه در صدد برآمدند تا با همکاری یکدیگر دو جریان مذهبی را که به دلیل اختلاف سلیقه و مشی دچار تشنج شده بودند، از صحنه خارج کنند.

در روز ۲۷ اسفند تلاش سازمان یافته سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) و سازمان چریک‌های فدایی خلق دفتر سنندج برای به دست گیری امور شهر سنندج و از صحنه خارج کردن جریان‌های مذهبی به نتیجه رسید و اختلافات بین دو کمیته به درگیری مسلحانه انجامید. بهانه لازم برای آغاز درگیری زمانی به دست آمد که افراد کمیته انقلاب اسلامی زیر نظر مفتی‌زاده برای پاسداری و نگهبانی شبانه با کمبود مهمات و فشنگ روبرو شدند.

عوامل کومله به ستاد لشکر ۲۸ سنندج حمله کردند و آن را به تصرف درآوردند و فرمانده لشکر را بازداشت کردند. درگیری‌های شدیدی بین مهاجمان و مقاومتان به وجود آمد. پادگان سنندج محاصره شد. ساختمان شهرداری و رادیو و تلویزیون سنندج هم مورد حمله قرار گرفت.

نیروهای مهاجم در تماس تلفنی با عبدالدین که در سفر به سقز به دنبال ایجاد هماهنگی بین گروه‌های مذهبی کردستان بود از او کمک می‌خواهند و وی نیز در تماس با مهاباد نیروهای ضدانقلاب را روانه سنندج کرد. (قبل از آغاز درگیری‌های سنندج افرادی از شهرستان‌های بوکان، مهاباد، اشنویه، نقده، بانه، کرمانشاه و سایر شهرهای کردستان در سقز جلسه‌ای برای هماهنگی برنامه تلاش قشرهای مختلف کردستان ایران برگزار کردند. آن‌ها این جلسه را در راستای اتحاد دانستند.)

منتشر کرد. در این اطلاعیه، با هدف حذف اقتدار دولت مرکزی در منطقه، ارتش آماج حملات حزب واقع و به بهانه های مختلف تداوم حضور آن در کردستان محکوم شد. پیشنهاد مذاکره امام خمینی (ره) با نمایندگان مردم گُرد برای رسیدن به خودمختاری نیز از نکات قابل توجه اطلاعیه است.

بنابراین سنجش حالت جنگ زده به خود گرفت. خانه های پیرامون پادگان لشکر ۲۸ کردستان تخلیه شد و عده ای در صدد ترک شهر برآمدند. عده مجروحان تا ساعت ۹ صبح روز سوم درگیری بیش از ۵۰۰ نفر اعلام شد که بیمارستان های سنجش گنجایش پذیرش این عده را نداشت. ساکنان شهر سنجش از دولت مرکزی برای پایان دادن به این زد و خوردها یاری خواستند.

عیان شدن مرزبندی مردم و گروه ها با انقلاب

امام خمینی در روز ۲۸ اسفند خطاب به اهالی محترم مسلمان کردستان اطلاعیه ای صادر کرد. در آن اطلاعیه آمده بود: «شنیده شد که عده ای وضع کردستان عزیز را مغشوش کرده اند و نمی خواهند بگذارند مسلمانان آسایش داشته باشند و برخلاف اسلام عمل می کنند. این عده به ارتش که اکنون به سوی ملت مسلمان برگشته و از آن تبعیت می کند، حمله می برند و آن ها را مورد توهین قرار می دهند.

این قبیل کارها برخلاف اسلام و مصالح مردم مسلمان است. مردم کردستان و سایر نقاط باید بدانند که هرگونه حمله به ارتش و ژاندارمری از نظر ما مردود است و ما با برادران اهل سنت خود هیچ اختلافی نداریم. همه اهل ملت واحد و قرآن واحد هستیم. ارتش و ژاندارمری و پلیس نیز باید بدانند که از این به بعد آن ها حافظ مصالح و استقلال مردم مسلمانند و اگر کسی به آن ها حمله کند از مردم مسلمان نیست و عمال اجانب است و باید نیروهای مسلح با قدرت از منافع و مصالح ملت مسلمان دفاع کنند و هرگونه حمله ای را به خود و به نوامیس مردم با قدرت دفع نمایند.»

پس از آن آیت الله طالقانی نیز در پیامی خطاب به مردم سنجش اظهار داشت: «در نظام جدید آرزوی ما بر این است که با

حفظ تمامیت ارضی و موجودی، امت ایرانی - اسلامی در این سرزمین در هر گوشه وطن ما با اختیارات واقعی و منافع و مصالح خود را خودشان اداره کنند و در تعیین مقرراتشان نقش داشته باشند. چرا مردم گُرد زبان را باید مجبور به ترک فرهنگ و زبان خود نمود. چرا محصول کردستان قبل از تاملین کامل حوائج خودشان به جای دیگر برود. چرا مامورین ناآشنای به دردهای مردم گُرد و بیگانه از اصول عدل و آزادی اسلامی باید بر برادران و محافل آنجا حاکم باشند. من بعید نمی دانم که دست عوامل رژیم منحوس ساقط شده که هر کدامیک در گوشه و کنار ملت فراری و مخفی هستند، در بین باشد.»

پس از صدور این پیام ها گروه های مخالف که مدعی بودند علاقه مند به انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) هستند، انگیزه های پنهان خود را به تدریج آشکار کردند و به مخالفت با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی پرداختند.

آن ها که تا پیش از آن در رسانه ها گفتگو می کردند و می گفتند ما به دنبال تجزیه طلبی نیستیم، هر آن چیزی که در جلسات خصوصی بیان می کردند را عیان کردند و آشکار ساختند که به دنبال تجزیه طلبی، جدایی کردستان و ایجاد ناآرامی هستند. دور روز پس از صدور پیام امام خمینی، هیاتی متشکل از آیت الله طالقانی، آیت الله بهشتی، هاشمی رفسنجانی، بنی صدر و حاج سید جواد و زیر وقت کشور را می کردستان شدند.

آن ها با مخالفان و مردم گُرد گفتگو کردند، اما مخالفان همچنان بر خواسته های خود تاکید کردند و خواستار جدایی از حکومت شدند. ضمن اینکه همزمان ناآرامی ها را هم شدت بخشیدند. پس از صدور پیام امام و حضور هیات اعزامی، بسیاری از مردم و علمای گُرد با صدور اعلامیه و پیام هایی ضمن اعلام وفاداری به نظام جمهوری اسلامی مخالفت خود را با تجزیه طلبان اعلام کردند، اما گروه های مخالف و معارض با همکاری سایر گروه های ضد انقلاب اقدامات امنیتی و نظامی علیه نظام را افزایش دادند و جنایت های بسیاری رقم زدند. پس از این نیروهای مسلح و نیروهای مردمی از سراسر کشور عازم کردستان شدند و به مقابله با ضد انقلاب پرداختند.



یادداشت / رضا صادقی، پژوهشگر تاریخ انقلاب اسلامی

۷ مرحله مذاکره برای حل بحران

پیدایش بحران در ناحیه‌ی گردنشین ایران در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی موجب شد مقدار زیادی از توان نظام در حال شکل‌گیری صرف کنترل این بحران شود و از سرایت آن به سایر قومیت‌ها جلوگیری شود. به همین منظور با آغاز اولین جرقه‌ها در کردستان، بلافاصله از سوی حضرت امام خمینی (ره)، دولت موقت و سپس شورای انقلاب هیات‌هایی برای مذاکره به کردستان فرستاده شدند. اما گروه‌ها و احزاب با سابقه یا جدید آیدیدار شده که برخی از آن‌ها تحت تأثیر گروه‌های فعال در سراسر ایران قرار داشتند، فقط خودمختاری و سلاح رami شناختند و با دستیابی به اسلحه و مهمات فراوان و سازماندهی نظامی هواداران به راهکارهای دولت مرکزی برای پیشنهاد خودگردانی اهمیتی نمی‌دادند. به طوری که چند مرحله مذاکره در کردستان به نتیجه‌ای نرسید و راهی برای نظام جزم‌مقابله با گروه‌ها برای برقراری امنیت در کردستان باقی نماند.

اکنون که سال‌ها از آن دوره می‌گذرد و برخی احزاب و گروه‌های گرد، سلاح بر زمین گذاشته‌اند به گونه‌ای از آن دوره برای نسل جوان صحبت می‌کنند که انگار آن‌ها از ابتدا صلح طلب و خواهان مذاکره بوده‌اند و نظام بدون توجه به راه حل‌های گوناگون با انتخاب روش نظامی، جنگ طلبی کرده است. مرور حوادث و وقایع آن دوران نشان می‌دهد نظام برای حفظ آرامش در کردستان و اهمیت به خواست مردم، تلاش گسترده‌ای را در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی انجام داده است، اما رهبران مذهبی و سیاسی کردستان تحت تاثیر گروه‌های مارکسیست تندرو (کومله و چریک‌های فدایی خلق) به این تلاش‌ها پاسخ مثبت ندادند و با حملات مستمر به مراکز اداری، نظامی و انتظامی برای فشار وارد کردن به مسئولان نظام و زیاده‌خواهی‌های ناشی از توهم قدرت، مذاکرات را با شکست مواجه کردند. مرور مذاکرات بین نمایندگان نظام و فعالان سیاسی - مذهبی کردستان در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۵۸ و به ویژه مذاکرات هیات حسن نیت نشان می‌دهد چه علل و عواملی موجب شدند تا مذاکرات در ناحیه‌ی گردنشین ایران به نتیجه نرسد و فقط راهکاری به منظور مقابله با گروه‌ها برای برقراری امنیت شود.

مذاکره‌ی اول

در ۳۰ بهمن ۵۸ دو هیات به طور همزمان از سوی امام خمینی (ره) به ریاست دکتر محمد مکرری و دیگری از سوی دولت موقت به ریاست داریوش فروهر به منطقه اعزام شدند و مذاکره اول صورت گرفت. در ملاقات فروهر با عزالدین حسینی، عبدالرحمن قاسملو و غنی بلوریان در مهاباد، اشغال پادگان مورد اعتراض قرار گرفت. آن‌ها با زیرکی مطرح کردند که در پادگان افراد انقلابی علیه فرماندهان و مسئولان طاغوتی و وابسته به رژیم گذشته شورش کردند و مداخلتی در این اقدام نداشتیم و سپس شایعه استقلال طلبی اکراد را رد کردند.

گروه‌ها در اقدامی همزمان با حضور نمایندگان اعزامی یک گردهمایی در روز ۳۰ بهمن در شهر مهاباد برگزار کردند و گروهی تحت عنوان «نمایندگان شورا‌های انقلابی اعزامی از شهرهای کردستان ایران» قطعنامه‌ای را در ۸ ماده خواندند و آن را به فروهر سرپرست نمایندگان دولت موقت دادند.

مفاد این قطعنامه علاوه بر آنکه صحت شایعه‌ی مذکور را تایید می‌کرد، بیانگران بود که گروه‌های گرد و برخی متنفذین محلی در صدد بودند در اوضاع آشفته پس از پیروزی انقلاب، به جای تعقیب اهداف و آرمان‌های اسلامی و ملی برای تعیین نظام جدید و تصویب قانون اساسی با تحریک احساسات مردم گرد در جهت اهداف قومی، محلی و تضعیف دولت مرکزی گام بردارند. هیات‌های اعزامی از ۳۰ بهمن تا ۲ اسفند از شهرهای مهاباد، پیرانشهر و نقده بازدید کردند و پیام امام خمینی (ره) را برای مردم کردستان و متنفذین مذهبی و سیاسی قرائت کردند تا مانع از بروز آشوب و بحران در ناحیه گردنشین شوند.

پس از آن دکتر اسماعیل اردلان از سوی مهندس بازرگان به عنوان نماینده‌ی فوق العاده‌ی دولت تعیین شد تا به استان‌های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه عزیمت و به استانداری‌ها، فرمانداری‌ها، پادگان‌ها و ادارات دیگر سرکشی کند و با اهالی منطقه ملاقات و تبادل نظر کرده و با توجه به اصول انقلاب و سیاست عمومی و رعایت و خواست‌های مشروع مردم، دستورهای لازم را صادر و نتیجه را به نخست‌وزیر گزارش دهد.

مذاکره‌ی دوم

در چهارشنبه اول فروردین ۱۳۵۸ هیاتی از سوی امام خمینی (ره) برای رسیدگی به علل بروز حادثه در سنجند و برقراری امنیت وارد آن شهر شد. مسئولیت این هیات به عهده‌ی آیت الله طالقانی بود و آیت الله بهشتی عضو شورای انقلاب، حجت الاسلام علی اکبر هاشمی رفسنجانی عضو شورای انقلاب، ابوالحسن بنی صدر عضو شورای انقلاب و احمد صدر حاج سید جوادی وزیر کشور اعضای آن بودند.

این هیات پس از سه روز مذاکره با گروه‌های سیاسی و نمایندگان مردم و مسئولان دستگاه‌های دولتی در سنجند، توافقاتی با متنفذین محلی به عمل آورد و اطلاعیه‌ای را در ۷ ماده برای برقراری امنیت و آرامش در سنجند منتشر کرد. هیات مزبور حتی برای نشان دادن حسن نیت دولت مرکزی نسبت به مردم کردستان، سرلشکر محمدولی قرنی رئیس ستاد ارتش را که با هیات اعزامی همکاری نکرده بود، از کار برکنار و سرلشکر ناصر فرید را به جای وی منصوب کرد.



خواهد شد تا مسائل منطقه را مورد بررسی قرار دهد.»

وی در مورد نتیجه دیدار با آیت الله شریعتمداری نیز اظهار داشت: «آقا قول داد از نفوذ معنوی خود برای ایجاد آرامش در نطقه و برقراری احساسات برادری هرچه بیشتر در میان ترک ها و کردها استفاده کند.»

علی رغم تلاش حزب دمکرات برای مقصر نشان ندادن حزب در فاجعه ی نطقه، فعالیت های بعدی گروه ها نشان داد که آن ها مترصد فرصت هستند و به محض دستیابی به آن، از انجام هرگونه عملیات نظامی و درگیری فروگذاری نمی کنند. از جمله حمله به روستاهای محل اسکان عشایر منگور به بهانه ی همکاری آن ها با جمهوری اسلامی در ۴ تیر ۱۳۵۸، حمله به پایگاه سپاه در مریوان، تصرف آن و به شهادت رساندن ۱۷ نفر و مجروح کردن ۸ نفر در ۲۳ تیر ۱۳۵۸، گروگان گرفتن ۱۲ نفر از اعضای جهاد سازندگی ارومیه که برای خدمت رسانی به روستاها رفته بودند در همان روز، دستگیری ۱۰ نفر از اعضای جهاد سازندگی مهاباد در اوایل مرداد ۱۳۵۸، محاصره تعداد زیادی از پاسداران بومی و اعزامی به پاره همراه با دکتر چمران و

مذاکره ی سوم

علاوه بر این، هیأت هشت نفری حزب دمکرات به ریاست دکتر قاسملو دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران به قم آمدند و با امام خمینی (ره) ملاقات کردند. در مذاکرات ۴۵ دقیقه ای این هیأت با امام خمینی (ره)، پیرامون اوضاع جاری کردستان گفتگو شد. دکتر قاسملو مذاکرات هیأت را رضایت بخش خواند و گفت: «برای رفع سوتفاهم ها و کوتاه کردن دست عمال مزدور و خائنین به میهن قرار شد فردا با مهندس بازرگان ملاقات و مذاکره شود و نکات فنی و مسائل کردستان با ایشان در میان گذارده شود و برای رفع مشکلات در این منطقه اقدام شود.»

مذاکره ی چهارم

در روز جمعه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸، حزب دمکرات مراسمی با شرکت حدود ۲۰ هزار مسلح در نطقه برگزار کرد. در این مراسم عده ای در بین جمعیت تیراندازی کردند و ادامه یافت. اقدامات روحانیون شیعه و سنی هم برای قطع درگیری ها نتیجه ای نداشت. با ادامه یافتن درگیری ها در روزهای بعد، وزارت کشور هیأتی را برای رسیدگی به مسائل نطقه اعزام کرد و در اطلاعیه ای اعلام نمود: «چنانچه درگیری بین اکراد و آذری ها در نطقه تا ساعت ۴ بعد از ظهر روز یکشنبه پایان نپذیرد، ارتش ماموریت خواهد یافت تا با اعزام نیرو به نطقه، امنیت را در این شهر برقرار کند.»

عدم توجه گروه های شورشی به این هشدار موجب شد تا یگانی از لشکر ۶۴ ارومیه و با همراهی نیروهای سپاه و کمیته ی انقلاب اسلامی در روز یکشنبه به نطقه اعزام شوند. مهاجمان مسلح با مشاهدی ستون اعزامی در نقاط مختلف مسیر و شهر به نیروهای ارتش تیراندازی کردند، اما ستون اعزامی موفق شد وارد نطقه شود.

پس از این حادثه نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ در قم با امام خمینی (ره) و آیت الله شریعتمداری دیدار جداگانه داشتند تا اسناد و مدارکی را از رویداد نطقه و مقصر نبودن حزب دمکرات ارائه دهند. جلیل گادانی یکی از نمایندگان حزب در گفتگو با روزنامه آیندگان مذاکرات را آمیخته با حسن نیت و تفاهم توصیف کرد و گفت: «در آینده ی نزدیک هیأتی از سوی امام خمینی (ره) عازم نطقه

بکوشند و به هر آنچه که به نظر ایشان و آقایان در آرامش منطقه مصلحت بود، اقدام کنند.

بلافاصله مهندس صباغیان وزیر کشور هم در پیام تلویزیونی برای آخرین بار به مردم مهاباد هشدار داد: «حساب خود را از خائنان به ملت جدا کنند و گول این گروه فریب خورده را نخورند. عبدالرحمن قاسملو و عزالدین حسینی در یک سخنرانی در بانه به دولت اعلام جنگ داده اند و گفتند تا آخرین قطره خون خود ایستادگی خواهند کرد. ولی ما هرگز نمی گذاریم که به این خیال خام خود جامه ی عمل بپوشانند.»

علاوه بر این، امام خمینی (ره) در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۵۸ دستور دادند حجت الاسلام معادی خواه به اتفاق نماینده ی وزارت کشور، نماینده ی جهاد سازندگی و گروهی که انتخاب شدند برای رسیدگی به وضع عمرانی کردستان به منطقه بروند و از احتیاجات مردم مطلع شده و گزارش مفصلی را به ایشان ارائه دهند.

کرمانی با برخی سران گروه ها و متنفذین سیاسی و مذهبی و اقشار مختلف مردم مذاکره کرد و نتایج آن را به امام گزارش داد، ولی علی رغم این اقدامات مسالمت آمیز، گروه ها همچنان در ناحیه گردنشین به شرارت ادامه دادند که برخی از آن ها عبارتند از غارت هنگ ژاندارمری سردشت در ۲ شهریور ۱۳۵۸، حمله به پادگان جلدیان در شمال پیرانشهر در ۷ شهریور ۱۳۵۸، انتقال ۷ رزمنده ی مجروح از بیمارستان سقز که پس از شکنجه، آن ها را به شهادت رساندند و پیکرشان را در چاله ای خارج از شهر دفن کردند، حمله به یک دستگاه کامیون حامل جوانمردان ژاندارمری و کشتن ۴۶ نفر از مردم روستای قارنا در ۱۱ شهریور ۱۳۵۸، حمله به اردوگاه واحد اعزامی از مراغه در همان روز، حمله به پایگاه سپاه در باشگاه افسران مهاباد در ۲۰ شهریور ۱۳۵۸، حمله به خودروی گشت سپاه در مهاباد در ۴ مهر ۱۳۵۸ و هجوم به یک واحد از نیروهای در حال ترخیص سپاه در جاده ی سردشت به بانه در ۱۵ مهر ۱۳۵۸.

مذاکره ی ششم

از آنجا که نظر دولت موقت مذاکره با سران سیاسی و مذهبی بود، فروهر وزیر مشاور را مامور کردند تا مسئول مذاکره با آن ها

۶۶

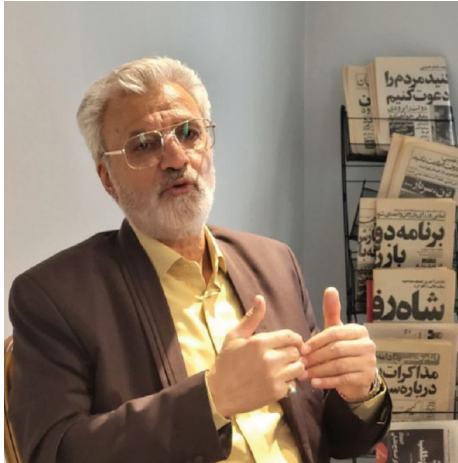
اکنون که سال ها از آن دوره
می گذرد و برخی احزاب
و گروه های گرد، سلاح بر زمین
گذاشته اند به گونه ای از آن
دوره برای نسل جوان صحبت
می کنند که انگار آن ها از ابتدا
صلح طلب و خواهان مذاکره
بوده اند.

۹۹

بریدن سرهای ۴۴ پاسدار و ارتشی در حالی که ۱۸ نفرشان مجروح و در بیمارستان بستری بودند در اواخر مرداد ۱۳۵۸، حمله به پادگان لشکر ۲۸ و یکی از مساجد سنندج در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸، حمله به پادگان تیپ سقز در ۳۰ مرداد ۱۳۵۸، دستگیری چهار نفر از اعضای جهاد سازندگی و اعدام آن ها در سردشت در ۳ شهریور ۱۳۵۸، تصرف ساختمان صدا و سیما ی مهاباد در همان روز و محاصره پایگاه سپاه در مهاباد در اوایل شهریور ۱۳۵۸.

مذاکره ی پنجم

امام خمینی (ره) پس از ارسال پیام ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ برای رسیدگی به وضعیت مردم ساکن کردستان، در ۵ شهریور ۱۳۵۸ حجت الاسلام شیخ حسین کرمانی را به عنوان نماینده در کردستان تعیین کردند و از ایشان خواستند با توجه به آشنایی که نسبت به کردستان دارند، با همکاری و مشورت آقایان علما و روحانیون محل و همچنین ارتش و ژاندارمری و سپاه و کلیه ی افراد ذی صلاح در رفع مشکلات و کمبودهای منطقه



رضا ناصادقی

شود. ایشان ابتدا در ۱۷ مهر ۱۳۵۸ و سپس در ۲۳ مهر ۱۳۵۸ به شهرهای کردنشین سفر کرد. صباغیان وزیر کشور در ۲۴ مهر ۱۳۵۸ اعلام کرد: «آقای فروهر به این قصد به کردستان مسافرت کرده است که با سران گردها و رهبران گروه‌های سیاسی ملاقات و مذاکره کند. اصولاً معتقدم که مسائل کردستان باید از طریق مذاکرات سیاسی حل و فصل شود.» در این مدت دولت اعلام کرد هرگونه عملیات نظامی در کردستان متوقف می‌شود تا هیأت بتواند از طریق مذاکره و راه حل سیاسی، مسالهای کردستان را به نتیجه برساند. اما علی‌رغم اعلام آتش بس از سوی دولت، شورشیان هرازگاهی به یکی از پادگان‌ها، مراکز نظامی، ادارات دولتی و مردم حمله کردند.

از آبان تا زمستان ۱۳۵۸ پنج دور مذاکرات برگزار شد که شرح آن مفصل است. اما گروه‌های شورشی در این دوره هم دست از شرارت برای دستیابی به تفاهم برنداشتند و در هر مکانی که می‌توانستند به اجرای عملیات پرداختند.

مذاکره‌ی هفتم

حملات مستمر و پی در پی شورشیان به مراکز نظامی - انتظامی و مردم شهرهای مختلف به اندازه‌ای حسن نیت گروه‌ها را زیر سوال می‌برد که حزب دموکرات ناچار می‌شود مجدداً در نامه‌ای به رئیس جمهور، موضع حق به جانب بگیرد و عامل اصلی درگیری‌های کردستان را نیروهای نظامی - انتظامی معرفی کند و در آن دوباره جمهوری اسلامی را تهدید کند تا دموکراسی در ایران تحقق پیدا نکند، حزب سلاح‌هایش را زمین نمی‌گذارد.

در این زمان تعدادی از گروگان‌های نظامی و غیرنظامی در اختیار گروه‌های شورشی اعدام می‌شوند. بنی صدر رئیس جمهور وقت در ۱۲ فروردین ۱۳۵۹ به نیروهای نظامی و انتظامی دستور می‌دهد، چنانچه گروه‌های شورشی برخلاف توافقات به عمل آمده در شهرها مسلحانه تردد کنند و به نیروهای نظامی - انتظامی حمله کنند، پوتین هایشان را از پادینا و رند تا مناطق کردنشین را از وجود شورشیان پاکسازی کنند.

به دنبال این دستور، گروه‌های شورشی به حجت الاسلام کرمانی نماینده امام خمینی (ره) متوسل می‌شوند و دو دور

مذاکره با وی به عمل می‌آورند. کرمانی پس از آن با امام و رئیس جمهور دیدار می‌کند و نظرات گروه‌ها را منعکس می‌کند. اما به نظر نمی‌رسد با نقض مکرر توافقات و رفتار غیرآشتی جویانه‌ی شورشیان، اعتماد مجدد دولتمردان جمهوری اسلامی کسب شود. گروه‌های شورشی نیز به جای پاسخ اعتمادساز به این درخواست هیأت حسن نیت، برداشته‌ی شرارت و ناامنی در ناحیه‌ی کردنشین می‌افزایند.

پای بند نبودن گروه‌ها به مذاکرات، حملات پی در پی آن‌ها به مراکز وابسته به نظام در ناحیه‌ی کردنشین ایران، در معرض خطر قرار داشتن پادگان‌ها که سقوط هریک از آن‌ها می‌توانست تجهیزات زیادی در اختیار گروه‌های شورشی قرار دهد، موجب شد نیروهای نظامی تصمیم بگیرند برای حفظ پادگان‌ها اقدام به آزادسازی شهر سنندج در ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹ کردند. سازماندهی همه‌جانبه‌ی گروه‌ها برای جنگ در سنندج و ممانعت از موفقیت نظام از تسلط بر این شهر، حاکی از آن بود که آن‌ها گزینه‌ی نظامی را در اولویت قرار داده‌اند و از فرصت مذاکرات برای کسب آمادگی‌های نظامی استفاده کرده‌اند.

درگیری خونین در سنندج که به مدت ۲۲ روز ادامه داشت، دیگر جایی برای مذاکره باقی نگذاشت و بعد از این تاریخ مذاکره‌ای میان طرفین تا ملاقات میان نمایندگان ایران و دکتر قاسملو در ۲۲ تیر ۱۳۶۴ در وین برگزار نشد.



آشوب در غرب کشور

آشنایی با گروهک های ضد انقلاب و تدابیر نظامی جمهوری اسلامی ایران

پس از آغاز بحران در کردستان، سلسله حوادثی در شهرهای کردستان و آذربایجان غربی رخ داد که یکی از آن ها حادثه قارنا بود. در این حادثه تعدادی از نیروهای ارتشی پادگان جلدیان با کمین نیروهای حزب دمکرات برخورد کردند و در درگیری با آن ها، ۱۵ نفرشان شهید شدند. اتفاق دیگر حادثه نقده بود. حزب دمکرات در شهر نقده تجمعی سازماندهی کرد. حین برگزاری تجمع، یک درگیری ساختگی به وجود آمد و گسترش یافت. ضدانقلاب از بیرون شهر با خمپاره و توپ حمله کرد. یک واحد از لشکر ۶۴ آمد و وعده ای از نیروهای محلی ارومیه هم در درگیری شرکت کردند. درگیری شدت پیدا کرد و تلفات سنگینی به جای گذاشت. گفته می شود از دو طرف بیش از ۵۰ نفر کشته شدند.

غیر از این حوادث، ضدانقلاب در مناطق دیگر، از سلماس در آذربایجان غربی گرفته تا جوانرود و پاوه در کرمانشاه با کمین های متعدد، درگیری ها و اقدامات دیگر اوضاع را متشنج کرد. حزب دمکرات شهر مهاباد را اشغال کرده بود و بر پیرانشهر، اشنویه، سردشت و بوکان تسلط داشت. بدین ترتیب ضدانقلاب در مدت کوتاهی بر بسیاری از شهرهای کردستان مسلط شد.



ریحانه جعفری

حماسه آزادسازی پاوه

گروه‌های ضدانقلاب دمکرات، چریک‌های فدایی خلق و کومله با حمایت برخی کشورهای منطقه از جمله عراق در روز ۲۴ مرداد ۱۳۵۸ به شهر پاوه حمله کردند و بیشتر قسمت‌های شهر را به اشغال خود درآوردند. پس از این حمله، جمعی از پاسداران همراه با دکتر چمران به مدت دو روز در محاصره شدید قرار گرفتند. امام خمینی (ره) در روز ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ فرمانی با این مضمون صادر کردند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از اطراف ایران، گروه‌های مختلف ارتش و پاسداران و مردم غیرتمند تقاضا کرده‌اند که من دستور بدهم به سوی پاوه رفته و غائله را ختم کنند. من از آنان تشکر می‌کنم و به دولت و ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم اگر با توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مجهز تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاوه نشود، من همه را مسئول می‌دانم.

من به عنوان ریاست کل قوا به رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهم که فوراً با تجهیز کامل عازم منطقه شوند و به تمام پادگان‌های ارتش و ژاندارمری دستور می‌دهم که بی‌انتظار دستور دیگر و بدون فوت وقت، با تمام تجهیزات به سوی پاوه حرکت کنند و به دولت دستور می‌دهم وسایل حرکت پاسداران را فوراً فراهم کنند. تا دستور ثانوی، من مسئول این کشتار وحشیانه را قوای انتظامی می‌دانم و در صورتی که تخلف از این دستور نمایند، با آنان عمل انقلابی می‌کنم. مکرراً از منطقه اطلاع می‌دهند که دولت و ارتش کاری انجام نداده‌اند. من اگر تا ۲۴ ساعت دیگر عمل مثبت انجام نگیرد، سران ارتش و ژاندارمری را مسئول می‌دانم.»

پس از صدور پیام امام، مردم و نیروهای نظامی برای نجات محاصره‌شدگان به سوی پاوه حرکت کردند. آن‌ها و دکتر چمران اقدام به آزادسازی شهرهای گردنشین کردند. در ادامه با تلاش‌های چمران و سایر نیروها، همه شهرها در مدت ۲۰ روز آزاد شد. مجموعه این اقدامات در تقسیم‌بندی مقاطع بحران کردستان جزو «نبرد اول» است.

هیئت‌هایی برای رسیدگی به مشکلات کردستان

پس از آغاز بحران در کردستان ایران، امام خمینی (ره)، شورای انقلاب و دولت موقت هیئت‌های متعددی برای برقراری آرامش

نبردهای اول و دوم برای پاکسازی شهرها

پس از اشغال شهرهای کردستان، عملیات آزادسازی این شهرها توسط نیروهای نظامی و بومی آغاز شد. آزادسازی شهرهای کردستان در دو نوبت انجام شد. نوبت اول پس از بلوا و آشوب گروه‌های ضدانقلاب از ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ تا مرداد همین سال در شهرهای نقده، مریوان و پاوه بود که عناصر این گروه‌ها عده‌ای از پاسداران را به طرز فجیعی شهید یا مجروح کردند و شماری را سربیدند.

در پی این اقدام، امام خمینی (ره) در دو پیام در روزهای ۲۷ و ۲۸ مرداد به نیروهای مسلح دستور مقابله با عناصر آشوبگر را صادر کردند که به دنبال آن واحدهایی از سپاه و یگان‌هایی از ارتش از ۲۸ مرداد تا ۱۵ شهریور، ۱۰ شهر و همچنین جاده‌ها را پاکسازی کردند. این مرحله به «نبرد اول» معروف است.

بعد از آن مذاکراتی برای حل و فصل مسائل کردستان آغاز شد و توافق‌هایی نیز صورت گرفت، ولی گروه‌ها در روند گفتگو اختلال ایجاد کردند و به ستون‌های ارتش و خودروهای سپاه حمله کردند. در این حملات، تعداد قابل توجهی از نیروهای جمهوری اسلامی ایران شهید، مجروح یا مفقود شدند و گروه‌ها بر مناطقی از کردستان مسلط شدند.

لذا با توجه به بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های هیئت حسن نیت، با تدبیر مسئولان و سپاه پاسداران، دور دیگری از پاکسازی شهرها در کردستان آغاز شد که به «نبرد دوم» موسوم گردید. در دور دوم پاکسازی شهرها که از ۱۰ بهمن ۱۳۵۸ تا ۳ تیر ۱۳۵۹ صورت گرفت، شهرهای کردستان از اشغال نیروهای ضدانقلاب خارج شد.

تا پایان سال ۵۹ همه شهرهای گردنشین که در اشغال ضدانقلاب بودند، به جز یوکان آزاد شدند. به تدریج همه محورهای مواصلاتی و جاده‌های مرتبط با آن‌ها هم در اختیار نظام جمهوری اسلامی قرار گرفت، اما تردد در آن‌ها محدود بود. گروه‌های پارتیزانی و چریکی ضدانقلاب در شهرها شناسایی انجام می‌دادند و از نحوه تردد نظامیان در محورها اطلاعاتی کسب می‌کردند، سپس علیه مراکزشان در شهرها یا یگان‌های نظامی شان که به صورت گروهی یا در قالب یک ستون در جاده‌ها تردد می‌کردند، اقداماتی انجام می‌دادند.

در این پیام، حضرت امام تصریح کردند که مقصود ایشان آن نیست که با جنایتکاران مذاکره شود، بلکه آنان باید سرکوب شوند. علاوه بر این، امام خمینی در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۵۸ دستور دادند که حجت الاسلام معادی خواه به اتفاق نماینده وزارت کشور، نماینده جهاد سازندگی و گروهی که انتخاب شدند، برای رسیدگی به وضع عمرانی کردستان به منطقه بروند و از احتیاجات مردم مطلع شوند و گزارش مفصلی به ایشان ارائه دهند.

گروهک های ضد انقلاب؛ از کومله تا خبات

مهمترین و فعال ترین گروهک ضد انقلاب کومله بود که یک گروه مارکسیستی - لنینیستی بود. کومله از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در کردستان اقدام به آشوب و جنگ افروزی کرد. پس از برقراری امنیت در کردستان، بسیاری از اعضای این گروه به عراق رفتند. دومین گروهک، حزب دموکرات یا جمعیت تجدید حیات گرد بود که در ۲۵ شهریور ۱۳۲۱ رهبری قاضی محمد در مهاباد تشکیل شد. این جمعیت با حمایت شوروی توانست در دوره جنگ جهانی دوم، دولت خودمختار مهاباد را تاسیس کند. در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ اعضای این جمعیت، حزب دمکرات کردستان ایران را پایه گذاری کردند.

بعد از سقوط جمهوری مهاباد در سال ۱۳۲۵، این حزب منحل شد و اعضای آن عمدتاً به کشورهای اروپایی رفتند. حزب دمکرات ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره سازماندهی شد و با هدف تاسیس دولت خودمختار در منطقه گردنشین ایران، بحران بزرگی در این ناحیه به وجود آورد. بعد از برقراری امنیت در مناطق گردنشین، حزب انشعاب یافت و کم کم غیر فعال شد. در حال حاضر کادرهای اصلی جناح های مختلف حزب در کشورهای اروپایی و عراق سکونت دارند که البته در شهریور سال ۱۳۹۷ جمعی از سران این گروهک در حمله موشکی سپاه به هلاکت رسیدند. در اطلاعیه سپاه آمده بود که «در پی شرارت های ماه های اخیر گروهک های تروریستی از اقلیم کردستان علیه مناطق مرزی ایران که با اعزام تیم های متعدد تروریستی، ایجاد ناامنی و ارتکاب اعمال خرابکارانه و سلب امنیت و آرامش مردم غیور استان های آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه راندنبال می کردند و با هوشمندی و آمادگی نیروی زمینی سپاه از جمله

در منطقه و ممانعت از بروز درگیری به کردستان اعزام کردند. آخرین هیئتی که دولت موقت با تایید امام به کردستان اعزام کرد، هیئت حسن نیت بود که مذاکرات را زیر نظر شورای انقلاب ادامه داد. تلاش های اعضای این هیئت پس از چند ماه به دلیل کارشکنی گروه های تندرو نظیر کومله و چریک های فدایی خلق (اقلیت) به نتیجه نرسید و دور دوم آزادسازی شهرهای تحت اشغال گروه های شورشی با آزادسازی کامیاران در ۱۵ بهمن ۱۳۵۸ آغاز شد. این هیئت در ابتدا «هیئت رسیدگی به حل مشکلات کردستان» نام گذاری شد، اما بعداً گروه ها نام آن را تغییر دادند و به «هیئت حسن نیت» معروف شد.

همچنین امام خمینی (ره) پس از ارسال پیامی در ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ برای رسیدگی به وضعیت مردم کردستان، در ۵ شهریور ۱۳۵۸ حجت الاسلام شیخ حسین کرمانی را به عنوان نماینده شان در کردستان تعیین کردند و از ایشان خواستند با توجه به آشنایی شان با کردستان با همکاری علما، ارتش، سپاه و ژاندرمری برای رفع مشکلات و کمبودهای منطقه بکوشد و هر کاری که به نظر ایشان و آقایان به آرامش منطقه کمک می کند، انجام بدهد.

۶۶

در مقابل گروهک های

ضد انقلاب، نیروهای

بومی و نظامی قرار

داشتند. نیروهای بومی به

پیشمرگان مسلمان گرد

شهره بودند. نظامیان

نیز در سه سازمان نظامی

ارتش، سپاه و ژاندارمری

بودند.

۹۹



یکی دیگر از گروهک‌های ضدانقلاب «خبات» بود. محلی‌ها به آن‌ها عنوان جوانان مسلمان گرد داده بودند. شیخ جلال الدین حسینی برادر شیخ عزالدین حسینی از قبل از انقلاب امام جمعه بانه بود و کمیته‌ای آنجا به راه انداخت. بعد از اینکه با تلاش دکتر چمران بانه پاکسازی شد، طرفداران شیخ جلال الدین حسینی در قالب کمیته انقلاب اسلامی اداره شهر را به عهده گرفتند. در عید قربان سال ۵۸ حادثه‌ای در بانه رخ داد؛ یک ستون از سردشت برگشته بود تا به پادگان بانه برود. گردانی از لشکر تهران و تعدادی پاسدار هم همراه آن بودند. در ورودی شهر بانه، سمت پادگان به ستون حمله شد. عناصری از کومله و چریک‌های فدایی خلق شروع کننده حمله بودند. بعد هم گروه خبات برای خلع سلاح ستون و جمع‌آوری غنائم وارد کارزار شد. از آن لحظه به بعد درگیری علنی و رسمی گروه خبات با نظام اسلامی شروع شد. شیخ جلال در بیشتر روستاهای محورهای بانه به سمت مرز نیرو جذب کرده و آن‌ها در قالب پل‌های ۱ و ۲ و ۳ پل واژه‌ای کردی است که گروه‌های ضدانقلاب برای معادل دسته نظامی به کار می‌بردند) سازمان داده بود. عناصر این گروه در روستاها با مردم با خشونت رفتار می‌کردند و با کومله‌ای‌ها نیز درگیری داشتند.

در عملیات‌های هفته‌های گذشته در مناطق مرزی مریوان و کامیاران ضربات مهلکی را دریافت کرده بودند، تنبیه و برخورد با متجاوزین در دستور کار سپاه قرار گرفت.» گروهک دیگر «سپاه زرگاری» یا رستگاری بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تلاش شیخ عثمان نقشبندی رهبر طریقت نقشبندی تاسیس شد و توانست به سرعت حدود ۲ هزار نفر را در محدوده شهرهای مریوان، پاوه و سنج مسلح کند. شیخ عثمان از اتباع کشور عراق بود که در دوران حکومت پهلوی به ایران آمد و با حمایت ساواک در روستای درود از بخش سروآباد مریوان مستقر شد. گروه کومله، چریک‌های فدایی خلق و حزب دمکرات که با فعالیت سپاه زرگاری موافق نبودند در برنامه‌ای هماهنگ در بهمن ۱۳۵۸ افراد این گروه را خلع سلاح کردند. ۲۰۰ نفر از افراد باقی‌مانده این گروهک به عراق متواری شدند و زیر نظر ماحد نقشبندی (پسر شیخ عثمان) به همکاری با استخبارات عراق پرداختند و با اجرای عملیات ایدایی در پشت جبهه و اسیر کردن رزمندگان، اطلاعات ایران را به عراق می‌دادند. بقایای این گروهک در اسفند ۱۳۶۶ در عملیات والفجر ۱۰ اسیر یا کشته شدند و سپاه زرگاری متلاشی شد.

زیرمجموعه‌های آن در شهرهای آزادشده بود. شعبه‌های شهری پیشمرگان ابتدا مستقل و تابع مرکزیت خود بودند، ولی بعداً برای کاهش ناهماهنگی‌ها از نظر مالی و پشتیبانی تابع مرکزیت سازمان پیشمرگان مسلمان گرد ماندند و از نظر عملیاتی تحت کنترل سپاه همان شهر قرار گرفتند. بعداً سازمان پیشمرگان مسلمان گرد در واحد بسیج سپاه ادغام شد.

نیروهای نظامی نیز در ابتدا هماهنگی چندانی بین سازمان‌هایشان وجود نداشت و فقط روابط فراسازمانی بین فرماندهان منطقه و ویژگی‌های اخلاقی فرمانده سپاه غرب کشور (محمد بروجردی) موجب می‌شد برخی امور بین سازمان‌ها هماهنگ شود. بنابراین طبیعی بود که برخی مشکلات سازمانی و اداری بین نهادها و ارگان‌های رسمی حل نشده باقی بماند. به خصوص آنکه واحدهای تابعه این سازمان‌ها نیز که در سه استان آذربایجان غربی، کردستان و کرمانشاه مستقر بودند، با یکدیگر هماهنگ نبودند و اقدامات مربوط به جنگ با ضدانقلاب اغلب با سیاست‌های محلی فرماندهان هراستان اجرا می‌شد.

در سال ۱۳۶۱ مقرر شد برای ایجاد هماهنگی‌های بیشتر در برخورد با گروهک‌های ضدانقلاب و برقراری امنیت در مناطق کردنشین ایران، قرارگاه حمزه توسط سپاه، ارتش و ژاندارمری تاسیس شود تا بین این سازمان‌ها و واحدهای تابعه‌شان هماهنگی ایجاد کند. براین اساس، محمدابراهیم سنجقی به فرماندهی قرارگاه حمزه سپاه، سرهنگ حسن آبه‌شناسان به فرماندهی قرارگاه حمزه ارتش و سرهنگ بیژن بهرام‌پور به فرماندهی قرارگاه حمزه ژاندارمری منصوب شدند.

البته قرارگاه نجف سال ۱۳۵۸ با نام ستاد عملیات غرب کشور تحت امر ستاد مرکزی سپاه با هدف رفع بحران‌های محلی در کردستان، پاوه و اورامانات و درهم شکستن محاصره شهرپاوه به فرمان امام خمینی (ره)، در شهرستان کرمانشاه تشکیل شد. با شروع جنگ تحمیلی و تجاوز ارتش عراق به مرزهای کشور، این ستاد ضمن ایجاد تغییراتی در ماموریت و ساختار سازمانی‌اش، با عنوان‌های گوناگون مانند قرارگاه منطقه هفت، قرارگاه شمال غرب، قرارگاه غرب، قرارگاه منطقه ۲ نجف و سرانجام قرارگاه مقدم نجف در طول سال‌های دفاع مقدس فعالیت کرد و هدایت رزمندگان اسلام علیه دشمن متجاوزبعثی را در غرب کشور انجام داد.

خبات به طور مستقیم به استخبارات عراق وصل بود و مهمات، اسلحه و مواد منفجره از آنجا دریافت می‌کرد.

دو چهره برجسته ضدانقلاب نیز عزالدین حسینی و عبدالرحمن قاسملو بودند. عزالدین حسینی امام جمعه مهاباد از قبل از انقلاب و از روحانیون سرشناس کردستان بود، اما به شدت تحت تأثیر گروه‌های افراطی همچون کومله و چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) بود و نه تنها نقشی در کاهش بحران در منطقه کردنشین و به نتیجه رساندن مذاکرات هیئت حسن نیت ایفا نکرد، بلکه خود به یکی از عوامل تشدید بحران در منطقه تبدیل شد.

عبدالرحمن قاسملو نیز در جوانی ابتدا به حزب کومله کردستان عراق، سپس به حزب توده ایران و در نهایت به حزب دمکرات کردستان ایران پیوست. وی که در حکومت پهلوی، عمدتاً در کشورهای بلوک شرق و عراق به سر می‌برد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران باگشت و به عنوان دبیرکل حزب دمکرات، این حزب را تجدید سازمان کرد.

مدافعان نظام اسلامی؛ ارتشیان، پاسداران و پیشمرگان

در مقابل گروهک‌های ضدانقلاب، نیروهای بومی و نظامی قرار داشتند. نیروهای بومی به پیشمرگان مسلمان گرد شهره بودند. نظامیان نیز در سه سازمان نظامی ارتش، سپاه و ژاندارمری بودند. سازمان پیشمرگان مسلمان گرد در سال ۱۳۵۸ با تلاش محمد بروجردی فرمانده سپاه غرب کشور تاسیس شد. افراد عضو این سازمان، بیشتر گردهای مسلمانی بودند که تحت فشار گروه‌های ضدانقلاب به ناچار شهر و روستای خود را ترک کرده و به کرمانشاه که تحت تسلط دولت بود، آمده بودند. این افراد پس از سازماندهی ابتدا در آزادسازی شهر کامیاران در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۵۸ و سپس برقراری امنیت در این شهر، نقش اصلی را ایفا کردند. پیشمرگان مسلمان گرد، در عملیات‌های آزادسازی شهرها و جاده‌های مناطق کردنشین هم نقش موثری داشتند. مسلح شدن آن‌ها جنگ روانی گروه‌های ضدانقلاب را که با هدف وقوع جنگ بین فارس‌ها و کردها در کردستان دنبال می‌شد، خنثی کرد.

تشکیلات مرکزی سازمان پیشمرگان مسلمان گرد در کرمانشاه و

گفت وگویی سرو با سردار «حسن رستگارپناه»
از فرماندهان سپاه کردستان در دهه اول انقلاب اسلامی؛

مردم، کردستان را نجات دادند

سردار «حسن رستگارپناه» حدود یک سال و سه ماه پس از آغاز غائله کردستان به عنوان فرمانده یکی از دو گردان اعزامی از اصفهان به سنجند رفت و مدتی بعد نماینده سپاه در قرارگاه مشترک ارتش و سپاه در لشکر ۲۸ سنجند شد. مشارکت در هدایت عملیات‌های مشترک علیه احزاب و گروه‌های جدایی طلب از جمله فعالیت‌های او در این قرارگاه بود. رستگارپناه از ۲۰ مهر ۱۳۵۹ تا ۲۰ دی ۱۳۶۰ جانشین عملیات سپاه کردستان و فرمانده قرارگاه عملیاتی مستقر در شمال استان کردستان شد. وی پس از آن تا ۱۵ آبان ۱۳۶۱ در مسئولیت فرماندهی



محمدحسن

جعفری

سپاه مریوان ایفای نقش کرد. او در این دوره ضمن سازماندهی پیشمرگان مسلمان کرد در مریوان به اجرای عملیات‌های برون مرزی و آزادسازی جاده‌های فرعی و سازماندهی گردان‌های رزمی از نیروهای بومی برای اعزام به مناطق عملیاتی جنوب کشور پرداخت. او پس از آن تیپ قدس را تشکیل داد و به فرماندهی آن منصوب شد و تا پایان مرداد ۱۳۶۴ در این تیپ حضور داشت. تجربیات رستگارپناه در مناطق کردنشین موجب شد از شهریور ۱۳۶۴ فرماندهی عملیات سپاه استان کردستان به عهده او گذاشته شود. مسئولیت‌های رستگارپناه پس از جنگ در استان کردستان، فرماندهی سپاه کردستان، فرماندهی قرارگاه شهید شهمرام فرو فرماندهی نیروی انتظامی استان‌های کردستان و آذربایجان غربی است. وی از اوایل سال ۱۳۸۵ تا خرداد ۱۳۸۶ نیز فرمانده قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) بود. در ادامه گفت وگویی ما با سردار رستگارپناه رami خوانید:



شما چگونه و چه زمانی برای مقابله با ضدانقلاب به کردستان رفتید؟

بعد از پیروزی انقلاب اتفاق تلخ و دردناکی برای نیروهای اصفهان در سrdشت رخ داد که موجب شد فرماندهان سپاه اصفهان با کردستان آشنا شوند. شورایی برای بررسی این موضوع مشخص گردید که قرار شد من همراه با عده‌ای به کردستان بروم، اما تصمیم تغییر یافت و رحیم صفوی و صیاد شیرازی به کردستان رفتند. من در اصفهان ماندم و از طریق روزنامه‌ها و جراید پیگیر اتفاقات و تحولات شدم. از عملکرد هیئت حسن نیت که از سوی دولت موقت به کردستان رفته بودند، ناراضی و ناراحت بودیم و این اتفاقات را در سپاه اصفهان تجزیه و تحلیل می‌کردیم. در نهایت در نیمه دوم و اواخر سال ۵۸ نیروهایی را که داوطلب حضور در کردستان بودند، آموزش دادیم و سازماندهی کردیم. من همراه با نیروهای گردانم در اردیبهشت یا اوایل خرداد ۵۹ زمانی که محاصره سنندج شکسته شده بود به غرب کشور رفتیم و در پادگان لشکر ۲۸ مستقر شدیم.

چه گروه‌هایی در کردستان فعالیت داشتند و دیدگاه‌شان چه بود؟

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، دو گروه به نام‌های «کومله» و «دموکرات» در مناطق گردنشین مطرح و تاحدودی فعال بودند. اما پس از انقلاب، این دو گروه بسیار فعال شدند و گروه‌های دیگری هم که بیشترشان مسلح بودند، اقدامات بسیاری انجام دادند. شیخ عثمان نقشبندی و فرزندان او تشکیلات مسلحی به نام «سپاه رزگاری» در مریوان، سنندج و پاوه به راه انداختند. عده‌ای از وابستگان به رژیم پهلوی هم در دفاع از آن‌ها با سلطنت طلب‌ها همراه شدند و به راه‌اندازی این تشکیلات کمک کردند.

جریان دیگری به نام «خبات» هم به وجود آمد که مستقل از گروه‌های گرد بود. از ابتدای پیروزی انقلاب، عناصر و گروه‌هایی علیه نظام جمهوری اسلامی وارد عمل شدند. گروه‌های علی مریوانی و عثمان حمزه در زمان جنگ به طور مستقیم با هماهنگی عراقی‌ها فعالیت داشتند. گروه کومله ایده‌های ضد دین و کمونیستی داشت و با ایدئولوژی

اسلامی مخالف بود. آن‌ها فسادهای بسیاری انجام دادند و عفت عمومی را در سنندج و کردستان خدشه دار کردند. همان اوایل که به کردستان رفته بودم، یک روز پیرمردی در مریوان به سراغ ما آمد، گریه می‌کرد و می‌گفت که کومله‌ای‌ها دختر من را برده‌اند و به فساد کشانده‌اند. یا اینکه یک بار در ابتدای جنگ، پسران و دختران کومله‌ای به روستای دولاب رفتند و در خانقاهی جمع شدند. آن‌ها جانمازهای مردم را زیر خودشان پهن و نجس کردند. مردم وقتی فهمیدند، خیلی عصبانی شدند. در پاکسازی سنندج از مقرهای کومله قرص‌های ضد بارداری ... زیادی جمع‌آوری شد.

اما حزب دموکرات کردستان ایران به طور مستقیم با دین و ایدئولوژی اسلامی مخالفت نمی‌کرد. آن‌ها حتی در برخی از مناطق توانستند نیروهای مذهبی و روحانیون را به خود جذب کنند. پیروان شیخ عثمان نقشبندی و گروه خبات هم خلاف عرف عمل نمی‌کردند و خود را همراه با دین نشان می‌دادند؛ هر چند انحراف‌هایی داشتند.

علاوه بر این‌ها سازمان چریک‌های فدایی خلق، پیکار، سازمان مجاهدین خلق (مناقضین) و حزب توده نیز در کردستان فعال بودند. موضع‌گیری‌های گروه‌ها و احزاب در جرایدشان منتشر می‌شد که ما مرتب آن‌ها را می‌خواندیم و بررسی می‌کردیم. چریک‌های فدایی خلق و عناصر پیکار گاهی کمین اجرا می‌کردند. البته آن‌ها بیشتر کارهای تبلیغاتی و روانی انجام می‌دادند و کمتر در درگیری‌ها و عملیات‌های شهری شرکت داشتند.

اهداف این گروه‌ها چه بود و آیا آن‌ها از ابتدا به دنبال تجزیه طلبی و جدایی کردستان بودند؟

من در کردستان اخبار و اطلاعات مربوط به گروه‌ها و احزاب را دریافت و با دقت مطالعه می‌کردم. تحلیل من این است که برخی کشورهای خارجی با پشتیبانی‌هایی که از گروه‌ها انجام می‌دادند، در صدد تجزیه ایران و جدایی کردستان بودند. وضعیت فرهنگی و اجتماعی، ناسیونالیسم گردی و حساسیت‌های قومی موجب بروز بحران در کردستان شد و کشورهای خارجی در صدد بهره‌برداری از آن برآمدند. این گروه‌ها با مخالفان‌شان به شدیدترین وجه ممکن برخورد

آیا گروه‌های مخالف به دنبال پیگیری مطالبات مردم کردستان بودند؟

مردم کردستان از دیرباز مطالباتی داشتند که به آن‌ها توجهی نمی‌شد. مردم این منطقه در دوران رژیم پهلوی به شدت سرکوب شدند و تحت خفقان شدیدی قرار گرفتند. با پیروزی انقلاب اسلامی این فرصت پیش آمد تا مردم مطالباتشان را بیان کنند. اما گروه‌های مخالف به جای اینکه مطالبات مردم را پیگیری کنند، تندروی کردند، با دشمنان همراه شدند و علیه نظام و مردم کردستان خشونت ورزیدند.

این گروه‌ها از همان ابتدا اقدام خشن و سخت علیه نظام انجام دادند. آن‌ها در نخستین روزهای پیروزی انقلاب به پادگان‌های ارتش حمله و اشغال کردند و اسلحه‌ها را به غارت بردند. اگر این گروه‌ها واقعا به دنبال مطالبات مردم کردستان بودند، باید مسیر گفتگو و اقدامات نرم را در پیش می‌گرفتند، نه اینکه از همان روز نخست اسلحه به دست می‌گرفتند. بعد هم که مشخص شد این‌ها به دنبال منافع خودشان هستند و منافع مردم کردستان و مطالبات آن‌ها برای‌شان مهم نیست.

**شما عملکرد هیئت‌های حسن نیت
را که از سوی امام خمینی (ره)،
شورای انقلاب و به خصوص
دولت موقت به کردستان
اعزام شدند**

می‌کردند. اهل تعامل و گفتگو نبودند و حذف فیزیکی می‌کردند. کومله به طور بارزترین رفتار را انجام می‌داد. این رفتارها در مردم وحشت به وجود آورد و ما شاهد بودیم زمانی که دولت موقت در حال مذاکره با آن‌ها بود، این رفتارها اوج گرفت و تداوم یافت.

گروه‌های ضدانقلاب از رفتن نظام جمهوری اسلامی و حسن نیتی که نظام نشان داده بود، سواستفاده کردند. آن‌ها در برابر ما اقدام نظامی انجام دادند و حتی به مردم کردستان هم رحم نکردند. نیروهای سپاه و ارتش با مردم به مهربانی برخورد کردند، به آن اسکان و غذا دادند، اما گروه‌ها با مردم برخورد خشن کردند. مادر پاکسازی شهرها و روستاها نهایت دقت را داشتیم تا به مردم آسیب نرسد، اما آن‌ها هیچ ایایی نداشتند. **محمد بروجردی** در ماجرای پاکسازی سنج، مردمی را که تحت ظلم و فشار گروه‌ها بودند در خانه‌های سازمانی لشکر ۲۸ ارتش مستقر کرد و به آن‌ها آب و غذا داد.

در نهایت باید گفت که گروه‌ها و دشمنان خارجی در نقطه‌ای به یکدیگر رسیدند و در صدد تجزیه کردستان برآمدند. گروه‌های ضدانقلاب در ابتدا به دنبال امتیازگیری از نظام بودند و سپس تجزیه طلب شدند. البته در این بین خود درگیری‌هایی هم داشتند. به طور مثال حزب دموکرات و کومله چند بار با یکدیگر درگیر شدند و تلفاتی از هم گرفتند. این درگیری‌ها از همان ابتدا وجود داشت و تا پایان نیز ادامه یافت.





چگونه ارزیابی می‌کنید و آن‌ها با چه هدفی به کردستان رفتند؟

امام خمینی (ره) از هیئت‌های حسن نیت خواستند که نیازمندی‌ها و مشکلات مردم را بررسی و راهکار پیشنهاد بدهند. از خون‌ریزی و کشته شدن مردم هم جلوگیری کنند. اولین هیئت در همان روزهای نخست بحران کردستان از سوی دولت موقت به کردستان اعزام شد. سپس هیئت دیگری به سرپرستی آیت الله طالقانی و با حضور آیت الله بهشتی، رفسنجانی، بنی‌صدر و... از سوی شورای انقلاب به کردستان رفت.

نگاه و تاکید امام این بود که باید کمبودها و محرومیت‌های کردستان رفع شود؛ کما اینکه ایشان همین نگاه را نسبت به سیستان و بلوچستان، هرمزگان و... داشتند. هیئت‌های حسن نیت هم با همین هدف راهی کردستان شدند، اما وقتی به آنجا رسیدند، خود را در برابر گروه‌های ضدانقلاب دیدند. این در حالی بود که امام فرموده بودند ما با گروه‌های مسلحی که علیه اسلام و مردم اسلحه به دست گرفته‌اند، حرفی نداریم. اولین درخواست گروه‌ها هم این بود که نیروهای نظامی و سپاه از کردستان خارج شوند. آن‌ها علیه نظام اسلحه به دست گرفته، شورش کرده و درگیری نظامی را آغاز کرده بودند، اما می‌گفتند ما باید از آنجا خارج شویم. متأسفانه هیئت حسن نیت دولت موقت در این موضوع کوتاه آمد و پذیرفت که نیروهای نظامی به داخل پادگان‌ها بروند. البته گروه‌های ضدانقلاب به همین هم راضی نبودند و می‌گفتند نیروهای نظامی باید از کردستان بروند.

هیئت حسن نیت خلاف حرف رهبر انقلاب عمل کرد؛ چرا که امام گفته بودند که گفتگو با مردم باید در شرایطی انجام شود که گروه‌های مسلح ضدانقلاب که آغازگر بحران و شورش بودند در محاصره ارتش و سپاه باشند. امام در یکی از ملاقات‌های اعضای هیئت حسن نیت با ایشان فرمودند که حقوق مردم کردستان باید ادا شود و محرومیت برطرف گردد. گروه‌های ضدانقلاب دغدغه مردم را نداشتند. آن‌ها یک مصوبه شش ماده‌ای داشتند که مدام از آن حرف می‌زدند و در پایان هر تجمع و اعتراضی به آن اشاره می‌کردند. در آن مصوبه حرفی از رفع محرومیت مردم کردستان نبود. یک سری خواسته‌های سیاسی مطرح شده بود که ذیل خودمختاری تعریف می‌شود. هیئت‌های حسن نیت در بسیاری از مذاکراتشان تاکیدات امام خمینی (ره) را مدنظر قرار ندادند و امتیازهایی به گروه‌های ضدانقلاب دادند. آن گروه‌ها نیز همزمان با مذاکرات، اقدامات نظامی انجام می‌دادند تا امتیازات بیشتری از ما بگیرند که به طور نمونه می‌توان به شهادت پنجاه شصت نفر از نیروهای سپاه در جاده سردشت - بانه اشاره کرد.

گروه‌های ضدانقلاب چه جنایت‌هایی علیه پاسداران، نیروهای نظامی و مردم در کردستان انجام دادند؟

آن‌ها جنایت‌های بسیاری در شهرهای استان کردستان انجام دادند. در همان روزهای نخست که به سنجندج رفته بودیم، یک بار ما را به حاشیه شهر و به نزدیکی بیمارستانی بردند. گفتند اینجا یک گور دسته جمعی از بچه‌هایی که شهید شدند، پیدا شده است. گروه‌های ضدانقلاب بسیاری از پاسداران، ارتشیان و مردم را به صورت دسته جمعی می‌کشتند. برخی را هم زنده به گور می‌کردند.

هرکس که با آن‌ها به خصوص کومله‌ای‌ها مخالفت می‌کرد، می‌گرفتند و مجبوره مهاجرت می‌کردند. اموالش را هم به غارت می‌بردند. یکی از مخالفان این گروه‌ها می‌گفت آن‌ها من را تهدید کردند و برادرم را کشتند. آن‌ها هر فردی را که به مردم خدمت می‌کرد و سرشناس شده بود، از بین می‌بردند. به طور مثال یک کارمند آموزش و پرورش سنجندج را در سه راهی نرسیده به اداره آموزش و پرورش به شهادت رساندند. گروه‌های

فعالیت‌هایشان را شدت بخشیدند. جنگنده‌های عراقی بسیاری، پادگان‌های ارتش را بمباران کردند. گروه‌های ضدانقلاب هم حملات زمینی علیه مواضع نیروهای نظامی ایران انجام دادند. همان شبی که جنگ آغاز شد (۳۱ شهریور ۵۹)، نیروهای کومله به چند مرکز نظامی و پایگاه سپاه در سنج حمله کردند. آن‌ها از همان ابتدا هماهنگ عمل کردند. گروه‌های ضدانقلاب گرای مراکز و تجمع نیروهای نظامی ایران را به عراقی‌ها می‌دادند. پس از مدتی یگان‌های ارتش مأمور شدند تا برای مقابله با عراق به جبهه جنوب بروند و این موضوع باعث شد تا فشارها بر نیروهای سپاه در کردستان بیشتر شود و بیشتر حملات گروه‌های ضدانقلاب متوجه ما شد. در آن برهه تعداد کمین‌های ضدانقلاب بسیار افزایش یافت. گروه‌های ضدانقلاب هماهنگ با ارتش بعث عراق عمل می‌کردند. آن‌ها می‌خواستند از فرصت کاهش توان رزمی مادر کردستان استفاده کنند و وضعیت خودشان را توسعه بدهند تا ضرباتی که در عملیات‌های پاکسازی دریافت کرده بودند، جبران کنند.

نیروهای سپاه زرگاری پس از آغاز جنگ آشکارا در خدمت عراق بودند.

ضدانقلاب و تجزیه طلب نیروهای پیشمرگان مسلمان گرد و خانواده‌هایشان را تهدید و ترور می‌کردند. آن‌ها قدرت نظامی‌شان را علیه هرکسی که از اسلام و جمهوری اسلامی طرفداری می‌کرد، به کار می‌گرفتند.

آیا مردم کردستان با نظام جمهوری اسلامی همراهی داشتند و سازمان پیشمرگان مسلمان گرد چگونه شکل گرفت؟

بعد از آغاز بحران کردستان، عده‌ای از مردم کردستان تصمیم گرفتند که با نظام جمهوری اسلامی همکاری کنند. آن‌ها در عملیات‌های پاکسازی حضور داشتند و به مقابله با گروه‌های ضدانقلاب می‌پرداختند. در ادامه آن‌ها و خانواده‌هایشان که از سوی کومله و دمکرات تحت فشار و اذیت بودند، با هدایت محمد بروجردی اقدام به تشکیل سازمان پیشمرگان مسلمان گرد کردند.

شهید بروجردی آن‌ها را آموزش داد و مسلح کرد. پیشمرگان مسلمان گرد به دلیل شناختی که از منطقه داشتند، راهنمای بسیار خوبی برای نیروهای نظامی بودند. خودشان نیز در جنگاوری، سلاحشور و توانمند بودند. تعداد اعضای این سازمان به تدریج بیشتر شد و برخی به صورت خانوادگی و طایفه‌ای عضو آن شدند. آن‌ها در کرمانشاه (سپاه منطقه هفت) مسلح می‌شدند و بعد به شهرستان‌های استان کردستان می‌رفتند. پیشمرگان که بسیاری از آن‌ها زن و فرزند داشتند در ابتدا حقوقی دریافت نمی‌کردند، اما بعد تصمیم گرفته شد که به آن‌ها نیز همچون پاسدارها حقوق داده شود. در سال ۶۰ توسعه سازمانی مستقل پیشمرگان مسلمان گرد در سنج دنبال شد و گردان‌های حضرت رسول (ص) با این نیروها تشکیل شد. هرچه از بحران کردستان می‌گذشت، مردم بیشتری از گروه‌ها جدا می‌شدند و ابراز انزجار می‌کردند. در نهایت نیز همین مردم، آن‌ها را به شکست انجامیدند؛ چراکه فهمیدند این گروه‌ها دغدغه مردم و اسلام را ندارند.

با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، وضعیت گروه‌های ضدانقلاب چه تغییری کرد و آیا آن‌ها با عراقی‌ها همکاری داشتند؟ با حمله رژیم بعث عراق به ایران، گروه‌های ضدانقلاب

۶۶

نگاه و تاکید امام (ره) این بود که باید کمبودها و محرومیت‌های کردستان رفع شود؛ کما اینکه ایشان همین نگاه را نسبت به سیستان و بلوچستان، هرمزگان و... داشتند. هیئت‌های حسن نیت هم با همین هدف راهی کردستان شدند.

۹۹



داشت. نیروهای سپاه‌های سنندج، بانه، سقز، سردشت، مریوان، دیواندره، پاوه، کامیاران و... از شهرها و استان‌های مختلف همچون تهران، اصفهان، خراسان، تبریز، کرمانشاه و... تامین و پشتیبانی می‌شد.

تا آخر سال ۵۹ و سه ماهه اول سال ۶۰ تشکیلات مورد نیاز منطقه کردستان روز به روز توسعه پیدا کرد و شکل‌گیری سپاه کردستان نقطه عطفی به وجود آورد. در ادامه در همان سال به این نتیجه رسیدیم که فعالیت‌ها در آذربایجان غربی و کردستان باید هم‌پوشانی، هماهنگی و هم‌افزایی داشته باشد. از این رو مقدمات شکل‌گیری قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) به وجود آمد. ارتش هم در کردستان تشکیلاتی با عنوان تشکیلات غرب داشت که شامل استان‌های کردستان، کرمانشاه و ایلام می‌شد. به هر ترتیب عده‌ای از نیروها از سپاه کردستان به سپاه منطقه هفت که فرماندهی آن برعهده «محمد بروجردی» در کرمانشاه بود رفتند تا قرارگاه راه‌اندازی کنند؛ در واقع تعدادی از نیروها از هسته مرکزی سپاه کردستان جدا شدند و قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) را تأسیس و راه‌اندازی کردند. ضمن اینکه در ادامه با الگوگیری از شکل‌گیری یگان‌های رزمی در جنوب، تیپ‌های شهدا و قدس هم در غرب به وجود آمد.

یک بار در منطقه‌ای که آن‌ها در جاده کامیاران - سنندج مستقر بودند، پرچم عراق برافراشته شد که ما ابتدا تصور کردیم عراقی‌ها توانستند تا آنجا پیشروی کنند، اما بعد فهمیدیم زرگاری‌ها این کار را انجام دادند که عملیاتی انجام دادیم و آن پرچم را پایین کشیدیم. به دلیل اینکه مردم از صدام و ارتش عراق به شدت متنفر بودند، گروه‌هایی همچون کومله در ابتدا شعار می‌دادند که ما نباید با دشمن متجاوز همراه بشویم، اما پس از مدتی همراهی‌شان را آشکار کردند. آن‌ها برای اینکه با انزجار مردم روبرو نشوند، می‌گفتند که ما ارتباطی با عراق نداریم و از تجاوز رژیم بعث حمایت نمی‌کنیم. این در حالی بود که ما می‌دانستیم سران گروه‌های ضدانقلاب به داخل خاک عراق رفت و آمد دارند. اسلحه، مهمات و آذوقه از عراقی‌ها می‌گیرند و مجروحان‌شان را هم به بیمارستان‌های آنجا می‌برند.

«قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)» که نقش مهمی در مقابله با ضدانقلاب داشت و شما نیز در دهه هشتاد مدتی فرمانده آن بودید، چگونه شکل گرفت؟

شهید «ناصر کاظمی» نقش مهم و اثرگذاری در شکل‌گیری سپاه استان کردستان و ایجاد هماهنگی بین سپاه‌های شهرها

ترجمان



۱۱۰
فرهنگ در عصر بمب اتمی



۱۰۲
تصویر یک انقلاب



۱۱۳
نابودی رویای نامشروع

توضیح نشریه: مطالب بخش ترجمان منعکس کننده بخشی از نگاه رسمی غرب به ایران پس از انقلاب است، نگاهی همراه با حیرت، دشمنی و صداقتی از روی ناچاری، **سرو** با هدف تکمیل زمینه های درگیری تاریخی بین انقلاب اسلامی و استکبار جهانی، با حفظ ساختار اصلی متن اقدام به انتشار این گونه مطالب کرده است.



بخش سوم

تصویر یک انقلاب

گرافیک و طراحی پوستر در ایران در دوره های انقلاب اسلامی و جنگ

در مرکز تحقیقات مجموعه های ویژه دانشگاه شیکاگو (University of Chicago's Special Collections Research Center) مجموعه ارزشمندی از پوسترهای طراحان ایرانی در دوران انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی نگهداری می شود. دانشگاه شیکاگو در سال ۲۰۱۱ با همکاری موزه هنر دانشگاه ایندیانا اقدام به برپایی نمایشگاهی از این پوسترها نمود که این نمایشگاه هم اکنون نیز به صورت آنلاین در وبسایت کتابخانه دانشگاه شیکاگو در دسترس می باشد. این نمایشگاه حاصل پژوهش های الیزابت راو دانشجوی دکترای تاریخ هنر دانشگاه میشیگان است. آنچه می خوانید ترجمه سومین بخش از مطالب و تصاویر این نمایشگاه است. بخش های پیشین آن در شماره های قبلی نشریه منتشر شده بود.



نویسنده: Elizabeth Rauh

مترجم: مجتبی عبادی فتح

منبع: www.lib.uchicago.edu

شیطان نگاری دشمنان

یکی دیگر از خط مشی های طراحی پوستر در دوران انقلاب، شیطان نگاری دشمنان بود. شاه پهلوی هدف اصلی شعارهای اعتراضی، دیوانرؤسی ها و اعلامیه هایی بود که در جریان انقلاب منتشر می شد. پس از حمله به سفارت ایالات متحده توسط گروهی از جوانان رادیکال اسلام گرا در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، توجه به ایالات متحده در ایران با عنوان "شیطان بزرگ" معطوف شد. ایالات متحده و بریتانیا به عنوان قدرت های اصلی در پشت سلطنت پهلوی تلقی می شدند و از سال ها قبل در نظر ایرانیان به خاطر کودتای سال ۱۹۵۳ به رهبری سیا که طی آن دولت نخست وزیر منتخب مردم محمد مصدق سرنگون شد، منفور بودند. شیطان نگاری ابزاری برای متمایز ساختن خود از دشمنان است؛ که در نتیجه آن یک جبهه "خیر" در مقابل "شر" ایجاد می شود. دشمنان جمهوری اسلامی از طریق افتراهای لفظی و بصری علناً مورد تمسخر قرار می گرفتند تا تهدیدات ایدئولوژیک آنها خنثی شود. این رویه پس از پیروزی انقلاب در دوران جنگ ایران و عراق بر ضد صدام نیز ادامه یافت.

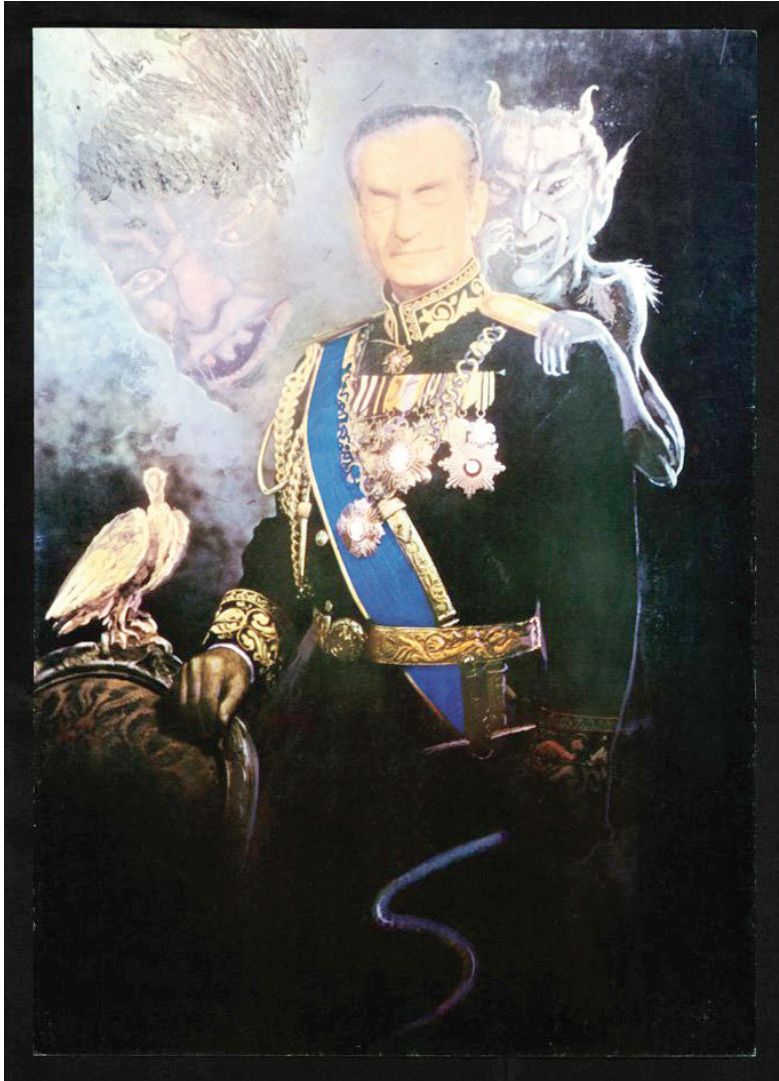


عکس: مشت پرچم صدام، حدود سال ۱۹۸۰



مشت ایرانی به صدام

در این پوستر، صدام به صورت طعنه آمیزی به شکل یک سگ عصبانی به تصویر کشیده شده که توسط افسارهای آمریکایی و شوروی مهار شده است؛ همراه با یک قلاده که ستاره داوود از آن آویزان است. مشت قرمز ایران به صورت صدام برخورد کرده و چندین دندان او را به زمین انداخته است. ایرانی ها صدام را دست نشانده آمریکا و شوروی می دانستند. این اثر به سبک چاپ سنگی و به سفارش جهاد سازندگی یا وزارت زمان جنگ تولید شده است. در نوشته دوزبانه پوستر به فارسی و عربی آمده است: «ما [ایرانی ها] چنان به صدام و حزب بعث سیلی خواهیم زد که دیگر هرگز بلند نشود». این پوستر یک پیروزی جمعی را برای ایران در جنگ پیش بینی می کند.

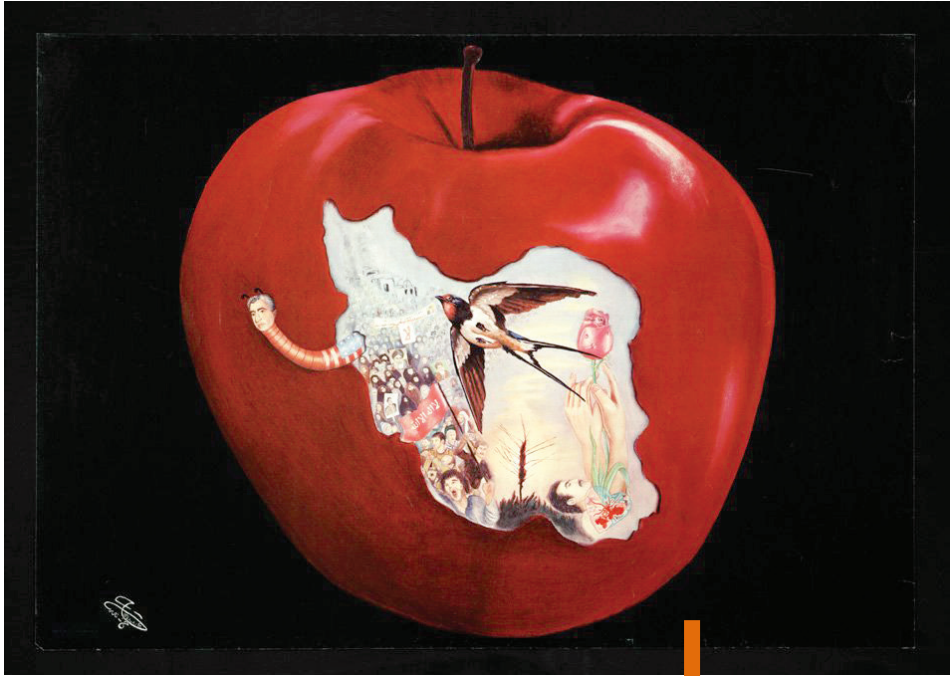


(عکس ۲: شاه و اهریمنان، بین سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰)



شاه و شیاطین

در این پوستر، یک پرتره رسمی از محمد رضا شاه پهلوی در یونیفورم نظامی وی دستکاری شده است تا او را تحت نفوذ اهریمنان نشان دهد. چشمان او بسته شده است که حکایت از ناپیایی کامل او نسبت به نیازها و خواسته‌های ایرانیان و نیز غفلت او از قیامی دارد که به زودی حکومتش را سرنگون خواهد کرد. این تصویر با تغییر پرتره شاه به نشانه سلطه موجودات اهریمنی بر او، بر تقوا و درستکاری انقلاب اسلامی دلالت دارد.



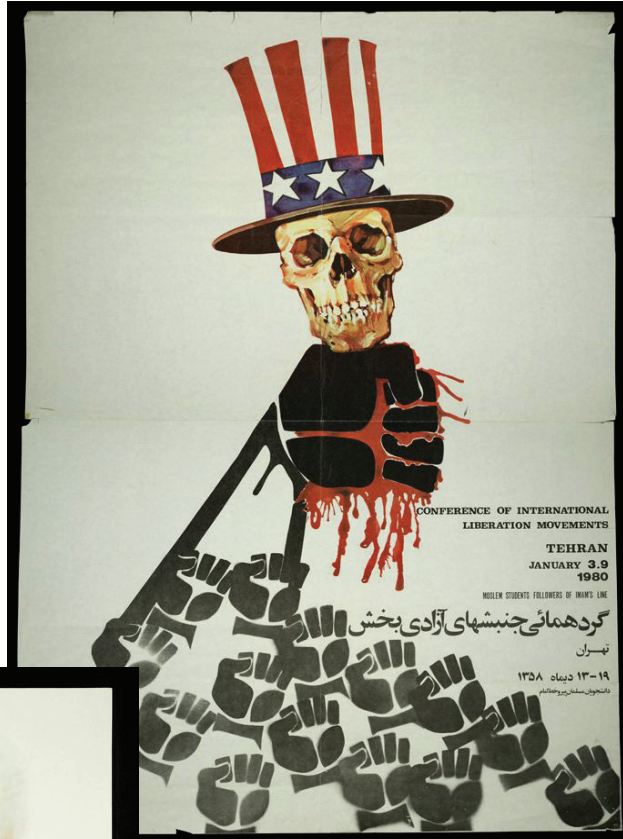
سیب ایران و کرم شاه

این پوستر، ایران را به صورت سیبی با شکل کشوری که روی پوست قرمز آن کشیده شده است، نشان می‌دهد. در فضای کشور، یک راهپیمایی اعتراضی بزرگ نشان دهنده انقلاب اسلامی است. پرستویی که همزمان با طلوع فجر در آسمان پرواز می‌کند، نویدبخش روزگاری نو برای ایران است. لاله‌ای که بادو دست احاطه شده است، از پیکر مردی که در جریان سرنگونی رژیم پهلوی کشته شده است جوانه می‌زند. شاه که به صورت کرمی با پرچم ایالات متحده به تصویر کشیده شده بود، در حال خروج از ایران است. سبک این پوستر به طرز محسوسی سورئالیستی است و به اندازه اغلب پوستره‌های از این دست، تحت تأثیر شمایل‌نگاری مذهبی شیعی قرار ندارد.



مجسمه خفه شده عمو سام توسط مشت های گره زده

در جریان انقلاب، نمادهای آمریکایی اغلب برای شیطانی جلوه دادن و تهدید نمادین ایالات متحده استفاده می شد. مشت که نماد رایج انقلاب ها و شورش هاست، تأثیر گرافیک انقلابی روسیه و آمریکای لاتین را بر تصویرسازی انقلاب ایران نشان می دهد. به نظر می رسد این پوستر که برای گردهمایی جنبش های آزادی بخش بین المللی در تهران سفارش داده شده است، قدرت کنش جمعی در راه شکست هژمونی آمریکا را نشان می دهد. این گونه تصاویر نمادین از ایالات متحده برای برانگیختگی ایرانیان علیه "شیطان بزرگ" استفاده می شد.



مترسک

در جریان محاصره «لانه جاسوسی» (لقبی که ایرانیان به سفارت آمریکا داده بودند) انبوهی از مردم شمایل های حصیری کارتر را در آتش سوزاندند؛ رویدادی که درونمایه اصلی این پوستر را تشکیل می دهد.



کارتر فاسد

رئیس جمهور جیمی کارتر با چهره‌ای مبالغه آمیز در این کاریکاتور به عنوان یک تاجر منحرف با بینی خوک نشان داده شده است. گوش‌های بزرگش بسته شده و چشم‌هایش نیز کور هستند، در حالی که یک اسکناس صد دلاری از سرش بیرون آمده و یک مجله پلی بوی تا شده در جیب کتش فرو رفته است. این پوستر با به تصویر کشیدن کارتر به عنوان فردی کور، کرو ضعیف‌النفس در مقابل پول، بر فساد اخلاقی دشمن تأکید می‌کند.



سایه روشن جمعیت

جان مایه این پوستر توسط جمله «لا اله الا الله» شکل گرفته است که در مقابل تصویری از معترضان با مشت‌های برافراشته در پس‌زمینه‌ای قرمز نوشته شده است. بازوهای برافراشته جمعیت، طرح کلی کتیبه خوشنویسی را پدید می‌آورد. رنگ‌های تند قرمز، سفید و سیاه این پوستر، انقلابیون ایرانی را در زمره فرهنگ بصری دیگر جنبش‌های آزادی‌بخش قرار می‌دهد.



(عکس ۸: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، حدود سال ۱۳۵۹)

آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند

در این پوستر، تصویری از آیت‌الله خمینی در پس‌زمینه جمعی از تظاهرکنندگان قرار دارد. مشت‌های گره کرده به عنوان نمادهای بین‌المللی سرپیچی از سلطه و مقاومت برای آزادی به هوا پرتاب می‌شوند. متن دوزبانه و قرمز رنگ که روی پرتله آیت‌الله خمینی نوشته شده است «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»، بیانیه‌ای است خطاب به مخاطبان ایرانی و آمریکایی. این بنر به این ترتیب ایالات متحده و تلاش‌های آن برای مداخله در سیاست داخلی ایران را محکوم می‌کند. همچنین ممکن است اشاره‌ای به گروگان‌های آمریکایی باشد که در جریان محاصره ۴۴۴ روزه سفارت ایالات متحده در تهران به اسارت گرفته شدند.



بسم الله الرحمن الرحيم

حَقَّ الْحَقُّ وَهَقَّ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

حق آمد و باطل نابود شد،
همانا که باطل نابود شدنی است.
قرآن، سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۱

Truth has come and falsehood has
vanished, verily falsehood is ever
bound to vanish.
Quran 17:81

مخمسین
سالگرد انقلاب
اسلامی ایران
بد کنید
مسلمانان و
سیستمین
جهان و هموطنان
کرامین مبارک باد.
۲۴ بهمن ۱۳۵۸

CONGRATULATIONS
TO ALL MUSLIMS
AND OPPRESSED
PEOPLE OF
THE WORLD, AND ALL
IRANIAN
BROTHERS AND
SISTERS
ON THE FIRST
ANNIVERSARY OF
THE ISLAMIC
REVOLUTION OF
IRAN.
FEBRUARY 11, 1980

سفارت
جمهوری اسلامی
ایران
Embassy of
the Islamic Republic
of Iran
3005
Massachusetts Ave., N.W.
Washington, D.C. 20008

مخمسین اولین سالگرد انقلاب اسلامی ایران
در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۳۵۸ بهمن ۲۴ و ۲۵ برابر با ۱۶ و ۱۷ فوریه ۱۹۸۰
در سفارت جمهوری اسلامی ایران، واشنگتن
زمان ساعت از ظهر برگزار میشود.
برنامه های مشابهی نیز در کنسولگری های جمهوری اسلامی ایران
در شهرهای نیویورک، شیکاگو، هوستن و سانفرانسیسکو اجرا خواهد شد.

The first anniversary of the Islamic Revolution of Iran
will be celebrated at the Embassy
of the Islamic Republic of Iran in Washington, D.C.
on February 16 and 17, at 7:00 p.m.*
Similar celebrations will be held at the Consulate
Generals of Iran in New York, Houston, Chicago
and San Francisco.
* Saturday Program in Farsi / Sunday Program in English

نخستین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران

در این پوستر که به مناسبت یک سالگی انقلاب ایران طراحی شده است، یک مشت غول پیکر حاوی عکس سیاه و سفید تظاهرکنندگان از اعتراضات انقلابی سال ۱۹۷۹ میلادی به تصویر درآمده است. با اشاره به بازگشت پیروزمندانه آیت... خمینی به ایران و سرنگونی و تبعید شاه، آیه قرآن در بالای پوستر به صورت استعاره انقلاب را به عنوان یک نبرد تقدیس شده دینی یعنی خیر (یا حقیقت) در مقابل شر (یا باطل) توصیف می کند. این پوستر برای نصب در سفارت خانه ها و کنسولگری های ایران در آمریکا قبل از بسته شدن به دلیل تسخیر سفارت آمریکا در تهران و گروگان گیری ناشی از آن تولید شده است.



فرهنگ در عصر بمب اتمی

تا پیش از بمباران اتمی ژاپن توسط ایالات متحده آمریکا، کمتر کسی در دنیا از قدرت تخریب و کشندگی این سلاح آگاه بود. بمب‌های اتمی که در انتهای جنگ جهانی دوم بر سر مردم ژاپن فرود آمد، بیش از ۱۰۰ هزار نفر را در هیروشیما و ناگازاکی به کام مرگ فرستاد. بعدها آزمایش‌های تسلیحاتی که توسط بسیاری از کشورهای دیگر انجام شد، خطر تشعشعات نامرئی را در همه جای جهان گسترش داد.

هنر در اشکال متعدد خود همواره راهی را برای مردم فراهم کرده تا احساسات پیچیده ترس و شیفتگی خود از بمب اتمی را بروز دهند. رابرت جاکوبز (Robert Jacobs) از موسسه صلح هیروشیما در دانشگاه شهر هیروشیما در این باره می‌گوید: «سلاح‌های هسته‌ای به مردم نوعی قدرت آخرالزمانی و خداگونه می‌دهد. وقتی سلاح‌های هسته‌ای وارد یک فیلم یا یک داستان می‌شوند، همه قوانین را تغییر می‌دهند. دستگاه گایگر (Geiger counter) یک نوع شمارشگر ذرات بنیادی است که توانایی شناسایی ذرات باردار را دارد. از این دستگاه برای سنجش آلودگی‌های رادیواکتیو استفاده می‌شود) با فشردن یک دکمه وجود تشعشع را نشان می‌دهد و پس از آن هراتفاق ممکن است رخ دهد. یک هیولا حمله کند، شخصیت انسان‌ها به یک باره تغییر کند، و حس ترس و تعلیق ناشی از آن بر همه جا غلبه کند.»



نویسنده: Chris Gorski

مترجم: مجتبی یوسفی

منبع: insidescience.org

قدرت وحشتناک و مهیب سلاح‌های هسته‌ای را نشان می‌دهند. پس از بمباران هیروشیما و ناگازاکی، تصویر ابرقارچی در تبلیغات بی‌شمار و حتی عجیب و غریبی استفاده شد. در سال ۱۹۵۴، بچه‌ها می‌توانستند آب نبات دارچینی تندی به نام گلوله‌های آتشین اتمی (atomic fireballs) خریداری کنند. یک مارک لباس شنای محبوب آن زمان، نام خود را از محل انفجار یک آزمایش اتمی در سال ۱۹۴۶ به نام بیکینی آتول گرفته بود. ابرقارچ حتی در آلبوم‌های موسیقی و اسباب بازی‌ها نیز خود را نشان می‌داد. برودریک می‌گوید: «عصر هسته‌ای دورانی پیچیده و متناقض است. در حالی که کشف پرتوهای رادیویی در قرن نوزدهم منجر به درمان‌ها و اکتشافات پزشکی ارزشمندی شد، کمبود این مواد رادیواکتیو با ارزش و قابلیت آنها برای ایجاد انرژی تقریباً نامحدود، توجه دنیا را به لزوم دسترسی به این منبع فوق‌العاده انرژی معطوف کرد.» پس از اولین استفاده از سلاح اتمی در هیروشیما، مردم به سرعت در مورد پیامدهای این پدیده جدید واکنش نشان دادند. برودریک می‌گوید: «طی ۲۴ ساعت پس از این اعلام، روزنامه‌ها و برنامه‌های

ترس و شیفتگی ناشی از قدرت ویران‌گر بمب اتم در دهه‌های اخیر به اشکال مختلف نشان داده شده است. بچه‌هایی که در دوران جنگ سرد بزرگ شدند مجذوب این سلاح ویران‌گر بودند؛ آنها با اسباب بازی‌هایی با مضمون اتمی بازی می‌کردند، کمیک‌هایی می‌خواندند که به تشعشعات و حملات هسته‌ای اشاره می‌کرد، و هیولا‌های رادیواکتیو و سناریوهای آخرالزمانی را که در تلویزیون و فیلم‌ها در سراسر جهان نمایش داده می‌شد تماشا کردند. میک برودریک (Mick Broderick) در دانشگاه مرداک استرالیا سال‌ها در مورد اینکه چگونه سلاح و انرژی اتمی بر فرهنگ انسان‌ها تأثیر گذاشته تحقیق کرده است. نتیجه پژوهش‌های وی در نهایت به نگارش مقاله «فیلم‌های هسته‌ای» منتهی شد که تحلیلی انتقادی از بیش از ۱۰۰ فیلم بلند سینمایی در این حوزه بود.

یکی از تصاویر مشهوری که قدرت مخرب سلاح‌های هسته‌ای را نشان می‌دهد، ابرقارچی است که پس از انفجار زمانی که حباب گاز منبسط می‌شود و بالا می‌رود ایجاد می‌شود. هوای گرم از طریق یک ساقه مرکزی بالا و بالاتر می‌رود و گرد و غبار و دود را به سمت خود جذب می‌کند تا جایی که به ارتفاع یک لایه جوی به نام تروپوپوز (tropopause) می‌رسد. آنگاه در مرتفع‌ترین حد ممکن، این مواد پخش می‌شوند تا کالاهک آشنای ابرقارچی را تشکیل دهند. حتی مواد منفجره معمولی به شرطی که در مقادیر بسیار زیاد باشند می‌توانند چنین ابرهای قارچی ایجاد کنند. اما در عصر اتمی، این ابرها

آزمایش بیکر بخشی از عملیات Crossroads در جزایر مارشال بود که در ۲۵ ژوئیه ۱۹۴۶ انجام شد. این بمب در زیر آب، در محاصره ناوگانی از کشتی‌های خالی، منفجر شد. قارچ حاصل از انفجار در تصویر مشخص است.

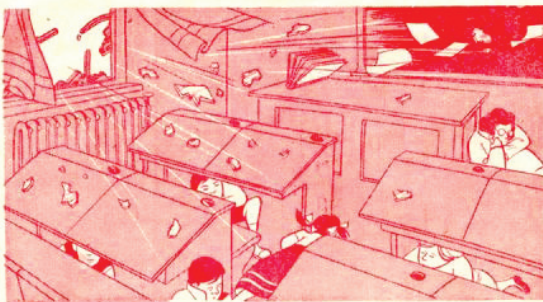


از ناکازاکی، تأثیر طولانی مدت تشعشعات بر مردم و تلاش های آنها برای بازسازی شهر.»

ویسنر دریافت که در حالی که تلویزیون های آمریکا برنامه های بسیاری را با الهام از موضوعات هسته ای نمایش می دادند، تنها یک مورد از آن ها مستقیماً به ژاپن اشاره می کند و آن اپیزودی از درام پزشکی دهه ۱۹۶۰ "دکتر کیلدر" (Dr. Kildare) بود که ماجرایی زنی را به تصویر می کشید که از بیماران ناکازاکی جان سالم به در برده بود و سال ها بعد تشخیص داده شد که به دلیل قرار گرفتن در معرض تشعشعات اتمی به سرطان خون مبتلا شده است.

بمب اتمی و مسائل مربوط به آن آنقدر پیچیده است - به خصوص در مورد تشعشعات که کاملاً نامرئی هم هستند - که مردم نمی توانند به راحتی احساسات خود را پیرامون آن بروز دهند و آثار هنری خلق کنند؛ چه "گودزیلا" (که با الهام از افسانه های آتشی در دره ها شهر ژاپن از جمله توکیو ساخته شد) و چه کمیک ها و انیمیشن های معروف به مانگا، و یا کمدهای سیاه «دکتر استرنج لاو» (Dr. Strangelove) در سال ۱۹۶۴.

ویسنر عقیده دارد: «مردم برای غلبه بر وحشت فزاینده ناشی از بمب اتمی نیاز به خلق آثار هنری و بصری داشتند، و مجموعه این آثار فرهنگ عامه عصر اتمی را شکل داده اند.»



**BUT SOMETIMES--AND THIS IS VERY IMPORTANT--
THE BOMB MIGHT EXPLODE AND THE BRIGHT FLASH
COME... WITHOUT ANY WARNING!**

در طول جنگ سرد، وزارت دفاع آمریکا آموزش هایی را از طریق چنین پوسترهایی برای محافظت از خود در صورت حمله هسته ای در اختیار عموم قرار می داد.



تأثیر بمب اتمی بر بسته بندی های صابون، آب نبات و عطر در آمریکا.

رادیویی بلافاصله نگرانی های خود را در مورد استفاده از بمب های اتمی آینده علیه ایالات متحده ابراز کردند. رؤیای آرمان شهری عصر اتمی به سرعت جای خود را به ترس فزاینده از جنگ اتمی و سپس رقابت هسته ای با اتحاد جماهیر شوروی در طول جنگ سرد داد و بسیاری از محصولات فرهنگی آن دوران، این تضاد و ضدیت را منعکس می کردند.»

جیکوبز می گوید: «نمی توان به ابرقارچی توجه نکرد، زیرا جذابیتی شگرف دارد. در این زیبایی بصری، ترس و واهمه و قدرت فوق العاده ای نهفته است که هراسناکی را تحت تأثیر قرار می دهد.» ربا ویسنر (Reba Wissner) مورخ مشهور عقیده دارد در حالی که تصاویر ابرقارچی در محصولات و تبلیغات مختلف استفاده می شد، به ندرت در برنامه های تلویزیونی به نمایش در می آمد. زمانی که او تلویزیون آمریکا را در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بررسی کرد در مجموع بیش از ۱۶۰ برنامه مربوط به سلاح های اتمی یافت، اما تصاویر بسیار کمی از قارچ معروف در این برنامه ها وجود داشت. جیکوبز عقیده دارد: «در مورد بمب اتمی، انسان ها به دو دسته تقسیم می شوند. یک دسته افرادی که از دور و فاصله ایمن به ابرقارچی نگاه می کنند، و دسته دیگر افراد نگون بختی در زیر آن هستند. آمریکایی ها از جمله کسانی هستند که این ابرقارچ و سپس فرار کردند و از دوره به نظاره نشستند. تصاویر ابرقارچی در ایالات متحده کاملاً متفاوت از تصاویر ابرقارچی در ژاپن است؛ مانند تصاویر یادبود صلح هیروشیما، تصاویر ویرانه به جا مانده



جنگ ۲۰۰۶ در لبنان؛ پیشینه، عملکرد و نتایج نابودی رویای نامشروع

بررسی آغاز جنگ اسرائیل با لبنان که از نظر شرایط، ابزار و نتایج آن منحصر به فرد است مفید خواهد بود. جنگی که در مقایسه با جنگ‌های قبلی اسرائیل علیه اعراب، دوره‌ای نسبتاً طولانی تلقی می‌شود و ما در این مقاله اهداف تعیین شده و نتایج حاصل از آن را مرور می‌کنیم. این جنگ اهداف گسترده و تأثیری رادیکال داشت. جنگی که قرار بود دروازه‌ای برای تغییر شکل خاورمیانه جدید یا بزرگ‌تر، یا بهتر است بگوییم خاورمیانه مستعمره آمریکا باشد.



نویسنده: دکتر امین محمد حطیپ

مترجم: مجتبی آذرشب

منبع: الجزيرة

آمریکا به تنهایی یا با وابستگان یا متحدان خود به طور مستقیم یا غیرمستقیم با فریب دادن و صدور قطعنامه‌های بین‌المللی علیه این افراد وارد عمل شد. مهم‌ترین آن قطعنامه ۱۵۵۹ بود که با تغییر رژیم لبنان، انزوای سوریه و خلع سلاح حزب الله همراه بود. اما برای آمریکا مشخص شد که هیچ کس در داخل نمی‌تواند این تصمیم را اجرا کند، بنابراین تصمیم گرفت که این وظیفه را به اسرائیل محول کند و منتظر شرایط مناسب برای اجرای آن بماند.

آمریکا و اسرائیل از روند اسارت این دو سرباز در خط آبی در جنوب لبنان توسط مقاومت برای آزادسازی اسرای لبنان در ازای آن استفاده کردند و عملیات برنامه‌ریزی شده خود را آغاز کردند. اسرائیل مستقیماً اعلام کرد که اهداف این عملیات عبارتند از:

اهداف مستقیم اعلام شده

- انهدام و خلع سلاح حزب الله و در نتیجه تسهیل روند انتقال کامل لبنان به سیطره آمریکا و آزادسازی دست اسرائیل پس از رهایی از تهدید موشکی.
- آزادی اسرای اسرائیلی پس از خودداری از هرگونه مبادله با حزب الله.
- اجرای قطعنامه ۱۵۵۹ شامل گسترش کنترل دولت بر جنوب و استقرار ارتش در مرزها به شکلی که آن را ننگین مرزها با اسرائیل قرار دهد.

اهداف ضمنی یا واقعی جنگ عبارت بودند از:

- برگشت توان بازدارندگی اسرائیل پس از شکست و ضعف آن از سال ۲۰۰۰
- فراهم کردن شرایط مناسب برای ورود آمریکا به خاورمیانه جدید از طریق موارد زیر:
 - تسلیم کردن اراده سوریه در برابر تصمیم آمریکا با قرار دادن کل لبنان در موضع رد آن و سپس محاصره آن با تنها گروه لبنانی که با سوریه متحد است.
 - قطع ارتباط احزاب خارجی با ایران و دور کردن شمشیری که ممکن است ایران علیه اسرائیل

اسرائیل در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ به دنبال اسارت دو تن از سربازان ارتش خود تجاوزات به لبنان را شروع نمود، تجاوزی که به تلافی شکست و بازگرداندن وجهه و اعتبار به ارتش خود از سال ۲۰۰۰ در صدد آغاز آن بود. به ویژه از آنجایی که آمریکا با داشتن محوریت مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، نتوانسته بود لبنان را از محور مقاومت حذف کرده و این کشور را محور وابستگی به خود کند. آمریکا سعی کرد از اشغال عراق سوءاستفاده کند و همه کشورهای منطقه را تسلیم خود کند، اما با سه مانع مواجه بود:

• اولین مورد ایران بود که حاضر به دست کشیدن از برنامه هسته‌ای خود نشد و از ارائه امکانات لازم برای تثبیت اشغال عراق توسط آمریکا خودداری کرد.

• مورد دوم سوریه بود که از خلع سلاح حزب الله لبنان خودداری کرد و همچنین به ایالات متحده خدمات امنیتی و نظامی در داخل عراق ارائه نکرد تا اشغال این کشور آسان نکند، همانطور که از اخراج نمایندگان مقاومت فلسطین از سرزمین‌های خود خودداری کرد.

• مورد سوم حزب الله بود که در سال ۲۰۰۰ اسرائیل را شکست داد و به ساختن یک ظرفیت نظامی منحصر به فرد که بین ارتش کلاسیک و نیروهای غیرنظامی قرار دارد ادامه داد و ساختاری نظامی با قابلیت‌های مناسب

برای ایجاد تهدید جدی برای

اسرائیل ایجاد کرد، که این

حزب را قادر می‌سازد با

سیاست «بازوی دراز»

توانایی‌های اسرائیل

را فلج کند و می‌تواند

بر تأمین منافع مشترک

آمریکا و اسرائیل در تمام

خاورمیانه تأثیر بگذارد.



۶۶

**فاجعه‌ای برای ارتش
اسرائیل، فاجعه‌ای که یکی از
مفسران نظامی را بر آن داشت
تا بگوید: «اسرائیل مانند
ارتش‌های عربی در حال
شکست است.»**

۹۹

- تخریب ساختار لجستیکی مقاومت و هر چیزی که گمان می‌رود انبار، یا پایگاهی که به مقاومت مربوط است.
 - قتل عام و محدود کردن جمعیت برای جدا شدن از مقاومت یا تحت فشار قرار دادن آن که یا با تخلیه آب از حوض ماهی (مقاومت) به مرگ می‌انجامد، یا با فشار اقیانوس بر روی ماهی که به خفگی منجر می‌شود.
 - پایان دادن به مرحله مقاومت حزب الله و فلج کردن کارایی آن.
- ب - در مرحله دوم «از بین بردن مقاومت» به طریق زیر:**
- نیروی زمینی یک تهاجم سریع، آسان و کم هزینه را با هدف «پاکسازی مراکز مقاومت» و خلع سلاح باقیمانده رزمندگان - در صورت زنده ماندن آنها - و سپس بردن آنها به یک «محاکمه عادلانه» انجام می‌دهد. منطق آمریکایی و بازگرداندن حداقل تجربه «بازداشتگاه انصار» یا به احتمال زیاد گوانتانامو، زیرا این مرحله با منطق و بینش اسرائیل و آمریکا برای خلاصی از «مقاومت اسلامی» در موجودیت و اثربخشی کاملاً ضروری است. سپس در اندیشه، رشد یا بازسازی، زیرا لبنان در غیر این صورت نمی‌تواند به طور کامل به سیطره آمریکا و اسرائیل بدون نیاز به نیروهای نظامی دائمی در آن حرکت کند،

از لبنان آن را بکشد.

- تحمیل واقعیتی که امکان گسترش در شرایط ایران را فراهم می‌کند تا پیامی روشن را به همه بدهد: «دوران مخالفت با تصمیم آمریکا در خاورمیانه به هر نحوی به پایان رسیده است.» در اینجا به یاد می‌آوریم که تغییر شکل خاورمیانه بر اساس ویرانه‌های قرارداد سایکس-پیکو اهدافی آمریکایی را به دنبال داشت از جمله:

- تصمیم‌گیری و تسلط بر کشورهای خاورمیانه که خارج از تسلط و تبعیت از آمریکا بودند و سپس ایجاد رژیم‌های سیاسی مطیع از عراق تا فلسطین و لبنان.
- تقسیم کشورهای عمده خاورمیانه به کشورهای کوچک فرقه‌ای یا قومی که فاقد عناصر حکومتی باشند و قادر به محافظت از خود بدون حمایت خارجی خاص، به ویژه در زمینه امنیتی نباشند.
- از نظر نظامی، دولت‌های جدید نباید به فکر ایجاد ارتش‌های نظامی باشند، زیرا فقط آمریکا و اسرائیل حق دارند این کار را انجام دهند. در حالی که بقیه نباید چیزی جز ارتش یا پلیس برای سرکوب مردم و جلوگیری از هرگونه حرکت در نفی سیاست آمریکا در داخل داشته باشند.

طرح نظامی میدانی برای تجاوز به لبنان

از برون یابی آنچه از این طرح اجرا شد و از پیگیری روند امور در ماه اول آن، می‌توان گفت که طرح اساسی اسرائیل بر اساس موارد زیر بوده است:

الف - در مرحله اول بمباران مخرب که از طریق:

- انهدام شبکه حمل و نقل لبنان از جنوب و بسته شدن تمامی مراکزی که لبنان را به خارج از کشور (زمینی، دریا و هوا) وصل می‌کند با هدف اصلی قطع هر نوع ارتباط با حزب الله به عنوان هدف مستقیم و محدود کردن شهروندان که آنها را مجبور به قیام علیه مقاومت به عنوان یک هدف غیرمستقیم کنند.
- ترور رهبران حزب الله با تخریب منزلشان. سپس حمله به مراکز فرماندهی و ارتباطات برای فلج کردن جنبش و متلاشی کردن سازمان با کشتن رهبری آن و ایجاد هرج و مرج و پراکندگی در سازمان.



۴ طرح اساسی

اسرائیل اجرای این طرح را در عمل آغاز کرده است و به نظر می‌رسد برای اجرای هر مرحله یک تا ده روز مهلت تعیین کرده و برای هریک از آنها امکان تمدید یک هفته‌ای برای تضمین پایان آن وجود دارد. براساس یک واقعیت جدید، آمریکا برای همه چیز آماده خواهد شد اجرای این برنامه‌ها شروع شد و نتایج به شرح زیر بود:

الف- در مرحله اول

اسرائیل طبق نقشه‌اش هر چیزی را که می‌توانست منهدم کند منهدم کرد و از طریق به اصطلاح «بانک اهداف» که تعداد آن ۴۲۰ هدف در شرح اهداف غیرنظامی مرتبط با زیرساخت‌های لبنان قرار داشت، همه چیز را هدف قرار داد. علاوه بر منازل جمع کثیری از مسئولان مقاومت اسلامی و قراگاه رهبری، رسانه‌ها و آنتن‌های فرستنده، جاده‌ها و پل‌ها سهم زیادی در روند تخریب از جنوب به شمال داشتند و بمباران‌های مخرب باعث کشتار غیرنظامیان شد. (تعداد کشته شدگان شش روز پس از تجاوز شمارش شد و مشخص شد که سیصد نفر شامل

تهاجم زمینی یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر است، زیرا اسرائیل و آمریکا می‌دانند که حملات هوایی و توپخانه زمین را تصرف نمی‌کند و به پیروزی کامل نمی‌رسد، مشروط بر اینکه تهاجم حداقل به رودخانه زهرانی و امکان توسعه آن تا رودخانه اولی یا فراتر از آن با توجه به نتایج به دست آمده و بهای پرداختی باشد.

تخریب ساختار حزب الله برای ریشه کن کردن کامل آن در فرمول مدنی نهادهی، به شیوه «بعث زدایی» صدام در عراق، البته با تفاوت اساسی در شباهت بین آنها یا حتی مقایسه تا بعد از آن به مردم بگوید به مقاومت در برابر پروژه ما فکر نکنید، همانطور که جنگ اکتبر ۱۹۷۳ آخرین جنگ عادی با اسرائیل بود، جنگ ۲۰۰۶ علیه حزب الله نیز آخرین جنگ غیرمتعارفی خواهد بود که اسرائیل و آمریکا در خاورمیانه با آن روبرو هستند، مشروط بر اینکه پس از آن فرهنگ ممانعت از شکل‌گیری مقاومت مردمی اشاعه یابد و سپس تهیه سلاح و یا آموزش آن در جای دیگری برای رهایی برای همیشه از این خطر ممنوع شود.



قبول بودن تئوری «قاطعیت هوایی اهداف مرکزی» باشد، مشابه آنچه پس از جنگ ۱۹۶۷، زمانی که نیروی هوایی مصر از نبرد خارج شد و باعث شکست ارتش مصر در کل جنگ شد.

ب- در مرحله دوم

- اسرائیل با ظهور کارآمدی نیروی آتش و سطح معنوی مقاومت مطمئن شد که مرحله اول به اهداف خود نرسیده است، اما پس از اینکه در یک مخمصه شدید قرار گرفت، برای ادامه راه مجبور به انتخاب یکی از گزینه ها شد.

- توقف جنگ که به معنای فروپاشی پروژه و فاجعه سیاسی برای آمریکا و همه تبعیت کننده های آن بود.

- ادامه حرکت به مرحله دوم و پیشی گرفتن از شکست خود در مرحله اول که مستلزم افزودن یک هدف جدید به آن بود و آن بازگرداندن توجه به ارتش خود پس از ناکامی ها و خسارات اساسی در مرحله اول از زمان اسارت سربازان بود. از انهدام تانک های مرکاوا (یکی از بهترین خودروهای زرهی جهان)، تانهدام ناو جنگی ساعار (که از لحاظ نظامی قابلیت های متمایز در آتش، مراقبت و حفاظت دارد)، تا شکست اطلاعاتی و آنچه در پی آن رخ داد.

۱۳۲ کودک زیر هشت سال بوده و این تعداد یک ماه بعد به ۱۱۲۶ نفر رسیده است.)

به نظر می رسد که مقاومت از اهداف اسرائیل غافل نبود، بنابراین اقداماتی را انجام داد که ساختار، سلاح و رهبری آن را شوکه کرد. این امر زمانی تأیید شد که مقاومت روز بعد برای بازگرداندن ابتکار عمل پس از آغاز تجاوز، شروع به اعمال سیاست «بازدارندگی دفاعی» با هدف قرار دادن عمق اسرائیل با موشک کرد که باعث خسارات مادی و جانی به اسرائیل شد. این خسارت ها از زمان غصب فلسطین در سال ۱۹۴۸، به ویژه پس از بمباران حیفا، سابقه نداشته است.

تقویم عمومی مرحله اول:

- شکست اسرائیل در دستیابی به اهداف طرح در مرحله اول
- ظهور توانمندی های مهم نظامی مقاومت، اسرائیل رادر بیش از یک سطح عملی، اطلاعاتی یا امنیتی غافلگیر کرد و خطرناک ترین و دقیق ترین پاسخ موشکی به عمق اسرائیل بود.
- در سطح نظامی - استراتژیک، شکست نیروی هوایی در دستیابی به اهداف خاص می تواند نشان دهنده غیرقابل

نتایج اولیه مرحله دوم

- تقابل شدید نیروهای مقاومت خسارات سنگینی به نیروهای نفوذی وارد کرد تا جایی که در طی چهار روز درگیری به نیروهای نفوذی تحمیل شد و ۱۳۰۰ متر در خاک لبنان و یک جبهه یک کیلومتری پیشروی کنند. اسرائیل متحمل ۷ کشته و ۲۰ مجروح و انهدام ۵ تانک مرکاوا در مقایسه با ۳ شهید مقاومت شد. این یک سیلی بسیار جدی به اسرائیل بود که آن را در شوک فرو برد.
- در خاتمه، اسرائیل از فرایند لمس خارج شد و به این نتیجه رسید که اجرای کامل فاز دوم به این معناست که باید هزینه گزافی را بپردازد.

تصمیم دشوار؛ طرح دوم، «جنگ بازپروری»

در نتیجه نبرد مارون الرأس، اوضاع به کلی تغییر کرد و جنگ یا ادامه آن به نیاز جدی و اساسی اسرائیل در حفظ وجهه ارتش اسرائیل تبدیل شد. به گفته شیمون پرز، معاون نخست وزیر اسرائیل، نبرد به نبرد مرگ یا زندگی و نبرد برای سرنوشت کل پروژه در خاورمیانه برای آمریکا تبدیل گشت.

در اینجا منافع اسرائیل و آمریکا به هم نزدیک شد و تصمیم به پیگیری گرفته شد. آمریکا همه فرصت‌ها را برای آتش بس از بین برد و اسرائیل را تشویق کرد که جنگ را ادامه دهد. تصمیم بر این شد که علی‌رغم هزینه‌های هنگفت، کار در همان محور از سر گرفته شود که منجر به حماسه بنت جیبیل شد، جایی که مقاومت تاکتیک دیگری داشت که اتخاذ آن به خسارات جانی و مادی سنگین اسرائیلی‌ها ختم شد. این هجوم باعث شد محور کار را تغییر دهند و به سوی آیت‌الشعب نقل مکان کنند ولی با شکست رو به رو شدند، پس مجدداً محور کار را تغییر دادند و با عبور از العدیسه به سمت محور طیبه حرکت کردند و شکست هم در آنجا به انتظار آنان بود. در اینجا آنها نیاز به اقدامات نمایشی برای پنهان کردن ناکامی‌های شدید رخ داده را دیدند، بنابراین با فرود در بعلبک به قصد ربودن یک رهبر از حزب الله، کار پشت خط را پذیرفتند، نتیجه یکسان بود؛ شکست.

ارتش اسرائیل در اتخاذ هر رویکرد میدانی که از طریق آن به دستاورد نظامی متوسل شد تا بتواند بگوید در جنگ پیروز شده است، گنج شده بود، اما برایش روشن شد که این موضوع

در مورد اجرای مرحله دوم، با احتیاط شدید نظامی اسرائیل اجرامی شد، زیرا در مرحله اول به میزان ناتوانی خود در شناخت حقیقت و ماهیت حریف پی برد، بنابراین لازم بود عمق‌ها را کاوش کنند یا نبض مقاومت را احساس کنند تا توانایی‌های واقعی آن را در میدان و در مبارزه رویارویی بشناسند و اندازه بهایی را که در اجرای این مرحله دوم باید بپردازد، مشخص کنند. تصمیم گرفته شد همانطور که در عرف نظامی در نظر گرفته می‌شود قبل از شروع این مرحله عملیات «تجسسی نیرو» انجام شود. کار در بخش مرکزی جبهه انتخاب شد، زیرا از نظر نظامی و سیاسی بهترین محور برای آن بود. بخش شرقی آن با سوریه در تماس است و بخش غربی امتیاز بیشتری به عمل مقاومت می‌دهد، بنابراین انتخاب محل تهاجم زمینی، کار در بخش مرکزی و مارون الراس - عیترون - بنت جیبیل بود. همانطور که اشاره کردیم هدف غیرمستقیم این بود که با اشغال این شهر که پایتخت تاریخی جبل عامل و در جنوب دارای ارزش عقیدتی و فکری در میان مسلمانان شیعه است، یک دستاورد نظامی سریع به دست بیاید.

۶۶

پس از ۱۸ روز جنگ، آمریکا و اسرائیل به این نتیجه رسیدند؛ شکست نظامی ناگزیر برای اسرائیل اتفاق خواهد افتاد و تنها راه حل سیاسی می‌تواند آن رانجات دهد. بنابراین کاندولیزا رایس به دنبال یافتن راه حل شد.

۹۹



ساده یا قدرت مخرب زیاد، به این معنی که مقاومت سبک جنگی خود را متنوع کرد به طوری که دشمن در هیچ نقطه‌ای از مناطق رویارویی نمی‌توانست آن را پیش‌بینی کند و همواره در یک خط صعودی متعجب و متحمل خسارات می‌شد.

- جنگ روانی، رسانه عاقلانه و اعتبار در اطلاع‌رسانی.
- رهبری آگاهانه، خردمندانه، استوار بر اهداف و صادقانه در موقعیت‌ها.

پس از ۱۸ روز جنگ، آمریکا و اسرائیل به این نتیجه رسیدند؛ شکست نظامی ناگزیر برای اسرائیل اتفاق خواهد افتاد و تنها راه حل سیاسی می‌تواند آن را نجات دهد. بنابراین کاندولیزا رایس به دنبال یافتن راه حل شد.

طرح سوم: «آتش در خدمت دیپلماسی»

این طرح بردو پایه استوار است:

- ارتکاب قتل عام برای تحت فشار قرار دادن لبنان برای پذیرش هر راه حلی که بر آن تحمیل شود.
- درگیری میدانی با تهدید دائمی یک تهاجم زمینی گسترده.
- اسرائیل یک هفته روی این طرح کار کرد و در طی آن به پیش‌نویس قطعنامه‌ای فرانسوی-آمریکایی رسید که هر آنچه را که می‌خواست به آن می‌داد، گویی در جنگ پیروز شده بود. پس از یک مناظره سیاسی که کشورهای عربی در آن مداخله کردند، اسرائیل طرح را تا حدی که لبنانی‌ها قبول کردند، اصلاح کرد و درخواست‌های زیادی به اسرائیل داده شد، اما نتوانست مکانیسمی برای اجرای خواسته اصلی که

پس از ۱۸ روز از آغاز جنگ غیرممکن شده است. جنگ، به ویژه پس از شروع به احساس استراتژی نظامی منحصر به فرد حزب الله در نبرد که مبتنی بر عناصر زیر است انجامید:

- زمینه خوبی برای نبرد آماده شده است، با ساختن سنگرها و تونل‌های زیرزمینی که امکان حرکت را فراهم می‌کند و دور از رصد و آتش دشمن پنهان می‌شود.

- انتخاب یک سلاح خوب در رویارویی که متناسب با هدف باشد و به نتایج مخرب یا فلج‌کننده برسد.

- سطح بالای رزمندگان از نظر حرفه‌ای و اخلاقی، زیرا او در رویارویی و استقامت هر منطقی را می‌شکند.

- سازمان امنیت و اطلاعات متعلق به حزب الله است که به آن امکان می‌دهد به آنچه می‌خواهد در مورد دشمن بداند دسترسی پیدا کند و از نفوذ دشمن در امنیت خود جلوگیری می‌کند.

- توانایی موشکی عظیمی که عمق اسرائیل را حداقل تا ۷۰ کیلومتر تهدید می‌کند.

- اتخاذ یک سبک جنگی منعطف و متحرک که از اصل «هر نقطه مبارزان خود را دارد» شروع می‌شود، که سیاست تجزیه را شکست می‌دهد.

- اتخاذ اصل حرکت دائمی و عدم تخلیه میدان که مانع تبدیل نفوذ به اشغال می‌شود و تحمیل مفهوم ایجاد مناطق درگیری به جای سرزمین اشغالی.

- تنوع سبک‌های مبارزه یا کار میدانی تاکتیکی از قبیل ایستادن و ضرب و شتم، تاکمین‌های ساده یا پیچیده و چندگان، تا اغوا کردن به مناطق کشتار، تا حملات پیچیده یا ساده، تا تله‌های

خلع سلاح است، ایجاد کند.

ارتش اسرائیل به طور موثر و کامل شکست خورد و همانطور که برای رسیدن به اهدافی که اعلام کرده بود در میدان نتوانست به آن دست یابد.

بنابراین شکست نتیجه کار او بود و می دانیم که شکست خورده در داخل کشور خود مجازات می شود، ارتش شکست خورد و اعتبار خود را از دست داد. قدرت بازدارنده ای که وسیله ای برای ایجاد وحشت در منطقه بود، تصمیم بین المللی هیچ چیزی را در حوزه اعتبار و نجات مقامات اسرائیلی جبران نمی کند. این معضل جدیدی شد که راه های فرار چگونه است؟ تصمیم جدید اسرائیل پس از قطعنامه شورای امنیت صادر شد و عملیات نظامی زمینی در جنوب را گسترش داد.

برنامه چهارم؛ «جنگ برای نجات سران مقامات»

این طرح بدترین طرح تاریخ جنگ ها و فاقده اخلاق ترین آن ها به شمار می رود، چرا که دولت اسرائیل که قطعنامه شورای امنیت مبنی بر توقف اقدامات نظامی را پذیرفته بود، به آمریکا دو یا سه روز فرصت داد تا این اقدامات را پیگیری کند.

حمله زمینی بدون احتساب تلفات انجام شد و نتیجه دردناک اسرائیل این بود؛ تلفات در دو روز معادل خسارات کل جنگ با پذیرش ۵۰ کشته و ۱۴۰ زخمی و انهدام ۴۰ تانک مرکاوا به علاوه دیگر تلفات، در حالی که در طول جنگ ۴۷ کشته، ۱۸۰ مجروح و ۳۰ تانک از دست داده بود. فاجعه ای برای ارتش اسرائیل، فاجعه ای که یکی از مفسران نظامی را بر آن داشت تا بگوید: «اسرائیل مانند ارتش های عربی در حال شکست است.»

نتایج جنگ

به طور خلاصه می گوئیم اسرائیل در جنگی که از طریق آن به لبنان تجاوز کرد شکست خورد؛

- این رژیم در «آتش در خدمت سیاست» شکست خورد، زیرا طرح اولیه اش آنطور که می خواست اجرا نشد.
- او در مرحله سوم شکست خورد، شکست او در طرح نجات فراتر از

حد تصور بود، شکستی که در ابتدا در رهبری سیاسی، نظامی و مردمی اسرائیل تأثیر لرزه ای داشت و بازتاب آن بر اسرائیل متوقف نشد و به تصمیم گیرنده در جنگ یعنی آمریکا نیز تسری یافت.

- در مورد خسارات معنوی و مادی در بعضی جاها شکست به نقطه رسوایی نزدیک می شود که دامنه شمردن آنها در اینجا محدود است.
- افشای ضعف تانک مرکاوا و تأثیر آن بر بازار صادرات.
- افشای ضعف ساختار دفاعی در عمق اسرائیل.
- افشای نارسایی سیستم شناسایی، اطلاعات میدانی و نظامی.
- افشای ضعف در ساختار تشکیلاتی ارتش و ضعف رهبری سیاسی.
- افشای کسری میدانی تیپ های نخبه (گلانی- نهال)

از سوی دیگر، مقاومت اسلامی پس از تلبور سبک جدیدی از مبارزه که با جنگ سنتی و غیر متعارف متفاوت است، توانمندی های شگرفی را در میدان به نمایش گذاشته است. الگوی آن بر اساس توانمندی های موشکی عظیم، نوع سومی بود که می توان آن را الگوی مقاومت اسلامی نامید که با جنگیدن ارتش ها و گروهک ها متفاوت است.

